

پشت جبهه ی رژیم کودتا فرو می ریزد؟ حملات تند تهران و مسکو علیه یکدیگر



میر حسین موسوی:

خرافه گرایی امروز در خدمت فساد سازمان یافته سیاسی و اقتصادی است

شماره ی ۵۱

۵ خرداد ماه ۱۳۸۹



اعتصاب غذای خشک مجید توکلی در سلول انفرادی

زندانیان سیاسی اوین در حمایت از مجید توکلی

دست به اعتصاب غذا زدند

بازداشت گسترده فعالین مدنی آذربایجان

برای آزادی مجید توکلی

فراخوان به تجمع و تحصن در شهر بن

دو بیانیه از «زنانی دیگر»

بیانیه ی دانشجویان سبز دانشگاه علم و صنعت به

مناسبت نخستین سالگرد شهادت کیانوش آسا

کارگران گندله سازی اعتصاب کردند

کنگره حزب چپ آلمان اعدام های سیاسی

در ایران را محکوم کرد

سه اعتراف مهم شمخانی

اطلاعیه نشریه انقلاب اسلامی در هجرت در مورد ۳ اعتراف شمخانی

واگذاری ۱۰ میلیارد دلار پروژه نفتی به قرارگاه

خاتم الانبیا بدون مناقصه

قوه قضاییه در حال بررسی اتهامات رحیمی است

اعتراض، بازداشت، مجازات

بیانیه ی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

درباره ی توافق تهران

اطلاعیه عمومی اعتصاب در شهرهای اروپا

برای لغو اعدام

مقالات و مصاحبه ها در این شماره :

۱۴	پرونده سازی تشدید می شود؛ تجاوز رسمی به حریم خصوصی امیررضا پرچم
۱۵	یک سال جنبش سبز در گفت و گوی جرس با کرویسی مسیح علی نژاد
۱۸	دانشگاه شیراز: خندیدن ممنوع! حسین محمدی
۱۹	مشکل پدیداری من در اسلام آرامش دوستدار
۲۰	تاریخ ایران، تاریخ استمرار است نه گسست! گفت و گوی مسعود لقمان با ماشالله آجودانی
۲۳	گفت و شنودی با جوانانی از درون داریوش همایون

با سپاس از همکاری سایت اخبار روز

<http://www.akhbar-rooz.com>

سروده ها:

فتح الله شکیبایی، محمد علی شکیبایی

گفت و گو با شهریار مندنی پور پیرامون

«سانسور یک داستان عاشقانه ی ایرانی»

و داستان کوتاه «نگو کثافت، بنویس»

دمکراسی و آزادی زمانی به ثمر می رسد که فضای شکوفایی و رشد اندیشه ها در جامعه مان پدید آید. ما باید یاد بگیریم تا با احترام متقابل به دگر اندیشان با هم وارد دیالوگ شویم و در جهت ارتقاء جامعه و رسیدن به آنچه که خواهانش هستیم تلاش کنیم. حذف دیگران و نادیده گرفتن خواسته های آنان ثمری جز پیشروی استبداد ندارد. با آگاهی به نیازهای جامعه و جدی گرفتن خواسته های خلقها در کشورمان و فراهم آوردن امکانات یکسان برای رشد کودکانمان و برابری اجتماعی و حقوقی زنان و مردانمان است که به ایرانی آباد و آزاد خواهیم رسید.

خبرها و گزارش ها

خرافه گرایی امروز در خدمت فساد سازمان یافته

سیاسی و اقتصادی است



کلمه:

امروز خرافات در خدمت یک فساد سازمان یافته سیاسی و اقتصادی قرار گرفته است. حذف سازمان مدیریت و برنامه ریزی، حساسیت به کلید واژه توسعه، پشت سر انداختن برنامه های پنج ساله توسعه، همه و همه نشان از رسوخ تفکر خرافی است/شیعه واقعی همیشه و هر روز منتظر فرج و ظهور امام زمان (عج) است ولی در عین حال برای هزار سال بعد خود هم برنامه ریزی می کند ولی امروز اقتصاد صدقه ای و اقدامات باری به هر جهت اغتشاش عظیمی را در تنظیم رویه های عقلانی ایجاد کرده است / ایستادگی بر حق تشکیل و حفظ احزاب در این روزها حیاتی تر از همیشه است. وقتی بحث اجرای بدون تنازل قانون اساسی می شود یکی از اصول صراحت در آزادی تشکل ها و احزاب است؛ چه این احزاب سیاسی باشند و چه صنفی.

میر حسین موسوی در دیدار با جمعی از اعضای شورای مرکزی سازمان جوانان و دانشگاهیان حزب اعتماد ملی به اهمیت احزاب در این برهه زمانی تاکید کرد و همچنین نسبت به نفوذ خرافه گرایی در سطح مدیریت کلان کشور هشدار داد.

شجاعت و افشاگری آقای کربوبی سهم بالایی در آگاهی بخشی دارد

به گزارش خبرنگار کلمه، میر حسین موسوی در ابتدای این دیدار از نقش آقای کربوبی در این حرکت ملی تشکر کرد و گفت: شجاعت و افشاگری ایشان سهم بالایی در آگاهی مردم و جنبش دارد. امیدواریم که این نقش همچنان با قدرت ادامه داشته باشد. ایستادگی ایشان در تداوم نقش جنبش سبز اهمیت حیاتی دارد. وی سپس به بررسی نقش احزاب بعد از انقلاب پرداخت و گفت: از اول انقلاب تفکری وجود داشت که با حزب و تشکل مخالف بود. تجربه نامناسب مردم درباره احزاب دوران بعد از مشروطیت این بدبینی را تشدید می کرد.

یکی از ویژگی های شهید بهشتی مخالفت با تک صدایی و تک حزبی بود

وی افزود: در کنار این نگاه بدبینانه اندیشه مثبتی هم بود که در راس آن شهید بهشتی قرار داشت. ایشان معتقد به فعالیت های حزبی و تشکیلاتی بودند و در این زمینه نیز بسیار تلاش کردند. از آن فعالیت ها نتایج درخشانی گرفته شد و یکی از ویژگی های ایشان مخالفتشان با تک صدایی و رژیم تک حزبی بود. وی با ابراز تاسف از نگاه منفی به احزاب و تشکل ها و حتی تشکل های کوچک مردمی در سال های اخیر تاکید کرد: اقدام اخیر در مورد دو حزب اصلاح طلب کشور ریشه در همین اندیشه منفی در مورد احزاب دارد. البته این روزها با سرکوبی که وجود دارد اهمیت احزاب و تشکل ها بیش از سابق احساس می شود.

ایستادگی بر حق تشکیل و حفظ حذب حیاتی از همیشه است

موسوی گفت: ایستادگی بر حق تشکیل و حفظ احزاب در این روزها حیاتی تر از همیشه است. وقتی بحث اجرای بدون تنازل قانون اساسی می شود یکی از اصول صراحت در آزادی تشکل ها و احزاب است؛ چه این احزاب سیاسی باشند و چه صنفی.

موسوی در بخش دیگری از صحبت های خود گفت: تشکل های سیاسی باید از آزادی و حقوق همه دفاع کنند و در صورت امکان در هم ادغام شوند و تشکل های بزرگتری را ایجاد کنند

خرافات امروز در خدمت فساد سازمان یافته سیاسی و اقتصادی است

موسوی در بخش دیگری از صحبت های خود به مسئله خرافات اشاره کرد و گفت: امروز خرافات در خدمت یک فساد سازمان یافته سیاسی و اقتصادی قرار گرفته است. حذف سازمان مدیریت و برنامه ریزی، حساسیت به کلید واژه

توسعه، پشت سر انداختن برنامه های پنج ساله توسعه، همه و همه نشان از رسوخ تفکر خرافی است.

اقتصاد صدقه ای اغتشاش عظیمی را در تنظیم رویه های عقلانی ایجاد کرده است

وی تصریح کرد: شیعه واقعی همیشه و هر روز منتظر فرج و ظهور امام زمان (عج) است ولی در عین حال برای هزار سال بعد خود هم برنامه ریزی می کند ولی امروز اقتصاد صدقه ای و اقدامات باری به هر جهت اغتشاش عظیمی را در تنظیم رویه های عقلانی ایجاد کرده است.

به اعتقاد موسوی، حذف بخش عمده ای از مدیران باتجربه معتقد به برنامه ریزی و مدیریت علمی به خرافه گرایی افراطی مرتبط است.

وی با اشاره به سخنان چند وقت پیش رئیس دولت حاضر و ارتباط آن با خرافه گرایی گفت: بر اساس این نگاه، آمریکا نه برای نفت یا دلائل ژئوپلتیکی یا به دلایل استراتژیک به عراق آمده بلکه آمده است که جلوی ظهور امام زمان علیه السلام را بگیرد. حاکمیت با این طرز فکر در سیاست خارجی چه فاجعه ای می تواند ایجاد کند. آیا توافق های شبه ترکمنچای نمی تواند نتیجه اجتناب ناپذیر چنین طرز فکری باشد؟

موسوی در انتها به نقش حضرت امام(ره) در انقلاب اسلامی و ریشه کن کردن یک رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی اشاره کرد و گفت: ایشان بیشترین حساسیت را به تسلط تحجر و خرافه داشتند و در دوره ای که فشار غیر عادی برای جلوی از شرکت زنان در انتخابات ایجاد شد، ایشان با صراحت و تندی برخورد کردند و گفتند مگر می توان نیمی از جمعیت کشور را از دخالت در سرنوشت خود محروم کرد.

در ابتدای این دیدار صمیمانه، سیدباقر اسکویی مشاور دبیرکل و رئیس سازمان جوانان و دانشگاهیان حزب اعتماد ملی، شرحی از فعالیتها و اهداف این سازمان ارائه داد و در بخشی از صحبتهای خود گفت: مقاومت ورزی و ایستادگی را ابتدا از آموزه های دینی و اسلامی و سیره انمه ی معصومین (ع) و سپس با الگو قرار دادن رفتار معنوی و الهی امام (ره) و یاران صدیق و دیرینه ی ایشان همچون جنابعالی و حجت السلام والمسلمین کربوبی آموخته و سرلوحه ی خویش قرار داده ایم.

وی در بخشی دیگر از سخنان خود افزود: افق و مسیر ما همان مسیری است که مردان بی ادعا و شیرزنانی گمنام با تقدیم هزاران شهید و صدها جانباز و ایثارگر نهال انقلاب را به درختی تنومند تبدیل نموده اند و ما فرزندان همانانیم، ما فرزندان انقلابیم که امروز نگران کشور و انقلاب و نظام خویش هستیم.

کنگره حزب چپ آلمان اعدام های سیاسی در ایران را محکوم کرد

اخبار روز:

حزب چپ آلمان در کنگره ی خود که در روزهای ۱۵ و ۱۶ مه ۲۰۱۰ در شهر رستوک برگزار شد، در قطعنامه ای که در نخستین نشست این کنگره به تصویب رسید اعدام های روز ۱۹ اردیبهشت در ایران را محکوم کرد. متن این قطعنامه چنین است:

اعتراض به اعدام در ایران

مصوبه اولین نشست دومین کنگره حزب چپ آلمان ۱۵ و ۱۶ مه ۲۰۱۰ رستوک

۵ زندانی سیاسی در ۹ ماه مه ۲۰۱۰ در زندان اوین در تهران اعدام شدند. فرزند کمانگر آموزگار، علی حیدریان، فرهاد وکیلی و فعال سیاسی شیرین علم هلوبی به اتهام عضویت در پژاک و مهدی اسلامیان بدلیل فعالیت های گوناگون در سازمانهای حقوق بشری

حزب چپ آلمان به این اعدامها اعتراض نموده و به بازماندگان، خانواده و دوستان آنها مراتب تسلیت، همدردی و همبستگی خود را ابراز می کند. ما خواهان لغو مجازات اعدام و طرفدار آزادی های سیاسی و برابر حقوقی اقلیت های قومی- ملی هستیم. مجازات اعدام نباید ابزار سرکوب سازمانهای سیاسی باشد.

پشت جبهه ی رژیم کودتا فرو می ریزد؟ حملات تند تهران و مسکو علیه یکدیگر

اخبار روز:

موافقتنامه ی تهران، برگ برنده ای که حکومت اسلامی می خواسته است، از آب در نیامده است، در حالی که گزارش ها حاکی از پیوستن روسیه و حتی چین به جبهه ی تحریم حکومت ایران است، روز چهارشنبه احمدی نژاد در سخنانی در شهر کرمان به این گزارش ها واکنش نشان داد و انتقادات تندی را متوجه ی رهبران دولت روسیه نمود. در فاصله ای اندک، مسکو به اظهارات احمدی نژاد پاسخ داد و معاون رئیس جمهور روسیه تصریح کرد: موضع روسیه درباره برنامه هسته ای ایران نه در راستای طرفداری از آمریکاست و نه جانبداری از ایران. وی احمدی نژاد را عوام فریب خواند.

به گزارش ایسنا، احمدی نژاد در سخنان خود تاکید کرد: مسوولان روسیه نباید کاری کنند که ملت ایران آن ها را در صف دشمنان تاریخی خود به حساب بیاورند.

وی در سخنانی خطاب به مدویدف رییس جمهور روسیه با تاکید بر اینکه "ایران و روسیه به طور تاریخی و طبیعی دوست هستند" افزود: ما هر دو همسایه هستیم و دو همسایه نمی توانند با هم دوست نباشند، اما این دوستی لوازمی دارد؛ اولین لازمه آن احترام به حقوق متقابل و دفاع از آن و احترام به کرامت متقابل است.

وی این مساله را حداقل انتظار از همسایگی و دوستی شمرد و با بیان اینکه «امروز توضیح دادن رفتار مدویدف به ملت ایران برای ما خیلی مشکل است» تصریح کرد: مردم ایران نمی دانند که روس ها با ما دوست هستند یا بر علیه ما؛ اگر به جای رییس جمهور روسیه بودم در اظهار نظر و تصمیم گیری در مورد موضوعاتی که به یک ملت بزرگ و مقتدر مانند ملت ایران مربوط می شود با احتیاط و تأمل بیشتری عمل می کردم.

احمدی نژاد با بیان این که «نباید ببینیم که همسایه ما در مواقع حساس در کنار کسانی است که ۳۰ سال است با تمام توان علیه ملت ایران دشمنی کردند» ادامه داد: این مساله برای ما قابل قبول نیست. بیانیه تهران بالاترین فرصت است و دیگر بهانه های وجود ندارد. اگر قبلاً می گفتند غربی ها فشار می آورند حرفی بزنید و کار مهمی صورت دهد ما حرف مهمی زدیم و کار مهمی نیز انجام دادیم. دیگر بهانه های وجود ندارد. نگویید که ما تحت فشاریم.

احمدی نژاد ادامه داد: ما هم تحت فشار هستیم. آیا می توانیم به صرف این که چون تحت فشاریم علیه ملت روسیه کار کنیم؟ نباید این باور در ملت ایران ایجاد شود که ظاهر قضیه دوستی و باطن چیز دیگری است.

احمدی نژاد خطاب به مسوولان روسیه تاکید کرد که اظهاراتش از روی دوستی است و گفت: آن ها نباید اجازه دهند که ملت ایران آنان را در سطح دشمنان تاریخی خود به حساب بیاورد.

احمدی نژاد آن گاه خطاب به اوپاما رییس جمهور آمریکا نیز تصریح کرد: آقای اوپاما باید بداند بیانیه تهران یک فرصت تاریخی برای اوست و نشان می دهد می خواهد تغییر ایجاد کند، به حقوق ملت ها احترام بگذارد و مسائل غلط و ضد انسانی گذشته را کنار گذاشته و بر اساس عدالت و انصاف با ملت ها رفتار کند؛ اگر از این فرصت استفاده نکند، بعید می دانم ملت ایران به خود اجازه دهد در آینده فرصتی را در اختیار این آقا قرار دهد.

احمدی نژاد با اشاره به تلاش های عده ای در آمریکا که قصد دارند اوپاما را به سرعت در برابر ملت ایران قرار داده و او را به نقطه غیر قابل برگشت برسانند تا راه دوستی اوپاما با ملت ایران بسته شود، خاطر نشان کرد: امروز، روز ایستادگی و مقاومت است و اگر اوپاما می خواهد در آینده سیاسی جهان نقش قابل توجه و انسانی ایفا کند از این فرصتی که ملت ایران برای اجرای عدالت فراهم کرده، باید استفاده کند.

مسکو دیدگاه های خود را دارد

به فاصله کوتاهی بعد از اظهارات انتقادآمیز احمدی نژاد علیه سران روسیه، مسکو به این اظهارات واکنش نشان داد. به گزارش خبرگزاری ریانوستی از مسکو، سرگی پریخودکو، معاون رییس جمهور روسیه روز چهارشنبه در تفسیر بیانات انتقاد آمیز محمود احمدی نژاد در رابطه با روسیه اعلام کرد که موضع روسیه درباره برنامه هسته ای ایران نه در راستای طرفداری از آمریکاست و نه جانبداری از ایران.

پریخودکو گفت: روسیه بدون تردید از منافع ملی دراز مدت خود پیروی می کند.

موضع ما دقیقاً موضع روسیه است و در آن منافع ملت روسیه منعکس می شود به همین خاطر نمی تواند در طرفداری آمریکا و یا جانب داری ایران باشد.

وی خاطر نشان ساخت که برای روسیه هرگونه غیر قابل پیشبینی بودن، هرگونه افراط گرایی سیاسی، عدم شفافیت و عدم استمرار (خط مشی) در اتخاذ تصمیمات مرتبط به جامعه جهانی که موجبات نگرانی آنها را فراهم می آورد، غیر قابل قبول است.

دستیار رییس جمهور روسیه خواستار آن شد که کسانی که از طرف ملت دوست ایران صحبت می کنند، این مسائل را به یاد داشته باشند. پریخودکو گفت: هیچکس هنوز نتوانسته که با عوام فریبی سیاسی اعتبار خود را حفظ کند.

وی تاکید کرد: روسیه همواره خواستار برقراری روابط حسنه و بر اساس احترام متقابل با کلیه همسایگان از کم وسعت تا بزرگ و کشورهایی که تاریخ چند هزار ساله دارند بوده و خواهد بود و حتی با کشورهایی که چندی قبل استقلال خود را بدست آورده اند.

پریخودکو تاکید کرد: ما در فعالیت هایی که در عرصه جهانی و سازمان های بین المللی همراه با دیگر کشورهای مسوول انجام می دهیم، تلاش می کنیم که اصول برابری، قانون سالاری، احترام متقابل و امنیت برابر برای کلیه کشورها را تأمین کنیم.

روز دوشنبه ۱۷ مه وزرای امور خارجه ایران، برزیل و ترکیه پیشنهادی توافقی تبادل اورانیوم کم غنای موجود در ایران با سوخت ۲۰٪ برای راکتور تحقیقاتی تهران را امضا نمودند. طبق این سند، مبادله در خاک ترکیه انجام خواهد شد. در چارچوب این توافقنامه ایران آماده ارسال ۱٫۲ تن اورانیوم کم غنا و تحویل ۱۲۰ کیلوگرم سوخت هسته ای در ازای آنست.

روز بعد از آن یعنی ۱۸ مه "هیلاری کلینتون" وزیر امور خارجه آمریکا اعلام کرد که واشنگتن، مسکو و پکن در باره قطعنامه جدید در رابطه با ایران به توافق رسیدند.

روز دوشنبه ۲۴ مه نماینده ایران در آژانس بین المللی انرژی اتمی نامه کشورش درباره تبادل سوخت هسته ای که بر اساس بیانیه تهران تهیه شده بود را به "یوکیا آمانو" مدیرکل آژانس بین المللی انرژی اتمی تسلیم کرد.

در حال حاضر اعضای گروه "۱+۵" میانجیان بین المللی حل مسئله هسته ای ایران (پنج عضو دائم شورای امنیت بعلاوه آلمان) درحال بررسی متن پیشنهادی قطعنامه تحریمات جدید در رابطه با برنامه هسته ای ایران هستند که توسط آمریکا تنظیم شده است.

کارگران گندله سازی اعتصاب کردند



خبرگزاری هرانا

جمعی از کارگران کارخانه گندله سازی سیرجان دست به اعتصاب و اعتراض زده اند.

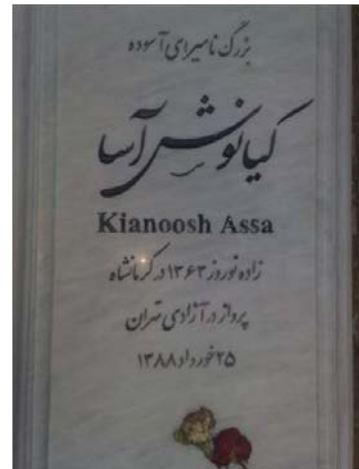
به گزارش گفتارنو، بعد از اعلام نتایج آزمون استخدامی کارخانه گندله سازی که در آن تنها 20 نفر از کارگران فعلی پذیرفته شده اند تعدادی از کارگران دست به اعتصاب زده اند.

برپایه ی این گزارش مسوولان به کارگران قول داده بودند که اولویت در پذیرش نیرو با کسانی باشد که دارای تجربه عملی هستند.

کارخانه گندله سازی که چندی پیش توسط رئیس جمهوری افتتاح شد 420 نیروی جدید می پذیرفته که از بین کارگران فعلی تنها 20 نفر پذیرش شده اند و چنانچه در این روند تغییری ایجاد نشود تعدادی زیادی از کارگران اخراج خواهند شد. شنیده ها حاکی از آن است که مسوولان در حال مذاکره با اعتراض کنندگان برای حل مشکل هستند.

هم چنین قرار بود محمد جلال مآب مدیرعامل گل گهر سیرجان پنج شنبه ی گذشته در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کند اما این مصاحبه چند ساعت قبل از برگزاری لغو شد.

مانند کیانوش آسا در مسالمت و آرامش، حقوق پایمال شده ی خود را طلب می کنیم



دانشجویان سبز دانشگاه علم و صنعت به مناسبت نخستین سالگرد شهادت کیانوش آسا بیانیه ای را منتشر کردند.

در بخش هایی از این بیانیه ای که نسخه ای از آن در اختیار کلمه قرار گرفته با اشاره ای گذرا به حوادث سال گذشته آمده است: علم و صنعت این روزها با تمام وجود و در کنار باقی ملت، درد را حس می‌کند: اخراج ۴ تن از یاران دبستانی (پویا شریفی، حمیدرضا صحرایی، علی اسدالهی و سجاد درویش)، بازداشت و زندانی کردن فعالین، احضار و تهدید دانشجویان و اخیرا فشار به اساتید دگر اندیش.

این بیانیه می افزاید: از یک طرف صحبت از کرسی‌های آزاداندیشی می شود و از طرف دیگر شاهد عکس جریان آزاداندیشی در دانشگاه‌ها هستیم. حمله به دانشجویان در علم و صنعت در ۸ دی ماه، کدام نشان از آزاداندیشی دارد؟ گفته‌ها با آنچه عمل می‌شود همخوانی ندارد و برنامه‌ی حذف و کنار گذاشتن اساتید دگر اندیش از سوی حاکمیت با دقت پی‌گیری می‌شود. انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها تعطیل میشوند، دانشجویان دگر اندیش اخراج و تسویه میشوند و هرگونه اظهار نظر خلاف میل حاکمیت، شدیدترین برخوردها را در پی دارد. سپس این بیانیه به شهادت مظلومانه کیانوش آسا دانشجوی این دانشگاه اشاره می کند: ما دانشجویان سبز دانشگاه علم و صنعت نه تنها در شهادت مظلومانه کیانوش آسا، که در سوگ تمام خون‌های ریخته شده عزاداریم. ما اعدام‌های دسته جمعی و عدم شفافیت روند دادرسی و محاکمات را محکوم می‌کنیم و ریختن خون بی‌گناهان به منظور تسویه حساب‌های سیاسی را تاسف‌بار می‌دانیم. چگونه شد که قوه قضاییه از عاملان جنایت‌های کوی دانشگاه، کهریزک، ۳۰ خرداد و روز عاشورا و ... گذشت؟ این چه مصلحتی بود که پرونده‌های فساد گسترده و رانت‌خواری در سپاه و دولت به راحتی باز نشده، بسته شدند؟! وقتی قوه قضائیه از طرفداری مظلومان، به سمت طرفداری از صاحبان قدرت و مکتب بلغزد، مشکل است که بتوان جلوی داوری مردم را در مورد ظالمانه بودن احکام قضایی گرفت.

در ادامه این بیانیه آمده است: ما ثابت کرده‌ایم که تسلیم تباهی و فساد نمی‌شویم و با حضوری دوباره، نشان خواهیم داد که خون کیانوش‌ها فراموش شدنی نیست. ما دانشجویان سبز دانشگاه علم و صنعت، یک بار دیگر در روز ۱۱ خرداد ۱۳۸۹ به یاد کیانوش آسا لباس سیاه به تن می‌کنیم و راس ساعت ۱۲ در برابر دانشکده مهندسی شیمی گرد هم می‌آییم و با حرکت به سمت پارک شهید آسا، زندگی کیانوش‌ها را فریاد می‌زنیم. شعار مرگ نخواهیم داد و حضور سبز خود را به رخ آن‌ها خواهیم کشید که خون کیانوش‌ها را خرج دوام خود کردند. این بار نیز مانند دفعات قبل، سبز بودنمان را فریاد می‌زنیم و با حذف حرکات احساسی و شعارهای خشن، یاد می‌گیریم که گلوله را با گل پاسخ دهیم.

این بیانیه می افزاید: ما می‌دانیم تا روزی که زورمندان کم خرد، که دارای غرور و توهم هستند و قدرت خود را در محرومیت و تحقیر انسان می‌دانند و از سیاست، جز سرکوب، دخالت، تحمیل، تحقیر و تطمیع چیزی نمی‌دانند، باید جشن پیروزی کلمه بر شمشیر را به تأخیر انداخت؛ اما حرکت خرامان و شکوهمند تاریخ بشری به سوی آزادی و آزادگی است.

دانشجویان سبز دانشگاه علم و صنعت در این بیانیه تاکید دارند که در ۱۱ خرداد گرد هم می‌آییم تا بگویم از تهدید و سرکوب بیزاریم، به اخراج‌ها معترضیم و هرچه سد پیش رویمان بلندتر شود، استوارتر و سبزتر می‌شویم و با فزونی سختی‌ها، تنها پیروزی را نزدیکتر می‌بینیم؛ که این سنت تاریخ است.

در ۱۱ خرداد با خانواده داغدار آسا تجدید پیمان می‌کنیم تا هرگز نگذاریم خون کیانوش‌ها پایمال شود و به مانند آن شهید در مسالمت و آرامش، حقوق پایمال شده خود را طلب می‌کنیم. بی‌شک این روز فرصتی دوباره برای اثبات اتحاد و ایستادگی دانشجویان و اساتید دانشگاه علم و صنعت خواهد بود.

در بخش دیگر این بیانیه آمده است: ما پای بندان سرسخت استقلال کشور هستیم. هر اقدامی که در جهت احقاق حقوق مردم و اجرای بدون تنازل قانون اساسی صورت گیرد، ما آن را نه علامت ضعف حاکمیت خواهیم شمرد و نه آن را خوار و کوچک جلوه خواهیم داد؛ بلکه آن را علامت اقتدار و حسن‌نیت حاکمیت خواهیم شمرد. ما دوست داریم که خود حاکمیت، متشکل از همه ارکان آن، تضمین‌های لازم را برای انتخابات آزاد، رقابتی و غیرگزینشی فراهم آورد. تا زمان رسیدن به این هدف، محکم و استوار ایستاده‌ایم. ما همچنان بر حمایت کامل و قاطع خود از میرحسین موسوی تاکید می‌کنیم و در روز ۲۲ خرداد، با حضور خود در خیابان‌ها در کنار ملت، بار دیگر وفاداری خود را نسبت به آرمان شهادی جنبش سبز در سرتاسر کشور اعلام می‌کنیم. جنبش سبز، زنده و پایدار خواهد بود

• واگذاری ۱۰ میلیارد دلار پروژه نفتی به قرارگاه

خاتم‌الانبیا بدون مناقصه



ج‌رس:

مذاکرات وزارت نفت و قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیا برای نهایی کردن بیش از ۱۰ میلیارد دلار قرارداد طرح‌های مختلفی همچون طرح توسعه سه فاز پارس جنوبی، ساخت خطوط انتقال نفت و گاز، توسعه پالایشگاه گاز ایلام و توسعه میدان بزرگ نفتی در حال انجام است.

به گزارش مهر، معطل نگذاشتن طرح‌های در دست اجرای صنایع نفت، گاز و پتروشیمی به یکی از سیاست‌های ماه‌های اخیر وزارت نفت تبدیل شده است و از این رو مسئولان صنعت نفت با در نظر گرفتن شرایط خاص سیاسی کشور، پروژه‌های مختلف را با اولویت قرار دادن مجموعه‌های داخلی یکی پس از دیگری واگذار می‌کنند.

بر اساس این سیاست‌های جدید، مذاکرات وزارت نفت و قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیا برای نهایی کردن بیش از ۱۰ میلیارد دلار قرارداد طرح‌های مختلفی همچون طرح توسعه سه فاز پارس جنوبی، ساخت خطوط انتقال نفت و گاز، توسعه پالایشگاه گاز ایلام و توسعه یک میدان بزرگ نفتی در حال انجام است.

امضای قرارداد سه فاز پارس جنوبی تا شهریور

پس از کنارگذاشتن ترکیه از طرح توسعه فازهای ۲۲ تا ۲۴ میدان مشترک پارس جنوبی، مذاکرات با قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیا برای واگذاری قرارداد این سه فاز گازی در مراحل پایانی خود را پشت سر می‌گذارد. از سوی دیگر اخیرا با موافقت نمایندگان ویژه رئیس دولت در امور نفت مجوزی برای برگزاری با روش ترک تشریفات مناقصه فازهای پارس جنوبی بدست آمده است که دست شرکت نفت را برای توسعه این میدان مشترک گازی باز گذاشته است.

در همین حال موسی سوری مدیرعامل سازمان منطقه ویژه اقتصادی پارس نیز با تایید واگذاری قرارداد فازهای ۲۲ تا ۲۴ پارس جنوبی به قرارگاه خاتم‌الانبیا، گفته است: پیش بینی می‌کنیم تا شهریورماه امسال مذاکرات این سه فاز پارس جنوبی نهایی و عملیات اجرایی این مگا پروژه گازی آغاز شود. بر اساس برآوردهای جدید انجام گرفته در شرکت ملی نفت، ارزش تقریبی طرح

بازداشت گسترده فعالین مدنی آذربایجان



اخبار روز

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی آذربایجان در ایران (آداب): همزمان با چهارمین سالگرد تظاهرات گسترده آذربایجانیها در اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۵ بر علیه کاریکاتور نژادپرستانه روزنامه دولتی "ایران"، بیش از ۲۵ فعال مدنی آذربایجانی در شهرهایی مانند تبریز، اورمیه، اردبیل، رشت، مشکین شهر (خیابو)، گرمی، مغان، نقده (سولدوز)، صوفیان، میاندوب (قوشاچای)، ماکو، همدان و کرج بازداشت شده اند.

این دستگیریهها در حالی صورت می گیرد که در شهرهای مختلف آذربایجان پس از پخش فراخوان برای شرکت در مراسمات سالگرد اعتراضات، فضایی امنیتی به وجود آمده است و صدها فعال آذربایجانی به دستگاههای امنیتی احضار شده اند. فعالین آذربایجانی هر ساله با برگزاری تجمعات و پخش اعلامیه و سی دی در سالروز چاپ کاریکاتور تو هین آمیز در روزنامه دولتی ایران اعتراض خود را نسبت به تضییع حقوق ملی و انسانی آذربایجانیها در ایران و تبعیضات وارده بر آنها ابراز می کنند.

دکتر علیرضا عبداللهی، دکتر لطیف حسنی، مهندس مصطفی جمشیدی، مهندس حافظ سردارپور، مهندس شهرام رادمهر، حمیده فرج زاده، مهناز کریمی، عباس لسانی، عسگر اکبرزاده، رامین جباری، آبت مهر علی بیگلر، نادر عزیزی، مهدی زینالی، محمد فرجیان، سیامک میرزایی، آیدین خواجه ای، رضا عبدی، علیرضا حسین زاده، مسعود حسین زاده، هادی اکبری، ولی آزیون، کریم فتحی پور، بهمن نصیرزاده، احمد آقایی و بهبود قلیزاده اسامی منتشر شده از بازداشت شدگان اخیر هستند که در میان آنها عده ای از فعالین سازمانهای غیر دولتی، فعال حقوق زنان، فعالان دانشجویی، مدیران نشریات دانشجویی و چند نویسنده و روزنامه نگار دیده می شوند.

از این میان مهندس مصطفی جمشیدی، عباس لسانی، عسگر اکبرزاده، ولی آزیون، کریم فتحی پور، مهناز کریمی، مسعود حسین زاده و هادی اکبری آزاد شده اند اما بقیه کماکان در بازداشت به سر می برند.

منزل بیشتر دستگیرشدگان مورد تفتیش مأموران اطلاعات قرار گرفته است. این فعالین همگی از حق ملاقات با خانواده محرومند و بدون داشتن وکیل در بازداشت به سر می برند.

ارومیه

دکتر علیرضا عبداللهی عضو هیات موسس سازمان غیر دولتی (NGO) "بیلیم یولو" و فعال مدنی آذربایجانی ظهر روز شنبه ۱ خرداد ۸۹ (۲۲ می ۲۰۱۰) در داخل مطبش در خیابان امام ارومیه توسط مأموران امنیتی بازداشت و به اداره اطلاعات تبریز منتقل شده است. مأموران پس از بازداشت عبداللهی اقدام به تفتیش منزل شخصی و منزل مادر وی نموده و کتابهای وی را با خود برده اند. مسئولین امنیتی و قضایی ایران از دادن پاسخ به سوالات خانواده عبداللهی در خصوص دلیل بازداشت و اتهام این فعال مدنی آذربایجانی امتناع می کنند.

حمیده فرج زاده فعال آذربایجانی حقوق زنان و کارمند بیمارستان مطهری ارومیه روز سه شنبه ۴ خرداد ۸۹ (۲۵ می ۲۰۱۰) در منزل مسکونی اش در ارومیه بازداشت شد.

مأمورین امنیتی منزل این فعال مدنی آذربایجانی را تفتیش و سی دی ها، کتابها، دست نوشته ها و سایر وسایل شخصی وی را با خود برده اند.

مأمورین هنگام بازداشت فرج زاده به خانواده وی گفته اند که وی جهت بازجویی و تحقیقات به اداره اطلاعات تبریز منتقل خواهد شد.

گرمی و مغان

رامین جباری روزنامه نگار و مهندس حافظ سردارپور و نادر عزیزی از فعالین فرهنگی آذربایجانی ۲۷ اردیبهشت ۸۹ (۱۷ می ۲۰۱۰) در یکی از خیابانهای شهر پارس آباد مغان بازداشت شده اند. این افراد به هنگام بازداشت به دعوت فرماندار مغان عازم محل محل ساختمان فرمانداری بودند. بازداشت شدگان جهت

توسعه فازهای ۲۲ تا ۲۴ پارس جنوبی حدود ۵ تا ۶ میلیارد دلار تعیین شده که در صورت توافق دو طرف برای اولین بار قرار است قرارداد این طرح گازی به روش EPPSC شامل طراحی، تدارک و تامین، ساخت و راهاندازی امضا شود.

هدف از طرح توسعه فازهای ۲۲، ۲۳ و ۲۴ پارس جنوبی تولید روزانه ۴۰ میلیون متر مکعب گاز، ۵۷ هزار بشکه مایعات گازی، ۳۰۰ تن گوگرد و سالانه ۷۵۰ هزار تن اتان، ۸۰۰ هزار تن گاز مایع است.

جزئیات تفاهم نامه جدید شرکت گاز و قرارگاه خاتم الانبیا

به گزارش مهر، شرکت ملی گاز و قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا هفته گذشته تفاهم نامه ای به ارزش تقریبی یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار برای ساخت قطعه سوم خط لوله ششم سراسری امضا کرده اند.

در صورت توافق نهایی دو طرف، ساخت این خط لوله ۶۰۰ کیلومتری (اهواز تا دهگلان کردستان) که از آن به عنوان خط لوله صادرات گاز ایران به اروپا یاد می کنند همچون خط لوله صلح، توسط قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا انجام می شود.

تاکنون مسئولان شرکت گاز و قرارگاه خاتم الانبیا بر روی مسائل فنی اجرای این طرح گازی به روش EPCF به توافق رسیده اند اما هنوز مذاکرات دو طرف برای حصول توافق مالی نهایی نشده است.

تاکنون قطعات اول و دوم خط لوله ششم سراسری به طول تقریبی ۶۱۱ کیلومتر از عسلویه تا اهواز به پایان رسیده است، ضمن آنکه در مسیر قطعه سوم این خط لوله گاز ساخت ۷ تاسیسات تقویت فشار پیش بینی شده که با تکمیل ساخت آن امکان انتقال روزانه ۱۱۰ میلیون متر مکعب گاز پارس جنوبی به شمالغرب کشور فراهم خواهد شد.

طرح توسعه فاز دوم پالایشگاه گاز ایلام هم از دیگر طرحهایی است که در شرایط فعلی مذاکرات شرکت گاز و قرارگاه خاتم الانبیا برای نهایی کردن قرارداد آن در حال انجام است.

ارزش تقریبی این پروژه گازی حدود ۱۲۰ میلیون دلار برآورد می شود که با اجرای آن ظرفیت تولید گاز پالایشگاه ایلام را به ۱۰ میلیون متر مکعب در روز افزایش می یابد.

گفته می شود قرار است بخشی از منابع مالی مورد نیاز ساخت فاز دوم پالایشگاه گاز ایلام و ادامه خط لوله ششم سراسری توسط بانک صادرات تامین شود.

پیش از این نیز ساخت خط لوله دهم سراسری (حداصل پتاهو - پل کله) به طول ۱۷۵ کیلومتر، خط لوله دوم خرم آباد به طول ۱۶۹ کیلومتر، خط لوله طرح توسعه میدان گازی کیش به طول ۹۲ کیلومتر، خط لوله زیردریایی کیش به طول ۱۷ کیلومتر و ساخت دو ایستگاه تقویت فشار گاز در مسیر قطعه دوم خط لوله ششم به قرارگاه خاتم الانبیا واگذار شده بود.

به گزارش مهر، طرح توسعه میدان نفتی سوسنگرد از دیگر پروژه هایی است که اخیراً تفاهم نامه آن بین شرکت ملی نفت و قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا امضا شده است.

سلیمی کریمی مدیر عامل شرکت نفت گاز اروندان هم با اشاره به امضای تفاهم نامه توسعه میدان سوسنگرد با خاتم الانبیا، ارزش این پروژه نفتی را حدود ۵۰۰ میلیون دلار اعلام کرده و گفته بود: تاکنون ارزیابی اولیه توسعه این میدان توسط خاتم الانبیا انجام شده اما یکی از شروط واگذاری طرح توسعه این میدان نفتی تامین منابع مالی آن است.

میدان سوسنگرد با در اختیار داشتن بیش از ۸،۸ میلیارد بشکه ذخیره نفت یکی از بزرگترین اکتشافات سالهای اخیر وزارت نفت بوده که پیش بینی می شود با توسعه آن حدود ۳۰ هزار بشکه به ظرفیت تولید نفت ایران اضافه شود.

خاتم الانبیا مشتری جدید خط لوله نکا - جاسک

اسفند ماه سال گذشته شرکت ملی پالایش و پخش فرآورده های نفتی و قرارگاه خاتم الانبیا تفاهم نامه ای به ارزش تقریبی ۸۵۰ میلیون دلار برای ساخت سه خط لوله نفتی در مجموع به طول یکپهزار و ۸۱۰ کیلومتر امضا کردند.

اما اخیراً این مجموعه برای ساخت خط لوله یکپهزار و ۶۸۰ کیلومتری نفت نکا به بندر جاسک نیز مذاکراتی را با وزارت نفت آغاز کرده است.

ارزش تقریبی این پروژه نفتی نیز بیش از سه میلیارد دلار برآورد می شود که با اجرای آن امکان انتقال روزانه یک میلیون بشکه نفت از کشور های حاشیه دریای خزر به خلیج فارس فراهم خواهد شد.

۵ خرداد ماه ۱۳۸۹

ادامه تحقیقات به اداره اطلاعات اردبیل و سپس بند ۷ زندان اردبیل منتقل شده اند.

مامورین امنیتی پس از بازداشت این افراد منازل آنها را تفتیش و کامپیوتر و کتابها و سایر وسایل شخصی آنها را با خود برده اند.

مهندس مصطفی جمشیدی، مهناز کریمی و مهدی زینالی از فعالین مدنی آذربایجانی روز سه شنبه ۲۸ اردیبهشت ۸۹ (۱۸ می ۲۰۱۰) توسط ماموران امنیتی در گرمی و مغان بازداشت شدند. از بین بازداشت شدگان مصطفی جمشیدی و مهناز کریمی پس از یک روز بازداشت موقت آزاد شدند اما مهدی زینالی جهت ادامه تحقیقات به اداره اطلاعات اردبیل منتقل شده است.

ماموران پس از بازداشت جمشیدی با مراجعه به خانه پدری این روزنامه نگار آذربایجانی ضمن تفتیش منزل اتومبیل این فعال آذربایجانی، کیس کامپیوتر، کتابها و سایر وسایل شخصی وی را با خود برده بودند.

محمد فرجیان فعال مدنی آذربایجانی و معلم دبستانهای مغان روز چهارشنبه ۲۹ اردیبهشت ۸۹ (۱۹ می ۲۰۱۰) پس از مراجعه به اداره اطلاعات پارس آباد بازداشت و پس از یک روز بازداشت موقت آزاد شد.

حراست اداره آموزش و پرورش شهر پارس آباد روز چهارشنبه ۲۹ اردیبهشت ۸۹ (۱۹ می ۲۰۱۰) ضمن فراخواندن این معلم آذربایجانی از وی خواسته بود که جهت پاسخ دادن به پاره ای سوالات به ستاد خبری اداره اطلاعات این شهر مراجعه کند. بدنبال مراجعه وی به ستاد خبری اداره اطلاعات پارس آباد ماموران امنیتی وی را بازداشت نموده بودند.

اردبیل

ماموران اداره اطلاعات اردبیل صبح روز سه شنبه ۴ خرداد ۸۸ (۲۵ می ۲۰۱۰) عباس لسانی فعال شناخته شده آذربایجانی و عسگر اکبرزاده از فعالین مدنی آذربایجانی را بازداشت و مانع از شرکت آنها در مراسم سالگرد شهروندان جان باخته آذربایجانی در نقده (سولدوز) شدند.

لسانی و اکبرزاده جهت شرکت در مراسم سالگرد جان باختگان شهر نقده (سولدوز) در جریان تظاهرات مردمی بر علیه کاریکاتور موهن روزنامه ایران در سال ۸۵ (۲۰۰۶) عازم این شهر بودند اما مامورین امنیتی ضمن توقف اتوبوس حامل این دو فعال آذربایجانی در پلیس راه اردبیل آنها را بازداشت و پس از پایان مراسم سالگرد آنها را آزاد کردند.

مراسم سالگرد جان باختگان تظاهرات آذربایجانیها بر علیه کاریکاتور توهین آمیز روزنامه ایران هر ساله در ۴ خرداد (۲۵ می) بر سر مزار این افراد در شهر نقده برگزار می گردد.

مشکین شهر (خیاب)

مهندس شهرام رادمهر فعال مدنی آذربایجانی روز دوشنبه ۳ خرداد ۸۹ (۲۴ می ۲۰۱۰) در مغازه پدرش در میدان جانبازان شهر مشکین شهر (خیاب) بازداشت و جهت تحقیقات به اداره اطلاعات تبریز منتقل شده است.

مامورین پس از بازداشت رادمهر منزل شخصی وی و منزل پدرش را تفتیش کرده و کیس کامپیوتر، کتابها و سایر وسایل شخصی وی را با خود برده اند.

شهرام رادمهر فارغ التحصیل رشته صنایع از دانشگاه مالک اشتر اصفهان و فعال سابق دانشجویی و برادر سجاد رادمهر فعال شناخته شده دانشجویی است.

رشت

سیامک میرزایی فعال دانشجویی آذربایجانی و دانشجوی تولیدات دامی دانشگاه رشت توسط ماموران امنیتی در رشت بازداشت و به اداره اطلاعات اردبیل منتقل شده است.

ماموران امنیتی روز پنجشنبه ۳۰ اردیبهشت ۸۹ (۲۰ می ۲۰۱۰) با مراجعه به منزل پدری این فعال دانشجویی در پارس آباد مغان، اقدام به تفتیش منزل کرده و کلیه کتابها و وسایل شخصی وی را با خود برده اند.

خانواده میرزایی می گویند آنها تا پیش از تفتیش منزل توسط مامورین از سرنوشت فرزندشان بی خبر بوده اند. والدین میرزایی پس از تفتیش منزل به مسئولان امنیتی مراجعه و متوجه شده اند که فرزندشان در بازداشت نهادهای امنیتی به سر می برد و چندین بار جهت تفهیم اتهام و بازپرسی به شعبه شعبه پنجم بازپرسی دادسرای عمومی و انقلاب اردبیل برده شده است. اتهام این فعال دانشجویی قومیت گرایی عنوان شده است.

تبریز

آیدین خواجه ای فعال دانشجویی آذربایجانی و دانشجوی حقوق دانشگاه تبریز روز چهارشنبه ۲۹ اردیبهشت ۸۹ (۱۹ می ۲۰۱۰) توسط ماموران امنیتی بازداشت شده است.

خواجه ای پیش از این نیز در تابستان ۸۷ (۲۰۰۸) در رابطه با مدیریت وبلاگ جنبش دانشجویی آذربایجان (آوج) بازداشت و به یکسال حبس تعزیری و دو سال حبس تعلیقی محکوم گردیده بود. این فعال دانشجویی آذربایجانی ۱۹ آبان ۸۸ (

۱۰ نوامبر ۲۰۰۹) پس از تحمل حکم حبس تعزیری از زندان آزاد شده بود. نیروهای امنیتی در تبریز ۲۱ اردیبهشت ۸۹ (۱۱ می ۲۰۱۰) با مراجعه به مغازه علیرضا حسین زاده در منطقه نصف راه تبریز او را به همراه رضا عبدی دیگر فعال مدنی آذربایجانی بازداشت کردند.

ماموران امنیتی پس از بازداشت این افراد و تفتیش مغازه، به منزل این دو فعال آذربایجانی مراجعه و منازل آنها را مورد تفتیش قرار داده و کیس کامپیوتر، سی دی ها و سایر وسایل شخصی آنها را با خود برده اند.

ماموران امنیتی روز شنبه ۱ خرداد ۸۹ (۲۲ می ۲۰۱۰) ده تن از دانشجویان آذربایجانی و اعضای تشکل دانشجویی لغو مجوز شده آرمان دانشگاه آزاد تبریز را در پارک شمس تبریزی شهر تبریز مورد بازرسی قرار داده و پس از تهیه صورت جلسه و عکسبرداری از این افراد مسعود حسین زاده و هادی اکبری را بازداشت کردند. بازداشت شدگان پس از چند ساعت بازجویی در اداره حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی تبریز آزاد شده اند اما روز دوشنبه ۳ خرداد ۸۹ (۲۴ می ۲۰۱۰) جهت بازجویی به اداره اطلاعات تبریز احضار شده اند.

تشکل دانشجویی آرمان تنها تشکل مجوزدار باقی دانشجویان آذربایجانی در دانشگاههای ایران بود که در هفته های گذشته توسط هیات نظارت بر تشکلهای دانشجویی دانشگاه آزاد تبریز لغو مجوز و قادر نروزی دبیر این تشکل و چند تن دیگر از اعضای آن به دادگاه احضار شدند.

نقده (سولدوز)

ولی آذریون و کریم فتحی پور از اعضای خانواده جان باختگان جان باختگان شهر نقده (سولدوز) در جریان تظاهرات مردمی بر علیه کاریکاتور موهن روزنامه ایران در سال ۸۵ (۲۰۰۶) روز جمعه ۳۱ اردیبهشت ۸۹ (۲۱ می ۲۰۱۰) توسط ماموران امنیتی دستگیر و پس از چهار روز بازداشت آزاد شده اند.

ماموران انتظامی اتومبیل شخصی ولی آذریون را در پلیس راه جاده ارومیه- نقده متوقف و وی را بازداشت کرده بودند. ماموران همچنین کریم فتحی پور را در یکی از خیابانهای شهر نقده دستگیر کرده بودند.

توحید آذریون، همت اسمزاده، حسین فتحی پور، عسگر قاسمی شهروندان آذربایجانی هستند که روز ۴ خرداد ۸۵ (۲۵ می ۲۰۰۶) در جریان تظاهرات بر علیه کاریکاتور توهین آمیز روزنامه ایران در شهر نقده به ضرب گلوله نیروهای انتظامی ایران کشته شده بودند.

ماموران امنیتی ایران با بازداشت و تهدید اعضای خانواده جان باختگان این تظاهرات، آنها را از پیگیری پرونده و برگزاری مراسم عزاداری منع می کنند.

ماکو

بهمن نصیرزاده معلم و شاعر آذربایجانی در ماکو شنبه ۱ خرداد ۸۹ (۲۲ می ۲۰۱۰) توسط ماموران امنیتی در منزلش بازداشت شد.

ماموران امنیتی ساعت ۲ بامداد شنبه ۱ خرداد ۸۹ (۲۲ می ۲۰۱۰) بدون در دست داشتن حکم قاضی وارد منزل این معلم آذربایجانی شده و وی را بازداشت و پس از تفتیش منزل دوربین فیلمبرداری، سی دی ها، کتابها و اشعار و دست نوشته های او را با خود بردند.

این فعال مدنی آذربایجانی روز سه شنبه ۴ خرداد ۸۹ (۲۵ می ۲۰۱۰) طی تماسی با خانواده از بازداشت خود در سلولهای انفرادی اداره اطلاعات ماکو خبر داده است.

همدان

احمد آقایی دبیر سابق کانون دانشجویان ترک دانشگاه بوعلی سینای همدان و سردبیر سابق نشریه "ایلدیریم" روز جمعه ۳۱ اردیبهشت ۸۹ (۲۱ می ۲۰۱۰) بدنبال تجمع اعتراضی دانشجویان آذربایجانی دانشگاه بوعلی سینای همدان توسط ماموران امنیتی در منزل دانشجویی اش بازداشت شد. مسئولین قضایی و امنیتی از پذیرفتن مسئولیت بازداشت آقایی و مشخص نمودن دلیل بازداشت و اتهام وی خودداری می کنند.

کرج

دکتر لطیف حسنی دکترای حقوق بین الملل و مدرس موسسات آموزش عالی و دبیرستانهای کرج روز دوشنبه ۳ خرداد ۸۹ (۲۴ می ۲۰۱۰) در کرج بازداشت شد. مامورین امنیتی پس از بازداشت این فعال آذربایجانی با مراجعه به منزل وی اقدام به تفتیش منزل نموده و هارد کامپیوتر، کتابها و سایر وسایل وی را با خود بردند.

میاندوآب (قوشاچای)

بهبود قلیزاده دبیر سازمان غیر دولتی لغو مجوز شده "یاشیل آذربایجان" و فعال مدنی آذربایجانی روز جمعه ۳۱ اردیبهشت ۸۹ (۲۱ می ۲۰۱۰) توسط ماموران امنیتی در مغازه عکاسیش در خیابان امام میاندوآب (قوشاچای) بازداشت شد. ماموران امنیتی پس از بازداشت قلیزاده اقدام به تفتیش مغازه و وی نمودند و

بیانیه ی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) درباره ی

توافق تهران



اخبار روز:

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بیانیه ای تحت عنوان «توافق تهران» می تواند پرونده هسته‌ای ایران را به مسیر مناسبی بیندازد!» انتشار داده است. متن این بیانیه را در زیر می خوانید:

نامه جمهوری اسلامی پیرامون تبادل سوخت هسته‌ای به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تحویل داده شد. تحویل سوخت هسته ای به توافقی بر می‌گردد که بین سه کشور ایران، برزیل و ترکیه در تهران صورت گرفت که بر پایه آن ۱۲۰۰ کیلوگرم اورانیوم ۳.۵ در صد غنی شده به منظور مبادله با ۱۲۰ کیلوگرم سوخت ۲۰ درصد غنی شده به ترکیه تحویل می‌شود. همراه این روند، روند دیگری هم در جریان است. روند دوم به قطعنامه جدیدی بر می‌گردد که به گفته خانم هیلاری کلینتون کار روی آن تمام شده و آماده ارائه به شورای امنیت است. دولت امریکا نظر مساعد روسیه و چین را نسبت به قطعنامه جلب کرده است. خانم کلینتون گفته است: "در این رابطه ما با شرکای خود در گروه ۵+۱ همکاری تنگاتنگ داشتیم."

توافق سه جانبه ایران، ترکیه و برزیل همان "توافق ژنو" است با این تفاوت که در اکتبر سال گذشته میزان اورانیوم غنی شده که قرار بود تحویل روسیه شود معادل ۷۵ در صد کل موجودی ایران و اکنون حدود ۵۰ در صد آن است. به علاوه در توافق فعلی جمهوری اسلامی اعلام نموده که کماکان غنی سازی اورانیوم تا میزان ۲۰ در صد را در داخل کشور ادامه خواهد داد. مبادله سوخت نخستین بار در اول اکتبر سال قبل ایران در ژنو توسط محمد البرادعی مطرح گردید. تهران ابتدا فرمول محمد البرادعی را پذیرفت ولی بعدا به خاطر مخالفت نیروهای درون حکومت نسبت به توافق ژنو، از اجرای آن سرباز زد. به نظر می‌رسد این بار در درون بلوک قدرت حول مبادله سوخت در کشور ترکیه توافق صورت گرفته است.

توافق تهران به تأثیرات تحریم‌های بین‌المللی بر اقتصاد کشور و موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه و جهان، و اهمه سران حکومت از تشدید تحریم‌ها و تصویب قطعنامه چهارم علیه ایران در شورای امنیت، جلب نظر مساعد روسیه و چین از جانب امریکا به قطعنامه پیشنهادی به شورای امنیت و هم صدا شدن گروه ۵+۱ و انباشته شدن بحران هسته‌ای با بحران‌های داخلی بر می‌گردد. این اقدام از یکسو نشانگر عقب‌نشینی جمهوری اسلامی از مواضع قبلی است و از سوی دیگر تلاش آن برای شکاف انداختن در بین گروه ۵+۱ و بین اعضای دائم و غیردائم شورای امنیت، جلوگیری از تصویب قطعنامه جدید در شورای امنیت و از این کانال در مقاطع آتی خارج کردن پرونده ایران از شورای امنیت و احاله آن به آژانس و بالا بردن قدرت چانه‌زنی در مذاکرات با گروه ۵+۱ است.

ما از حق برخورداری ایران از انرژی هسته‌ای دفاع می‌کنیم، بر کاربست غیرنظامی آن تأکید داریم و حل مسالمت‌آمیز بحران هسته‌ای را به سود منافع ملی می‌دانیم. برنامه و سیاست‌های جمهوری اسلامی در مسئله هسته‌ای، موجب انزوای ایران در سطح بین‌المللی، صدور سه قطعنامه توسط شورای امنیت علیه ایران و وارد آمدن خسارات سنگین به اقتصاد کشور شده است.

دولت‌های برزیل و ترکیه گام مثبتی را برای حل بحران هسته‌ای برداشته‌اند. توافق تهران می‌تواند پرونده هسته‌ای ایران را که در بن‌بست قرار دارد، به مسیر مناسبی بیندازد در صورتی که جمهوری اسلامی نکات اساسی مرتبط با طرح را روشن کند، روند غنی سازی اورانیوم تا میزان ۲۰ در صد را متوقف سازد، پروتکل الحاقی را امضا نماید، از پنهانکاری اجتناب کرده و در جهت شفاف سازی پروژه‌های هسته‌ای خود گام بردارد و برای جلب اعتماد بین‌المللی بکوشد. به سود حل بحران هسته‌ای است که تا مشخص شدن نتیجه توافق تهران، صدور قطعنامه جدید توسط شورای امنیت به تعویق افتد.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۵ خرداد ۱۳۸۹ (۲۶ ماه مه ۲۰۱۰)

کیسهای کامپیوتر، سی دی ها و سایر وسایل شخصی او را با خود بردند. دادگاه انقلاب مهاباد چندی پیش این فعال آذربایجانی را در رابطه با استفاده از نام ترکی و سبیل‌های آذربایجانی در تابلو مغازه عکاسی و فعالیت‌های قوم‌گرایانه از طریق آموزش رقص آذربایجانی در سازمان غیر دولتی "یاشیل آذربایجان" به دادگاه احضار نموده بود.

صوفیان

آیت مهر علی بیگلر فعال سابق دانشجویی آذربایجان ظهر روز دوشنبه ۲۰ اردیبهشت ۸۹ (۱۰ می ۲۰۱۰) در منزل شخصی خود در شهر صوفیان از توابع شهرستان تبریز بازداشت و جهت تحقیقات به اداره اطلاعات تبریز منتقل شده است.

ماموران امنیتی بدون در دست داشتن حکم جلب وارد منزل مهر علی بیگلر شده و پس از ضرب و شتم شدید این فعال مدنی آذربایجانی، او را بازداشت کرده اند. مامورین پس از تفتیش منزل کامپیوتر، کتابها و سایر وسایل شخصی وی را با خود برده اند.

برای آزادی مجید توکلی،

فراخوان به تجمع و تحصن در شهر بن

اخبار روز:

همزمان با اعتصاب غذای مجید توکلی در زندان و مادر او، جمعی از جوانان، دانشجویان و فعالین سیاسی و حقوق بشری روز پنجشنبه در شهر بن آلمان در مقابل مقر سازمان ملل متحد برای آزادی مجید توکلی و دیگر زندانیان سیاسی در ایران، تجمع و تحصن می کنند. فراخوان این تجمع را در زیر می خوانید:

فراخوان کنش اعتراضی در حمایت از مجید توکلی و دیگر زندانیان سیاسی در بند

خبر کوتاه است ... خبر با ضجه های مادر درمی آمیزد.. فرزندش آن سوی دیوار سرفه های خشک می کند.. فرزندش مقاومت می کند.. فرزندش اعتصاب غذا می کند.. فرزندش چشم در چشم استبداد می رزمد... فرزندش سالهاست که ریشه در خاک، سر خم نمی کند.. فرزندش .. که نه .. فرزندانش ..مادر اما همچنان وفادار به راه، رنج را بر خود هموار می کند و استوار می بوید...

در این لحظه های سربین و روزهای خونین که آموزگار به دار می آویزند ... و در هر ثانیه، هزاران ماهی سیاه کوچولو از آبگیر رهسپار دریا می شوند... خبر اعتصاب غذای همکلاسی های مان و رفقایمان، آرامش مصنوع ثابیه هامان را ربوده است.. از کیلومترها دوری جغرافیایی فریاد بر می آوریم... که روزی داد خود را از بیداد این تاریخ باز می ستانیم... روزی که رویاهای تبا به هزار چهره بر خیزند...

مجید توکلی در اعتصاب غذاست و در سلول انفرادی محبوس است.. مجید توکلی یک نام از هزار نام است که خار چشم تاریخ فاتحان، گمنام نمی ماند... مجید توکلی تنها نیست ... ما جمعی از جوانان، دانشجویان و فعالین سیاسی و مدنی، خواستار آزادی بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی هستیم و از تمامی انسانهای آزاد اندیش می خواهیم که همگام با ما در کنش اعتراضی روز پنجشنبه بیست و هفت می در مقابل سازمان ملل واقع در شهر بن آلمان حضور به هم رسانند. بی گمان کودکان فردا بر ما نخواهند بخشید اگر صدای رسای درد زمانه ی خود نباشیم.

قرار ما: پنجشنبه ۲۷ می - ساعت ۱۵ روه روی سازمان ملل، بن

گروه های حامی:

جمعی از جوانان، دانشجویان و فعالین سیاسی مستقل (اویسپا)

جوانان مستقل کلن

کانون ره آورد - آخن

Iran freedom

مادران صلح دورتموند

زنان ایرانی کلن در همبستگی با مادران عزادار

کمیته ی جمعی از ایرانیان نورد راین وستفالن

کمیته ی بین المللی علیه اعدام

دو بیانیه از «زنانی دیگر»

اخبار روز:

از خواست های به حق «مادران عزادار» حمایت می کنیم

مادران عزادار در تاریخ ۱۲/۱۲/۸۸ خواستار توقف احکام اعدام، محاکمه علنی آمران و عاملان جنایات سی و یک ساله اخیر و آزادی بدون قید و شرط زندانیان عقیدتی شدند.

خانواده های زندانیان سیاسی از همان روزهای آغازین جنبش کنونی به حمایت از فرزندان خود به میدان آمدند. «مادران عزادار» اعتراض خود به سرکوب، زندان و اعدام فرزندان خود را به شکل علنی آغاز کردند. آنان ابتدا به عنوان اعتراض هر هفته شبانه ها در پارک لاله تجمع کرده و با بلند کردن عکس فرزندان خود خواهان مجازات آمران و عاملان کشتار، سرکوب و زندان آنان بودند.

تعداد زیادی از مادران داغدار و حامیان آنان، طی چندین نوبت مورد حمله و یورش نیروهای امنیتی قرار گرفتند، دستگیر شدند، خود و خانواده شان مورد تهدید و آزار و اذیت قرار گرفتند ولی همچنان مصمم به اشکال مختلف: تجمع در جلوی زندان اوین و دادگاه انقلاب، تجمع در سایر پارک ها، همراهی با اعتصاب غذای زندانیان، دیدار و همدردی با خانواده جان باختگان در تهران و شهرستانها و اعتراض به اعدام بر خواسته های خود پای می فشارند. این حرکت اعتراضی، به شکلی گسترده مورد حمایت بسیاری از گروه های سیاسی و اجتماعی در سراسر دنیا نیز قرار گرفت.

تهدید، دستگیری و سرکوب این خانواده ها نه تنها مانع حرکت اعتراضی آنان نشد بلکه در روندی یک ساله امروز از مرز جنبش اخیر، فرزندان خود و جمهوری اسلامی فراتر می روند. برخی از مادران کشته شده ها سکوت خود را شکستند و صدای اعتراض خود را به گوش جهانیان رساندند. اگر روزهای اول خواستشان فقط محاکمه و مجازات آمران و عاملان جنایات جنبش اخیر بود، امروز خواستار محاکمه و مجازات آمران و عاملان جنایت های سی و یکسال گذشته هستند، و این یعنی به چالش کشیدن کلیت نظام جمهوری اسلامی و سی و یک سال حکومتش. آنان امروز خواسته هایشان بشردوستانه تر و دموکراتیک تر است: حال نه تنها خواهان آزادی کلیه زندانیان عقیدتی هستند، بلکه مخالفت و ضدیت خود با اعدام را نیز به گونه ای سرلوحه اعتراضات خود قرار داده اند. «مادران داغدار» نیز همچون سایر اعضای جنبش اخیر در روندی یکساله نه تنها بر ماهیت ضد انسانی رژیم واقف شده و می روند که به حرکتی رادیکال تر تبدیل شده و گستره اعتراضات و مطالبات خود را وسیع تر کنند، بلکه در این روند مطالباتشان دموکراتیک تر و بشردوستانه تر نیز شده است.

رژیم که دیگر قادر نیست با فریبکاری خود را از بحران سیاسی و اقتصادی که دچارش شده برهاند، حال روز به روز وحشی تر شده و دست به سرکوب عیان می زند. سبعیت و وحشیگری رژیم در یکی دو ماه اخیر و اعدام زنان و مردان انقلابی نه تنها آن طور که رژیم آرزویش را داشته و دارد، باعث رعب و وحشت نیروهای موجود در جنبش نشده بلکه روز بروز چهره ضد انسانی خود را آشکارتر کرده و انتخاب راه را برای نیروهای موجود در جنبش آسان تر میکند.

«مادران داغدار» نیز همچون سایر اعضای جنبش در این یک سال به دستاوردهای بسیاری رسیده اند. آنان نیز حال به این آگاهی می رسند که اعتراضاتشان نیاز به پیگیری و پایداری بیشتری دارد و بایستی با اتکا به نیروی خود، راه آزادی و رهایی را بجویند.

ما زنانی دیگر ضمن محکوم کردن هر نوع حکم اعدام و جانبداری بی قید و شرط از آزادی بیان و اندیشه، حمایت خود را از خواسته های به حق مادران عزادار اعلام کرده و تمامی جنایات های سی و یک ساله رژیم جمهوری اسلامی را «جنایت علیه بشریت» دانسته و آن ها را محکوم می کنیم. ما با تمامی مادران و خانواده های جان باختگان سی و یک سال گذشته، بخصوص خانواده های جان باختگان جریانات اخیر و همچنین خانواده های ۵ جوانی که در چند روز گذشته به دار آویخته شدند، ابراز همدردی می کنیم و برای دادخواهی با آنها همراهیم.

زنانی دیگر

اردیبهشت سال ۱۳۸۹

سی سال و یک سالی که گذشت!
در آستانه ی ۲۲ خرداد سالروز خروش و خیزش مردم مان هستیم.

تجارب چند سال گذشته و بخصوص سال پیش نشان داد که انبوه مردم در مقابل قدرتی از درون پائیده ولی به ظاهر منسجم و یکدست، توان هر کاری را دارند.

خیابان های تهران و چندین شهر بزرگ صحنه ی رویارویی نیروهای شد که از مدت ها قبل با سکوتی معنی دار از کنار هم می گذشتند ولی هر یک می دانستند که روزهایی این چنین در پیش روی خواهد بود.

"زنان دیگر" به عنوان صدای بخشی از زنان چپ جنبش مردمی ایران، ضمن پشتیبانی بی دریغ از اعتصابات، اعتراضات و مطالبات سیاسی و صنفی و مدنی زنان، کارگران، دانشجویان و تمامی زحمتکشان، لازم می داند به چند نکته اشاره نماید:

۱- جنبش خرداد سال ۸۸ و وقایع متعاقب آن یکبار دیگر نشان داد که اعتماد و همراهی با هر نیرویی از هر جناح حکومتی و غیرحکومتی که خواهان حفظ ساختار نظام جمهوری اسلامی (با اصلاحاتی بی مایه یا تغییری در همین قانون اساسی) است، کاری عبث است و جز به هدر دادن توان جنبش، ثمری دیگر نخواهد داشت.

۲- نیروهای درون جنبش (زنان، کارگران، دانشجویان، معلمان، کارمندان، کسبه و ...) به ابزار آگاهی و دانش سیاسی نیاز دارند تا بتوانند هم افق های بزرگ را ترسیم کنند و هم اینکه در هر مقطع حرکت انقلابی به ارزیابی درست از نیروهای متفاوت و اتخاذ سمت و سوی مناسب دست یابند. دانش سیاسی نیروهای درون جنبش به آنان کمک خواهد کرد که از نظر سیاسی جهت گم کرده نشوند و بر پایه ی جهتگیری صحیح سیاسی شکل های متنوع اعتراض و مقاومت را دست مایه ی کار خود کنند. فقط به اعتراضات خیابانی (آن هم فقط در تهران و چند شهر دیگر) بسنده نکنند. دست زدن به اعتصابات گسترده و یا حتی کوچک، پخش شب نامه، شعار نویسی، استفاده از اینترنت، اجتماعات محله ای و ... راههای مختلف ادامه و تعمیق جنبش مردمی است.

۳- هر نیروی مردمی موظف است از تمامی حرکات اعتراضی نیروهای دیگر درون جنبش حمایت و پشتیبانی کند. متأسفانه جنبش زنان همیشه جای خالی دوستان کارگر و دانشجو را در کنار خود احساس کرده است. گرچه جنبش دانشجویی در این زمینه از خود همراهی هایی نشان داده است اما این امر نیاز به تکامل بیشتری دارد. نادیده گرفتن جنبش زنان که با اطمینان می توان گفت یکی از مقاوم ترین بخش های حرکتی مبارزاتی سی ساله ی اخیر بوده، یک ضعف اساسی بوده و هست. دلایل این امر قابل بررسی و گفتگو است و در جای آن به این کاستی پرداخته خواهد شد.

۴- نیروهای درون جنبش باید دوست را از غیر دوست درست تشخیص داده و ساختار نظام سرمایه داری جهانی و تبعات حاکمیت آن را افشا کنند. مردم نیاز دارند با کارکرد سرمایه داری و همچنین لابی های پشت پرده ی دولت جمهوری اسلامی با نمایندگان آمریکا، اروپا، چین و روسیه که هدفشان به جز سهم بری بیشتر از این خوان یغما نیست، بیشتر آشنا شوند و بدانند که اینان همگی دستشان در یک کاسه است و به اصطلاح "حمایت" مقطعی برخی از این قدرت های سرمایه داری از جنبش به اصطلاح "سبز" چیزی بجز حفظ نظام جمهوری اسلامی و جلوگیری از تعمیق و رادیکالیزه شدن جنبش مردمی نیست. چرا که تعمیق این جنبش میتواند دیر یا زود به منافع این قدرت های سرمایه داری در ایران ضربات جدی وارد کند و بساط غارت و چپاول آنان را از این کشور برچیند.

۵- سال ۸۹ سال بیکاری، تورم، فشارهای اقتصادی و همزمان سرکوب شدید تر مردم است. رهبران جمهوری اسلامی دو سیاست را همراه با هم به پیش می برند. از یک طرف رسانه های سرکوب و فریب سعی در لاپوشانی و فراقکنی این مصیبت ها دارند. آنان ریشه های فقر و فلاکت مردم را که همانا چپاول و غارت و فساد حکومتی همه ی جناح های جمهوری اسلامی است لاپوشانی می کنند. آنان با وعده و وعده های مضحک برای خود زمان می خردند تا مولتی میلیاردر های عمامه دار با بدون عمامه، استراتژی جدیدتری برای ادامه ی حیات خود بیابند. نیروهای انقلابی باید مردم فریبی های حکومت اسلامی را افشا کنند و خصیصه ی گدا پروری حکومت را که جز توهین به ارج و قرب انسانی نیست را افشا کنند. از طرف دیگر حکومت سیاست سرکوب گسترده را به پیش می برد. در آستانه ی ۲۲ خرداد، دیکتاتوری خون آشام برای ایجاد فضای رعب و وحشت و به اصطلاح پیشگیری از برگزاری هرگونه مراسم سالگرد ۲۲ خرداد، قتل های زنجیره ای را در دستور کار خود قرار داده است. اما اعدام شیرین ها و فرزاد ها نه تنها مطالبات آزادیخواهانه ی مردم را سرکوب نخواهد کرد بلکه آتش زیر خاکستر را هر لحظه فروزان تر خواهد کرد. بنابراین سال ۸۹ فقط سال آنها نیست، بلکه می تواند و باید سال تعمیق و گسترش جنبش مردم در راه دستیابی به رهایی باشد.

آزادی خواهان و نیروهای انقلابی درون جنبش یاد فرزاد ها و شیرین ها و هزاران جانباخته ی راه رهایی را گرامی داشته و تا رسیدن به جامعه ای انسانی و برابر از پای نخواهند نشست.

زنان دیگر - اول خرداد ۱۳۸۹

سه اعتراف مهم شمعخانی

اطلاعیه نشریه انقلاب اسلامی در هجرت در مورد ۳ اعتراف شمعخانی

عصر نو:

ه توضیحات که در پایان سخنان شمعخانی آمده اند توجه کنید
فارس- 3 خرداد- شمعخانی: بنی‌صدر با صدام تباری نکرده بود اما به دنبال پیروزی در عملیات بود تا بتواند رقبای سیاسی خود را در تهران حذف و امام (ره) را مات کند ولی دنبال شکست در جنگ نبود و این نیت پاک نیست بلکه روش غلطی است.

به گزارش خبرنگار سیاسی باشگاه خبری فارس «توانا»، امیر دریابان علی شمعخانی رئیس مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی که یکشنبه شب در برنامه "دیروز، امروز، فردا" حضور یافته بود، در ابتدا به جمله معروف امام راحل مبنی بر اینکه «خرمشهر را خدا آزاد کرد»، اشاره و اضافه کرد: امام (ره) جماعات متعددی را راجع به عملیات بیت‌المقدس که منجر به آزادسازی خرمشهر شد، هم در طول عملیات و هم در انتهای آن بیان کرده‌اند که شاه‌بیت فرمایش ایشان در بعد عملی «خرمشهر را خدا آزاد کرد»، است.

وی تصریح کرد: امام (ره) از عملیاتی که منجر به آزادسازی خرمشهر شد به عنوان یکی از شاهکارهای بی‌نظیر جنگ یاد می‌کند و در تداوم آن فرماندهان و سازمان‌های درگیر یعنی سپاه و ارتش را به شکل برجسته‌های اشاره می‌کند به گونه‌ای که رفتار آنها را غیرقابل پاك شدن در تاریخ ایران می‌داند و این فرمایش امام (ره) در آن زمان، هنوز در ذهن بنده پژواک دارد که دو نوع نگاه را می‌توان از آن برداشت کرد.

این فرمانده ارشد دوران دفاع مقدس در تفسیر این دو نگاه گفت: در نگاه اول این بود که رزمندگان اسلام دچار غرور نشوند که این خود دو نوع نگاه را به همراه داشت؛ برخی این مطلب را از منظر معنوی موضوع، بیان می‌کردند و بعضی هم این را از منظر دیگر.

وزیر اسبق دفاع گفت: این تعریف بسیار زیبایی است که فردی از جانب امام (ره) نشان سربازی خداوند را بگیرد و این افتخار با هیچ نشان، مدال و تعریفی قابل مقایسه نیست.

دریابان شمعخانی ادامه داد: حضرت امام خلوص، شور، سلحشوری و مظلومیت رزمندگان را در جنگ پذیرفتند و رزمندگان اهم از ارتش، سپاه، ژاندارمری، نیروهای مردمی، بسیج، فرمانده و بنده را به عنوان اینکه شما سربازان پیروزی بودید که خداوند فرماندهی شما را به عهده داشت، یاد می‌کردند.

وی متذکر شد: از این زاویه اگر به این محتوای عمیق نگاه شود، هم آن پیام معنوی مثبت وجود دارد و هم مدال پر از افتخاری که هرگز از سینه رزمندگان که در آن زمان توفیق حضور در جبهه‌های جنگ را داشتند، قابل پاك شدن نیست.

رئیس مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی در پاسخ به سوال مجری برنامه مبنی بر اینکه چرا تلقی این است که رزمندگان جنگ يك طراحی را می‌کنند ولی يك اتفاقی می‌افتد که ورق بر می‌گردد و به طور اتفاقی نتیجه جنگ به نفع جبهه اسلام و نیروهای ایران می‌شود، این واقعا اتفاق می‌افتد یا تصوری ناشی از تخیل است، افزود: امداد غیبی، دیدن اسب سفید و فرد سوار بر اسب و دارای شمشیر نیست، افراد بسیاری بودند که قبل از جنگ و در طول جنگ در شب عملیات و در زمان پیروزی رویای صادقه و غیرصادقه و خوابی را می‌دیدند و آن را بیان می‌کردند ولی بنده هرگز این روش را نپسندیدم بلکه برای من حوادثی رخ داد که عکس این موضوع است.

وی گفت: اگر اقدامات خود را مبتنی بر معادله مدیریت درست و راه درست فراهم نکنیم، بعید است که خداوند تبارک و تعالی کمکی را خلاف قانون طبیعت به انسان‌ها داشته باشد.

امیر شمعخانی در خصوص تشریح امدادهای غیبی افزود: امدادهای غیبی این است که شاه با همه ظرفیت‌های فرهنگی به سراغ انهدام نسل جوان رفت؛ نسل جوانی که لیست نامگذاری و نام آنها در مقابل با رژیم ستمشاهی بسیار بوده و هرکدام از آنها يك قهرمان هستند و افرادی بودند که شاه به دنبال این بود که آنها را در جشن فرهنگ و هنر شیراز و در برنامه فرهنگی خود منهدم کند اما روح پرفروش و نفس مبارک حضرت امام (ره) به دلیل وصل بودن به حضرت حق بستر اجتماع را فراهم کرد که آن افراد با شلوار دم‌پاچه گشاد به افرادی تبدیل شوند که هرکدام اسطوره شده و تغییر نفوس و هویت دادند.

رئیس مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی در تشریح این سخنان خود گفت: افرادی که به دلیل قطع شدن از ارتباط با انحراف و وصل شدن به ارتباط مسیر درست به شکل طبیعی بر مبنای آیات محکم قرآن که «اگر سبیل درست را بروید شما را

هدایت خواهیم کرد» مورد هدایت حضرت حق واقع شدند و پتانسیل و قدرتمندی‌ای را ایجاد کردند که برخلاف تصور شاه و صدام، شاه در مسیری که ترسیم کرده بود و صدام در تجاوزی که آغاز کرده بود، فکر نمی‌کردند این جوانان به سلحشورانی تبدیل شوند که امروز، از هر کدام از آنها در کوچه‌های تهران و در روستاها و شهرهای همه ایران نمادی وجود دارد. از این رو باید امداد غیبی را فراتر از يك رويا و تخیل بلکه در بستر عمل مشاهده کرد.

* شروع همراه با کاستی‌ها، شامل امداد غیبی نمی‌شود

وی متذکر شد: ما جوان‌های متحولی را پیدا کردیم که غیر از امداد غیبی و برکت آن، نمی‌توانست ما را در مسیر درست هدایت کند که از این هدایت‌یافتگان قدرتی ایجاد شد که امروز می‌توان به عنوان ام‌القرای قابل اعتماد و اتکالی جهان اسلام از آن نام برد.

شمعخانی یادآور شد: در شب عملیات بیت‌المقدس، فرمانده کل سپاه با هواپیمای جنگی که تا به حال سوار نشده بود، به دیدار امام (ره) رفت. یعنی دو نفره که ما در آن زمان آشنایی داشتیم که جی به چه معناست و قدرت جی قدرت مخالف کشتش بدن آدم است؛ فرمانده سپاه رفته بود که از امام (ره) مشورت بخواهد و امام (ره) فرموده بودند که توکل کنید و استخاره کردند که آیه فتح‌المبین آمد و به این دلیل هم نام عملیات فتح‌المبین گذاشته شد.

وی تصریح کرد: پس از تمهید همه مقدمات، امداد غیبی هم در جبهه حق همراه آدم است اما با کاستی شروع کردن و با طلب رفع کاستی از خداوند و با علم و آگاهی از اینکه این خلاف قانون طبیعت است بعید به نظر می‌رسد که امداد غیبی صورت گیرد.

رئیس مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی همچنین یادآور شد: نامه‌های رژیم عراق در جنگ نیز با آیه قرآن شروع می‌شد و صدام خطاب به بیشتر نیروهای خود می‌گفت که ای فرزندان علی! آنها عرب بودند و قرآن هم به عربی است و ما که فارس بودیم از خدا طلب پیروزی می‌کردیم، ما یا خدا می‌گفتیم و آنها یا الله می‌گفتند، ولی واقعیت این است که حق با "یا خدا گویان" بود.

وی ادامه داد: دلیل تمسک شکلی به عقاید دینی نصر و پیروزی نمی‌آورد که اگر می‌آورد ما غلبه پیدا نمی‌کردیم.

دریابان شمعخانی در پاسخ به سؤال دیگر مجری برنامه "دیروز، امروز، فردا" مبنی بر اینکه چه شاهکاری در فتح بیت‌المقدس و خرمشهر وجود داشت که تا این اندازه ماجرا را مهم کرد و تاریخ جنگ به قبل از فتح خرمشهر و بعد از آن تقسیم می‌شود، اظهار داشت: البته جنگ نقاط عطف مختلفی دارد تقسیم جنگ به قبل و بعد از فتح خرمشهر تقسیمی است که در آخر جنگ به وجود آمد و در طول جنگ نبود ولی واقعیت این است که خرمشهر تنها نقطه عطف جنگ نیست.

وی ادامه داد: پذیرش قطعه‌نامه 598، جنگ پس از پذیرش قطعه‌نامه، جلوگیری از سقوط اهواز، اولین شبیخون در جاده حمیدیه، هم به عنوان نقطه عطف در تاریخ جنگ هستند اما شاهکار بودن عملیات بیت‌المقدس در پیروزی بدون غافلگیری است.

* دفاع مقدس شامل 4 مرحله بود

رئیس مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی تصریح کرد: در جنگ 4 مرحله وجود دارد در مرحله توقف رزمندگان اسلام دشمن را وادار کردند که برخلاف طراحی که داشت به عنوان عملیات برق‌آسا که در کمتر از يك هفته کل خوزستان را به تصور خود در آورد، سرعت تانک خود را کند کرده و ترمز را روی تانک به کار گیرد چرا که پیش از این دشمن فکر می‌کرد که فقط باید گاز دهد و قادر خواهد بود که مطابق سرعت تانک پیشروی کند.

وی یادآور شد: در مرحله بعد از توقف و در بعضی نقاط رزمندگان اسلام دشمن را وادار به تثبیت کردند که مرحله دوم جنگ بود.

شمعخانی با اشاره به اینکه مرحله سوم جنگ پاکسازی دشمن است، افزود:

عملیات آزادسازی خرمشهر در این فاز قرار می‌گیرد.

رئیس مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی ادامه داد: وقتی دشمن دید که در منطقه جنوب منطقه‌ای برای آزاد شدن غیر از خرمشهر وجود ندارد از فروردین ماه 61 متوجه این موضوع شد که عملیات در منطقه عمومی خرمشهر صورت می‌گیرد.

وی متذکر شد: دشمن در بُعد عده و عده، آتش زمینی و هوایی و تسلط اطلاعاتی برتری داشت که در چنین فضایی بر هم زدن پیروزی غیر غافلگیرانه است و عملیات قبلی در وضعیت غافلگیرانه صورت گرفته بود.

شمعخانی ادامه داد: اینکه عملیات در کجا قرار داشت برای دشمن روشن بود اما

اینکه چه زمانی و چگونه انجام می‌شد، روشن نبود؛ زمان آن تابع ظرفیت‌های نیروی انسانی بود که برای جنگ فراهم می‌شد.

وی تأکید کرد: در انتهای فروردین و اوایل اردیبهشت رزمندگان اسلام از عملیات قبلی که فتح‌المبین بود رها شدند و در ذهن دشمن این پیش‌آمد که برای آزدسازی خرمشهر و 5 هزار و 400 کیلومتر فضای محاصره خرمشهر نیازمند قدرت عظیمی است که بعد از این عملیات به راحتی فراهم نمی‌شود اما طرف کمتر از یک ماه مهیاسازی این عملیات بزرگتر از عملیات بیت‌المقدس انجام شد.

* نیروهای مسلح ایران هم‌زمان می‌جنگیدند و تغییر ساختار می‌دادند رئیس مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی گفت: مردم و جوانان کشور فکر می‌کنند با حداقل ما این تصویر را ترسیم کرده‌ایم که عملیات یعنی تجمع یک نیرو توسط ارتش، سپاه و بسیج و حمله کردن به یک ارتش صدامی.

وی اضافه کرد: ارتش عراق وجود داشت اما ارتش و سپاهی در ایران وجود نداشت؛ یعنی نیروی مسلح جمهوری اسلامی ایران دو کار را انجام می‌دادند که هم می‌جنگیدند و هم ارتش، تحول در سپاه را ایجاد می‌کرد و سپاه تکمیل سازمان را بر عهده داشت که این پروسه بسیار بزرگی است.

شمخانی تصریح کرد: سپاه در عملیات کربلاي 1، 15 گردان نیرو داشت، جمع سپاه و ارتش در عملیات بیت‌المقدس به فاصله 9 ماه با همه تلفات و مجروحینی که داشت 200 گردان را پای کار آورد که این مستلزم کار گسترده‌ای در عقبه‌هاست.

وی در پاسخ به این سؤال که چرا سال اول و دوم جنگ تفاوت زیادی با یکدیگر دارند و در سال اول جنگ 20 هزار متر مربع از خاک کشور از دست داده شد اما همه آنها در سال دوم جنگ پس گرفته شد، اظهار داشت: عراق از 22 بهمن 57 تا 31 شهریور سال 59 فرصت داشت ارتشی را برای تجاوز برای حل عقده تاریخی صدام که لغو قرارداد 75 است مهیا کند که ما در آن زمان درگیر انقلاب، مسایل ضدانقلاب داخلی و با جنگ هم ناآشنا بودیم.

* پیروزی در جنگ ابزار بنی‌صدر برای گرفتن تهران بود رئیس مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی افزود: ناآشنایی در جنگ هم برای مدیران و هم برای مردم بود و این واژه عام و کلانی است اما این به مفهوم خیانت نیست. وی در ادامه در واکنش به سؤال مجری که آقای شمخانی شما درباره بنی‌صدر صحبت می‌کنید که مدیریت جنگ در سال اول جنگ را بر عهده داشت، گفت: این ناشی از نوع نگاه است، من از شما سوال می‌کنم شما اگر بتوانید با پیروزی در جنگ تهران را فتح کنید شکست در جنگ را می‌پذیرید؟ جنگ ابزاری برای گرفتن تهران بود اما چون نیت ناپاک و روش ناصحیح و سنتی است و در آن دشمن برتری دارد، ناکامی حاصل می‌شود. بنی‌صدر می‌خواست در سال اول جنگ برنده باشد اما اندیشه وی غلط بود.

شمخانی ادامه داد: بنی‌صدر در عملیات 15/10/59 عملیات نصر، قصد داشت پیروز شود که شکست خورد و وقتی بنی‌صدر دستور عملیات می‌داد هم‌زمان با تهران نیز صحبت می‌کرد که بنده شاهد زنده این کار هستم و این را مطرح می‌کرد که ما پیروز شده‌ایم. (2)

* با جمله «الخیر فی ماوقع» امام هنوز پرنرژي هستم وی در پاسخ به این سؤال که چرا گفته می‌شود بنی‌صدر مهمات لازم را نمی‌رساند و اجازه تجهیز خط مقدم را نمی‌داد چیست و در محتوای نامه شما چه چیزی بیان شده بود، گفت: نامه بنده تبیین شرایط آن زمان را بیان می‌کند، در جنگ 4 وضعیت وجود داشت که دشمن، مخالف، رقیب و خودمان بودیم و من از آن موضع آن نامه را نوشتم.

رئیس مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی اظهار داشت: بنی‌صدر مخالف سپاه بود و حس می‌کرد اگر سپاه باشد نمی‌تواند پیروزی را به نام خودش ثبت کند و می‌خواست پیروز مطلق این جنگ باشد چرا که با این پیروزی می‌توانست قهرمان ملی شود. (3)

وی ادامه داد: مدنی در خوزستان در جریان به نام خلق عرب می‌دید که به عنوان قهرمان ملی سرکوب این غائله در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند، بنی‌صدر به دنبال پیروزی در عملیات بود تا بتواند رقبای سیاسی خود را در تهران حذف و امام (ره) را مات کند اما دنبال شکست در جنگ نبود و این نیت پناکی نیست و روش غلطی است.

شمخانی متذکر شد: اگر بخوایم همه تجربه جنگ را کپسولی بیان کنیم باید گفت ما چه در جبهه حق و چه در جبهه باطل باشیم اگر در زمین و زمان با روشی بجنگیم که دشمن در آن زمین، زمان، ابزار و روش در وضعیت نسبی باشد، شکست می‌خوریم که بنی‌صدر در این معادله عمل می‌کرد و معادله جنگ زمانی تغییر پیدا کرد که این زمین و زمان و روش و ابزار تغییر پیدا کردند.

وی تصریح کرد: روزی که جنگ شروع شد خیلی‌ها ترسیدند که امام (ره) فرمودند «الخیر فی ماوقع» (4) من هنوز با این واژه پرنرژي هستم و هرگز در

جنگ از اینکه شکست بخوریم نترسیم. رئیس مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی افزود: در برخی مواقع فرد با طرف مقابل خود تلبانی می‌کند که شکست می‌خورد و خیانت است و بعضی وقتها فرد با نیت و روش غلط در میدان دشمن با ابزار دشمن که دشمن بر وی برتری دارد می‌جنگد و شکست می‌خورد.

وی ادامه داد: بنی‌صدر به دنبال این بود که در پیروزی خود در رزم، پیروزی‌های سیاسی را در تهران رقم بزند و این حرف امروز من نیست بلکه من این حرف را در بعد از عملیات هویزه (5) در مجلس شورای اسلامی آن زمان طی یک سخنرانی مطرح کردم و هنوز هم بر این باور هستم.

* بنی‌صدر با صدام تلبانی نداشت اما روش‌های نادرستی به کار می‌گرفت در پایان شمخانی تأکید کرد: بنی‌صدر بعدها با منافقین یکی می‌شود و چون از آن طریق به نیت خود نمی‌رسد و از طریق غلط دیگری وارد می‌شود از این رو خائن است ولی با صدام تلبانی نداشت.

رئیس مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی در ادامه در پاسخ به این سؤال که چرا در این موضوع اختلاف‌نظر وجود دارد، گفت: هیچ اختلاف‌نظری در بین افرادی که در صحنه حضور داشتند، وجود ندارد بلکه برخی به دلیل نیازمندی‌های سیاسی خود رای خود را تغییر می‌دهند.

شمخانی در خصوص این جمله مجری برنامه دبروز، امروز، فردا مبنی بر اینکه فرماندهانی چون جاویدالآثر و متوسلیان وقتی که در پناه بودند این موضوع را مطرح می‌کردند که اگر بنی‌صدر با هلیکوپتر بخواد برای مدیریت جنگ به اینجا بیاید با آر پی چی هلیکوپتر وی را هدف قرار می‌دهند، اظهار داشت: ما دیدیم که بنی‌صدر نشست، فرماندهی کرد و آر پی چی هم نخورد!

وی اضافه کرد: بنده در سینما ساحل اهواز از شهید بهشتی برای سمینار جنگ و جهاد در دیدگاه لیبرال‌ها و جهاد اسلامی دعوت کردم که در انتهای آن سمینار در خیابان‌های اهواز ما شعار مرگ بر بنی‌صدر سر دادیم. (6)

رئیس مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی گفت: در آن روز به دلیل اینکه بنی‌صدر جنگ را متوقف کرده بود و می‌گفت زمان بدهیم (7) و زمین بگیریم و وی با این روش‌ها می‌خواست صدام را ساقط کند که امام (ره) از ما می‌خواستند که حصر آبادان شکسته شود که با این روش‌ها نمی‌توانستیم این کار را انجام دهیم ولی این به معنای خیانت نیست، این روش نگاه بوده و تلبانی نیست.

وی یادآور شد: بنی‌صدر اگر می‌توانست در عملیات هویزه توفیق پیدا کند موفق می‌شد با پیشروی در تانک‌های رزمی‌اش به سمت خرمشهر، تانک‌های سیاسی خود را به سمت جماران حرکت دهد و این یک واقعیت است.

* قدرت نرم قوی در خوزستان وجود دارد وزیر اسبق دفاع کشورمان در خصوص همگرایی عمیقی که امت عرب در خوزستان با جمهوری اسلامی، اظهار داشت: رابطه عرب با یک سید رابطه اطاعت، رابطه تقدس احترام و عزت است و این واقعیت در میان دانشجو، مهندس، تحصیلکرده، عامی، روستایی و شهری یکی است.

وی گفت: عرب‌های خوزستان اگر اینها را با دیدن رسول‌گونه به آن نگاه کنیم انرژی می‌دهد که مبتنی بر اعتماد است و این نوع نگاه حادث می‌شود اگر با دید عدم اعتماد به آن نگاه شد باز هم وفادار هستند و تا به حال نیز این را ثابت کردند.

شمخانی متذکر شد: از این رو این انرژی ناشی از باورمندی به عمق شیعه‌گری و ولایت است که از بین رفتنی نیست و نمی‌توان حب علی‌ابن ابیطالب و حضرت عباس (ع) را در میان عرب‌های خوزستانی بیان کرد.

وی گفت: وهابیت فعال نیست و ما به عنوان مدیران میانی فعال هستیم که برای وهابیت فرودگاه می‌سازیم، قدرت نرم قوی در خوزستان وجود دارد که نباید گذاشته شود تهدید نرم بر آن غلبه کند چرا که قدرت نرم علی‌هاشمی، دارابی و شریفی را در سوسنگرد می‌سازد البته باید گفت در کنار دزفولی‌ها، فارس‌ها و لر‌ها، عرب‌ها نمادهای فراوانی مثل اسکندری، دهقانی و کبانی را دارند.

رئیس مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی در پایان خاطر نشان کرد: این پتانسیل، پتانسیل مثبت و قوی است که علی‌هاشمی زانیده آن و زانیده بستر اعتماد است که تکرارپذیر بوده و اسوه قابل تقدیر است.

انتهای پیام/

توضیح‌ها در باره اعتراف شگرف و دروغها:

انقلاب اسلامی: شمخانی وارونه‌گویی و دروغ‌های بسیار را وسیله توجیه کرده و دانسته یا نادانسته اعتراف مهمی را برای بار دوم، بر زبان آورده است:

1- او گفته است: بنی‌صدر پیروزی در جنگ را برای غلبه بر رقبای سیاسی خود و مات کردن خمینی می‌خواست است. بنا بر این ادعا،

۵ خرداد ماه ۱۳۸۹

سه طرح بود که با یک سال تأخیر انجام گرفت. و دانستنی تر اینست که عراق پیشنهاد را پذیرفت و بنا بود در 24 خرداد هیأت به تهران بیاید و پاسخ موافق عراق را بیاورد و جنگ به پایان برسد. از دفتر رجایی به وزیر خارجه کوبا تلفن می شود که چون فعل و انفعالی در حال انجام است، فعلاً نیناید. آن فعل و انفعال کودتا بود. بعد از کودتا نیز چون بنا بر ادامه جنگ بود، از هیأت خواسته نشد که به ایران بیاید.

5 - او می گوید: در همان زمان در مجلس حاضر شده است و گفته است که بنی صدر پیروزی در جنگ را برای پیروزی سیاسی در تهران، برضد خمینی و رقبای سیاسی خود می خواسته است. این دومین اعتراف بسیار مهم شمعخانی است. زیرا مسلم می کند که در آن زمان، مخالفان بنی صدر، کسانی که حاضر بوده اند نصف ایران برود اما بنی صدر پیروز نشود، خیانت خود به کشور و انقلاب بزرگ مردم ایران را اینطور توجیه می کرده اند که هرگاه بنی صدر پیروز بشود، «امام را مات» و رقبای سیاسی خود را از میدان بدر می کند. به سخن دیگر، نقش ستون پنجم دشمن - اعتراف سوم و مهم شمعخانی - را از آن رو بازی می کرده اند که مانع از پیروزی ایران در جنگ شوند تا مبادا سود آن به بنی صدر برسد.

اما در آن موقع، او در موقعیتی نبوده است که چنین توجیهی را بسازد. اعتراف او، بر خواننده مسلم می کند که رفتن سه تن، بهشتی و هاشمی رفسنجانی و خامنه ای به نزد خمینی و ترساندن او از پایان جنگ بنا بر پیشنهاد هیأت غیر متعهد و قانع کردنش به کودتا، حقیقت دارد. اما امر مهم دیگری که شمعخانی امروز نیز در نمی یابد و یا نمی تواند بگوید اینست که خمینی و ملاتاریا با بودند که بهیچرو خواهان پیروزی نظامی در جنگ نبودند. سلطه امروز سپاه بر دولت و اقتصاد می گوید چرا او و ملاتاریا خواستار پیروزی نظامی نبودند. گزارشهای رسمی در باره اقتضای ایران گیت نیز حاکی از این هستند که آنها در پی پیروزی سیاسی بوده اند. با استفاده از این ضعف است که سرهنگ نورث عضو شورای امنیت ملی آمریکا و طرف گفتگو و معامله با رژیم آنها را با این دروغ می فریفته است که ریگان دستور برکنار کردن صدام را داده است! قدرت پرستهای ساده لوح، خیانت و جنایتی بزرگ را به گمان بدست آوردن پیروزی سیاسی - برکناری صدام - مرتکب شدند.

6 - اعتراف سوم و مهم او اینست که در بحبوحه جنگ، در میدان جنگ، بدون اطلاع فرمانده کل قوا، محمد حسین بهشتی را به اهواز دعوت کرده اند. بعد دست به تظاهرات برضد فرمانده کل قوا زده اند. اعتراف او بس گویا است زیرا نقش ستون پنجم دشمن را که بهشتی، دبیر کل حزب جمهوری اسلامی و رئیس غیر قانونی شورای عالی قضائی در آن حضور داشته است را بر نسل امروز معلوم می کند.

و اگر او می خواست تمام حقیقت را بگوید، می باید می گفت که سفر بهشتی به خوزستان زمینه سازی برای کودتا بود. در آن سفر، بهشتی با فرماندهان ارتش و سپاه در باره برکناری بنی صدر صحبت کرده بود و به آنها قولها داده بود (از جمله، سر تنب شهید فکوری که آن زمان سرهنگ و فرمانده نیروی هوایی بود، مقام جانشین فرمانده کل قوا را وعده داده بودند. بعد از کودتا، او را از فرماندهی نیروی هوایی برکنار و سپس با ساقط کردن هواپیما، او و سرلشکر شهید فلاحی را کشتند) فرماندهان شگفت زده، رئیس جمهوری را از وعده های بهشتی به خود آگاه کردند. شگفتی آنها از این بود که با وجود جنگ، نماینده ملاتاریا در تدارک کودتا است ولو به قیمت بدل شدن پیروزی به شکست. 7 - این دروغ را تکرار می کند که بنی صدر معتقد بوده است زمین می دهیم زمان بدست می آوریم. دروغ می گوید زیرا این فرماندهان سپاه بودند که بهنگام حمله عراق، می گفتند چون توان مقابله نداریم (بخاطر این که ملاتاریا شیرازه ارتش را از هم گسیخته بود و ارزیابی فلاحی، رئیس ستاد ارتش، این بود که بیشتر از 4 روز نمی توان در برابر قشون مهاجم مقاومت کرد)، پس چاره جز این نیست که زمین بدهیم و زمان بدست بیاوریم. بنی صدر، در نامه ای به خمینی، این نظر فرماندهان سپاه و علت مخالفت خود را با آن توضیح داده است.

نسل امروز، هرگاه خواهد بداند چرا در بند استبداد تبهکار است، می باید در پی آن شود که چه شد که در پی انقلاب، این استبداد حاکم شد. از جمله می باید نقش جنگ را در کودتا بشناسد. نظریه زمین می دهیم و زمان بدست می آوریم، مساعد حال فرماندهان سپاه بود زیرا آنها با مشاهده وضعیت ارتش، اینطور استدلال می کردند که طولانی شدن جنگ سبب می شود سپاه نیروی نظامی اول شود. اما از توانایی انسان غافل بودند. ارتش زیر ضربات دشمن تجدید سازمان کرد و در پایان ماه اول، دشمن را زمین گیر و از آن پس، در زیر ضربه های مداوم گرفت و تا کودتا، 45 درصد از زمین ها را پس گرفت و دشمن را ناگزیر کرد پیشنهاد غیر متعهد را بپذیرد. کودتا و بازداشتن هیأت از آمدن به ایران، خیانتی بود که انجام گرفت تا که جنگ ادامه یابد. بدین ترتیب، ملاتاریا و آمریکا و اسرائیل و انگلستان، در ادامه جنگ سود مشترک یافتند. از رهگذر جنگ، ارتش فرسوده شد و سپاه قدرت نظامی و ستون فقرات استبداد شد و اینک مسلط بر دولت و اقتصاد و... و روحانیت است.

و شمعخانی می گوید: قطعنامه را بدان خاطر پذیرفتیم که نه نفرات داشتیم و نه تجهیزات. به سخن دیگر، جنگ را 8 سال ادامه دادند و 100 میلیارد دلار «گم شد» و پولهای هم که گم نشدند صرف خرید اسلحه و تجهیزات شدند و با اینهمه، در حالی که کشور را قسطنطین تهدید می کرده و یولی در خزانه نبوده و سربازها بند پوتین نیز نداشته اند و دشمن همچنان در خاک ایران بوده است، جام زهر قبول قطعنامه و شکست را به خمینی نوشاندند. نسل امروز بداند که بخاطر استقرار استبداد جنایت و خیانت و فساد پیشه بود که پیروزی مسلم را به شکست مسلم بدل کردند.

1. پیروزی ایران قطعی بوده است. کودتای خرداد 60 مانع از آن شده است. بنا بر این، اعتراف می شود که قصد از کودتا جلوگیری از پیروزی در جنگ بوده است چرا که وقتی شمعخانی آن روز از قصد بنی صدر اطلاع داشته، لاجرم خمینی و «رقبای بنی صدر» که شعارشان این بود که «نصف کشور از دست برود بهتر از آنست که بنی صدر پیروز شود»، از قصد بنی صدر اطلاع داشته اند. کودتا کردند تا مانع از پیروزی شوند و با ادامه دادن جنگ در سود آمریکا و انگلیس و اسرائیل، سرانجام جام زهر را به دست خمینی دادند و او سرکشید.

2. اما نه رقبای بنی صدر و نه خمینی و نه شمعخانی از قصد بنی صدر اطلاع نداشتند. زیرا چنین قصدی وجود نداشت. شمعخانی از زبان هاشمی رفسنجانی و خامنه ای شنیده اند. این دو به اتفاق بهشتی نزد خمینی می روند و به او می گویند: امروز همه روحانیت با بنی صدر طرف شود، حریف او نمی شود. هرگاه جنگ را تمام کند سوار تانکهایش می شود و به تهران می آید. آن وقت شما نیز حریف او نمی شوید. اینان به کشور خویش و به اسلام خیانت کردند و یک نسل ایرانی را قربانی کردند و به قول خودشان 1000 میلیارد دلار خسارت جنگ شد.

3. قصد بنی صدر یک ادعا بود که برای قانع کردن خمینی به کودتا ساخته شد. بعد نیز تکرار شد برای توجیه کودتا. اگر نه برای توجیه کودتا، مکرر سخن از قصد بنی صدر بمیان آوردن، بیپرده بود. اما کودتا امری است که واقع شد و خمینی آن را انقلاب سوم و بزرگ تر از انقلاب اول و دوم شمرد. سازندگان این توجیه نادانسته هم اعتراف می کنند که پیروزی در حال بدست آمدن و هم اعتراف می کنند که کودتا و هم خود را در مقام پاسخ دهنده به یک پرسش اساسی قرار می دهند:

چرا جنگی که در خرداد 60، با پذیرفتن پیشنهاد کشورهای عضو کنفرانس عدم تعهد، با پیروزی به پایان می رسید، به دنبال کودتا ادامه دادید و با سرکشیدن جام زهر و آن همه خسارات انسانی و مالی، در شکست به پایان بریدید؟

2 - شمعخانی می گوید: بنی صدر در عملیات شکست خورد و به تهران می گفت پیروز شدیم و مدعی می شود خود شاهد بوده است. دروغ نمی داند دروغ بدون تناقض نمی توان گفت: تناقضهای این دروغ بسیار است:

2.1. غیر از این که تنها یک نوبت در جلسه فرماندهان نظامی، به شمعخانی اجازه حضور داده شد و غیر از این که او در موقعیتی نبود که شاهد تلفن کردن بنی صدر باشد و بنی صدر از تلفن بدین خاطر که کنترل می شد، به ندرت استفاده می کرد، در حضور کسی تلفن نمی کرد.

2.2. اطلاعیه های نظامی را ستاد ارتش صادر می کرد و سپاه، نه فرمانده کل قوا. 2.3. کارنامه (5- روزهای 18 تا 19 مه 59). توضیح داده شده است که نخست پیروزی با ایران شد. سپس دشمن حمله متقابل کرد و سر بسته (به دلیل جنگ) دلایل تبدیل پیروزی به شکست، توضیح داده شده است. افزون بر این، به خمینی وضعیت گزارش و نسبت به عوامل تبدیل موفقیت به ناکامی، هشدار داده شد و او نیز در سخنانی تند، از آن عوامل خواست از مداخله درکار جنگ دست بدارند. از جمله این عوامل، فرار خامنه ای در همان دقایق اول حمله متقابل گارد جمهوری عراق بود. فرار او روحیه سربازان و درجه داران و افسران را خراب کرد و سبب پشت کردن بخشی از قوا به دشمن شد. رئیس جمهوری (بنی صدر) خود را به مقابل این قوا رساند و به آنها گفت: هرگاه بخواهید میدان شرف و افتخار را ترک کنید، کامیونتهایی که بر آنها سوار هستید از روی من عبور دهید. آنها به گریه درآمدند و به جبهه بازگشتند. بدین سان یکی از تلخ ترین روزها به شب رسید. در حالی که قوای ایران مانع از پیشروی گارد جمهوری و ببار آمدن فاجعه ای غیر قابل جبران شدند.

در جبهه جنگ نه تلفنی بود و نه شمعخانی حضور داشت. 3 - می نویسد بنی صدر مخالف سپاه بود زیرا با وجود سپاه نمی توانست پیروزی را بنام خود به ثبت بدهد!!

آن زمان سپاه نیروی نداشت که بتواند عملیات جنگی بکند. به اعتراف مکرر فرماندهان سپاه، بسیاری از افراد سپاه بکار بردن تفنگ را نیز نیاموخته بودند. تناقض آشکار دیگر او این که خرمشهر سقوط کرد زیرا دفاع از آن شهر را سپاه و کمیته «نهادهای انقلابی» بعهده گرفته بودند. شمعخانی از روش سنتی و لایب انقلابی سخن می گوید: نمونه روش انقلابی یکی جنگ در خرمشهر بود و دیگری 7 سال جنگ بعد از کودتای خرداد شد و تبدیل پیروزی به شکست و با قربانی کردن یک نسل و 1000 میلیارد دلار زیان و ساختن ستون پایه های استبدادی که جنایت و فساد را روش کرد. جنگ در سود انگلستان و آمریکا و انگلستان و البته استبدادیان بود و بخاطر استقرار استبدادی ادامه یافت که سپاه ستون فقرات آن بود. بنی صدر با ستون فقرات استبداد شدن سپاه مخالف بود.

4 - دروغ آشکاری می گوید: خمینی پیش از جنگ می گفت کسی به ایران حمله نمی کند و روز اول جنگ وحشتش گرفت. و از زمانی که مطمئن شد شکستی درکار نیست و پیروزی نیز در دست رس است، سازش پنهانی با ریگان و بوش، برانش داشت کودتا کند و کرد. گمان می کرد به او اسلحه خواهند داد عراق را فتح کند و کمر بند شیعه (ایران و عراق و سوریه و لبنان) را بوجود بیاورد و ولی امر مسلمانان جهان بشود. در این زمان بود که جنگ را برکت خواند. با آنکه به او هشدار داده شد، نشنید و جنگ را تا سرکشیدن جام زهر ادامه داد.

دانستنی است که ستاد ارتش نقشه های رشته سه عملیات را تهیه دیده بود که در صورت تن ندادن صدام به پیشنهاد غیر متعهد، از خرداد 60 تا مهرماه 60 می باید به اجرا گذاشته می شدند. باز پس گرفتن خرمشهر و رسیدن به مرز عراق در شلمچه، یکی از این



قوه قضاییه در حال بررسی اتهامات رحیمی است



چرس:

رئیس کمیسیون مبارزه با مفاسد اقتصادی مجلس شورای اسلامی، از عدم اجرای قانون مجلس مبنی بر معرفی مفسدان اقتصادی، از سوی قوه قضاییه انتقاد کرد و همزمان از دست برداری پرونده اشخاصی مانند محمدرضا رحیمی در قوه قضاییه خبر داد.

به گزارش ایلنا، غلامرضا مصباحی مقدم نماینده تهران، در گفتگو با خبرنگاران، ضمن اشاره به نامه یکی از تشکل‌های دانشجویی در مورد عملکرد ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی و زیرسوال بردن عملکرد آن، اظهار داشت: این اعتراضات به دلیل عدم اطلاع‌رسانی صحیح از عملکرد ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی است. از این جهت به این تشکل‌ها حق می‌دهم.

وی با اشاره به اینکه قانون مبارزه با جرم پولشویی در مجلس تصویب شده است و قانون الحاق به کنوانسیون مبارزه با فساد سازمان ملل نیز از قبل وجود داشت، ادامه داد: در مجلس هفتم نیز طرح ارائه داری مسوولان کشور اعم از نمایندگان مجلس، وزرا، مدیران کل، ائمه جمعه، استانداران و قضات تصویب شد اما شورای نگهبان آن را خلاف قانون دانست و بحث آن متوقف شد.

رئیس کمیسیون مبارزه با مفاسد اقتصادی مجلس افزود: در مجموع فعالیت‌های مجلس درباره مبارزه با فساد، "جدی" بوده است و البته دولت هم کارهای جدی در این زمینه انجام داده است.

این عضو ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی، در پاسخ به سوال یکی از خبرنگاران در خصوص اتهامات مطرح شده درباره محمدرضا رحیمی، معاون اول احمدی نژاد، که از اعضای ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی نیز می‌باشد، گفت: اطلاع دقیقی ندارم، اما این مسائل مطرح شده و در قوه قضاییه در حال بررسی است.

این در حالیست که هفته هاست پرونده مفاسد اقتصادی محمدرضا رحیمی، معاون اول احمدی نژاد، بدلیل حکم رهبری، مورد رسیدگی قرار نگرفته و وی در جلسه دیروز ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی، مجددا ادعای "ضرورت مبارزه با مفاسد اقتصادی" را، مطرح کرد.

لازم به ذکر است بدلیل حکم حکومتی ماه گذشته رهبر جمهوری اسلامی مبنی بر توقف پیگیری پرونده فساد مقامات ارشد دولت، هنوز از پیگیری نمایندگان مجلس و تاکید رئیس قوه قضاییه برای رسیدگی به پرونده مفاسد اقتصادی محمدرضا رحیمی، خبری در دست نیست.

محمدرضا رحیمی در مورد پرونده‌هایی چون بیمه ایران، بانده فساد اقتصادی خیابان فاطمی، حلقه کرج و مواردی چون مدرک دکترای جعلی و ... مورد اتهام واقع است.

زندانیان سیاسی اوین در حمایت از مجید توکلی دست به اعتصاب غذا زدند

خبرگزاری هرانا

جمعی از زندانیان سیاسی زندان اوین در اعتراض به انتقال دوباره مجید توکلی به سلول انفرادی و در راستای اعلام همبستگی با اعتصاب غذای این دانشجویی در بند دست به اعتصاب غذا زدند.

یکی از این زندانیان با اعلام این خبر به هم میهن، از رفتار غیر قانونی مسئولین زندان انتقاد کرد و آنها را به تحمل و مدارا با منتقدان دعوت کرد.

مجید توکلی دانشجوی معترض به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری چهار روز پیش به دلیل اعتراض به زدن چشم بند به زندانیان سیاسی به سلول انفرادی منتقل شد.

او توسط نیروهای امنیتی به مدت 20 روز به سلول انفرادی منتقل شده است. بر اساس گزارش رسانه‌ها دستور انتقال مجید توکلی به سلول انفرادی توسط دادستانی تهران صادر شده است. بنابر این خبرها مجید توکلی در انتهای هفته گذشته نامه‌ای تفصیلی پیرامون وضعیت کنونی ایران نوشته است که این مساله باعث واکنش شدید مأموران امنیتی شده است. مأموران پس از اطلاع از نوشته شدن این نامه مجید توکلی را تهدید به قتل کرده‌اند. هم چنین در پی حضور نماینده دادستانی در زندان اوین در روز یکشنبه و بحث و جدل مجید توکلی با او به دلیل زدن چشم بند به زندانیان، دستور انتقال توکلی به سلول انفرادی صادر شده است.

یکی دیگر از این زندانیان اعتصابی در گفتگو با هم میهن، از وضعیت جسمی مجید توکلی ابراز نگرانی کرد و گفت: متأسفانه جوانانی چون او که با فعالیت‌های مسالمت‌آمیز و با نشاط انتقاد می‌کنند به جای درک و تحمل متقابل از سوی مسئولین قضایی و امنیتی با واکنش تند و ناشکیبایی مواجه می‌شوند. او افزود: امروز چهارشنبه 5 خردادماه چهارمین روز اعتصاب غذای خشک توکلی است و قطعاً در یکی، دو روز آینده حال او رو به وخامت خواهد گذاشت.

اطلاعیه عمومی اعتصاب در شهرهای اروپا برای لغو اعدام



همانطور که اطلاع دارید نیروهای جمهوری اسلامی به طریق برنامه ریزی شده به اتهام محاربه و ضد خدا فعالان سیاسی و اجتماعی کرد را اعدام می‌کند. روز 19 اردیبهشت چهار زندانی کرد و یک زندانی اهل شیراز در زندان اوین اعدام شدند، بدون اینکه در دادگاه آنها را عادلانه محاکمه کنند، حتی هنوز جسد آن شهیدان هم به خانواده هاشان تحویل داده نشده است. قابل ذکر است که هم اکنون در زندانهای ایران 18 فعال سیاسی کرد حکم اعدام دارند.

اسامی زندانیان سیاسی و مدنی کورد محکوم به اعدام: زینب جلالیان، حبیب الله لطیفی، شیرکو معارفی، رستم ارکیا، حسین خضری، انور رستمی، محمد امین عبداللهی، قادر محمد زاده، مصطفی سلیمی، حسن طلعی، ایرج محمدی، رشید اخکندی، محمد امین آگوشی، احمد پولادخانی، سید سیدی حسینی، سید جمال محمدی، عزیز محمد زاده و حبیب الله گل پری

در حالیکه مادر حبیب الله گلپری در حال اعتصاب غذا بسر می‌برد و در شرایط مناسبی نیست. همانطور دستگاه قضایی جمهوری اسلامی اطلاع داده است که 17 خرداد حکم اعدام حبیب الله لطیفی انجام خواهد شد.

احتمال دارد که به این زودی این 18 نفر اعدام شوند، سکوت ما باعث ادامه جنایات جمهوری ضد انسانی اسلامی خواهد بود. بنابراین ما کمپین ضد اعدام در روزهای شنبه و یکشنبه 29 و 30 مه 2010 - 8 و 9 خرداد 1389 برای محکوم کردن نسل کشی کردها و همچنین برای لغو اعدام فعالان سیاسی و مدنی اعتصاب غذا می‌کنیم و از همه آزادیخواهان در خواست می‌کنیم در هر کشوری هستند در این اعتصاب با ما همراه شوند.

هرانا؛ یک شهروند در زاهدان اعدام شد

خبرگزاری هرانا

روز گذشته مورخ 4 خرداد ماه، یک نفر به نام "جمشید میر" در زندان مرکزی زاهدان توسط مقامات قضایی به دار آویخته شد. بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، اتهام این شخص "تجاوز به عنف" عنوان شده است.

جمشید میر، از اهالی شهر زاهدان است که اوایل فروردین ماه سال جاری دستگیر و بنا بر اتهام مذکور توسط دستگاه قضایی به اعدام محکوم شده بود. صدور، تایید و اجرای حکم نامبرده با توجه به اینکه اکنون صدها نفر در زندان های سراسر کشور به صورت بلا تکلیف به سر می برند، نکته ی قابل توجهی است.

تداوم کارشکنی مسئولان در تحویل اجساد اعدام شدگان

نوزده اردی بهشت



خبرگزاری هرانا

پس از اینکه دستگاه قضایی- امنیتی سحرگاه یکشنبه 19 اردی بهشت ماه پنج زندانی سیاسی به نام های فرزند کمانگر، مهدی اسلامیان، شیرین علم هولی، علی حیدریان و فرهاد وکیلی را بدون اطلاع خانواده و وکیل اعدام کرد، اکنون و بعد از گذشت قریب به بیست روز، هم چنان از تحویل اجساد ایشان ممانعت به عمل می آورد.

این روند تاجایی است که خانواده ی اعدام شدگان نوزده اردی بهشت حتی اجازه ی برگزاری مراسم سوگواری برای عزیزانشان را نیز نداشته اند.

چند تن از نمایندگان مجلس با درخواست از ایشان جهت آرام کردن فضا، مانع از برگزاری تجمع توسط ایشان شدند.

به گفته ی همسر فرهاد وکیلی پیگیری های ایشان برای تحویل گرفتن جسد تاکنون بی نتیجه بوده و مسئولان هر بار پاسخی متفاوت به آن ها می دهند. همسر فرهاد وکیلی در گفتگو با گزارشگر هرانا زمان آخرین مراجعه شان به تهران را اواخر هفته ی گذشته اعلام کرده است که مسئولان به ایشان گفته اند حدود بیست روز دیگر وضعیت را مشخص می کنند.

استنباط خانم وکیلی این است که به دلیل فضای ملتهب کردستان و باتوجه به اینکه سالگرد اعتراضات مردمی به نتایج دهمین دوره ی ریاست جمهوری در پیش است، مسئولان اجساد را تحویل نمی دهند. وی معتقد است همسرش را همان طور که مخفیانه اعدام کرده اند، مخفیانه نیز در تهران دفن کرده اند.

خانم وکیلی در ادامه گفت: حتی از پیکر بی جان فرهاد و دوستانش نیز هم چون زمان زنده بودن در هراس اند، وگرنه، نه اعدامشان می کردند و نه این چنین در تحویل اجساد کارشکنی می شد.

در همین زمینه خلیل بهرامیان وکیل فرزند کمانگر، مهدی اسلامیان و شیرین علم هولی به گزارشگر هرانا گفته است که بر اساس "درخواست نامه" ای از راه قانونی خواستار تحویل هرچه سریع تر جسد موکلانش شده است.

وی معتقد است، نمایندگان کرد نیز در این زمینه تلاش خودشان را کرده اند و از مسئولان خواسته اند که اجساد را تحویل خانواده ها دهند؛ هرچند که تاکنون چنین نشده است.

این وکیل پایه یک دادگستری نسبت به اینکه اجساد اعدام شدگان نوزده اری بهشت به صورت مخفیانه دفن نشده باشند، تردید دارد.

آقای بهرامیان با صدایی محزون در آخرین لحظات این گفتگو برای گزارشگر هرانا شعری می خواند: "خبر کوتاه بود، اعدامشان کردند!" و ادامه می دهد: اتفاقی که نباید می افتاد متأسفانه رخ داده و دیگر تحویل دادن یا ندادن اجساد آنچنان مشکلی را حل نمی کند.

اعتراض، بازداشت، مجازات

بعد از حذف اساتید اقتصاد؛ یک رشته اقتصادی از مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبایی حذف شد

خبرگزاری هرانا

بعد از اینکه بسیاری از اساتید دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی با محدودیت های فراوان روبرو و عده ای از آنها حذف شدند اینبار یکی از رشته های اقتصادی این دانشگاه حذف شد.

به گزارش کلمه، دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی به عنوان قطب علمی اقتصاد توسعه کشور شناخته می شود اما در چند سال اخیر و به خصوص یکسال اخیر اتفاق های فراوانی در این دانشکده رخ داد که زمینه های محدود کردن فعالیت اساتید را فراهم کرد.

در این روزها که نتایج اولیه کنکور کارشناسی ارشد اعلام شده است بسیاری از داوطلبان مطلع شدند که رشته اقتصاد توسعه و برنامه ریزی از رشته های ارشد این دانشگاه حذف شده است.

بنا به اخبار رسیده به کلمه، رئیس دانشگاه در اقدامی سوال برانگیز به سازمان سنجش نامه ای را ارسال و در آن اعلام کرده است که امسال در این رشته دانشجویی پذیرش قرار می داد.

هر ساله این دانشگاه در این رشته 12 دانشجوی روزانه و 15 دانشجوی شبانه را

دی ماه گذشته شایعه انحلال گروه توسعه اقتصاد علامه طباطبایی بنا به آنچه رئیس دانشگاه آن را اخلاص در امتحانات دانشجویان عنوان می کرد شنیده شد. شریعتی در آن زمان اعلام کرد: تمام اعضای این گروه در یک جریان خاص سیاسی حرکت می کردند و به دنبال اخلاص در امتحانات بودند و می خواستند امتحانات را برگزار نکنند.

افرادی مانند محمد ستاری فر، حمیدرضا برادران شرکا، علی صادق تهرانی، بهروز هادی نوز، محمود ختایی، صادق بختیاری، رضا عاصی، مهدی جهرمی، محمدمهدی بهکیش و خانم ترکیان، اساتید برجسته بازنشسته شده دانشگاه علامه طباطبایی بودند که اعلام بازنشستگی آنها اعتراض گسترده دانشجویان را در پی داشت.

علاوه بر این هم اکنون دکتر علی عرب مازار از اساتید این دانشکده و مشاور میر حسین موسوی از 7 دی ماه 88 در بازداشت به سر می برد.

صدور حکم دو سال حبس تعزیری برای علی سالم، از فعالین

دانشجویی طیف چپ



خبرگزاری هرانا

دادگاه انقلاب تهران علی سالم از فعالین دانشجویی طیف چپ را به تحمل 2 سال حبس تعزیری محکوم کرد.

علی سالم دانشجوی کارشناسی ارشد پلیمر دانشگاه امیر کبیر، در جریان بازداشت های گسترده ی دانشجویان طیف چپ، 12 آذرماه 86 دستگیر و بعدها با قرار وثیقه از زندان آزاد شد.

به گزارش سایت دانشجویان سوسیالیست، حکم 2 سال حبس تعزیری در حالی برای علی سالم صادر شده است که طی روزهای اخیر صدور احکام برای دانشجویان رشد چشمگیری داشته است.

مصاحبه ها، مقالات

ورود نامبارک دوربین ها به دانشگاهها

قدرت یافتن نهاد حراست طی سالیان اخیر حوزه خصوصی بسیاری از مردم را مورد تهدید قرار داد و غم انگیز تر آنکه مراکز علم و دانش نیز از این تعدی مستثنی نماند.

نصب دوربین در خوابگاههای دانشجویی تقریباً از اواسط سال 87 آغاز شد. در ابتدا گیت های امنیتی در محوطه دانشگاه تهران نصب شد و به فاصله اندکی پس از آن چند خوابگاه دانشجویی از جمله کوی دانشگاه تهران زیر کنترل دوربین های امنیتی رفت که با اعتراض کمیسیون زنان دفتر تحکیم وحدت روبرو شد. پس از آن نوبت به دانشگاه شیراز رسید و خوابگاه دختران و پسران این دانشگاه مزین به دوربین های امنیتی شد.

این اتفاق درست 7 ماه قبل از انتخابات جنجالی دهم ریاست جمهوری روی داد و این ظن را تقویت کرد که آیا نهادهای امنیتی با قصد و برنامه ریزی خاصی به نصب دوربین ها مبادرت کردند؟

چشم های کنترلی در سفارت خانه ها

نصب دوربین های امنیتی به سفارتخانه های ایران در خارج از کشور نیز رسیده است. پس از سرازیر شدن عناصر سپاهی به وزارت خارجه و اعزام آنها تحت عنوان دیپلمات به دیگر کشورها فضای امنیتی برای کنترل مخالفان نظام به آن سوی مرزها نیز تسری یافته است.

این امر البته بیشتر به منظور شناسائی ایرانیان تظاهر کننده در مقابل سفارت خانه های جمهوری اسلامی صورت گرفته که متعاقب آن نیز پرونده سازی از سوی وابسته های امنیتی برای برخورد های بعدی انجام می شود.

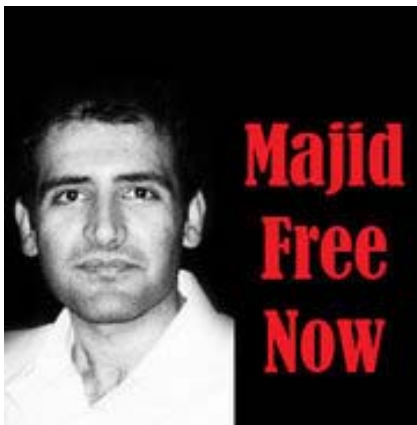
ورود رسمی پلیس به فاز پرونده سازی

شناسایی و برخورد با مردم و جوانان از طریق دوربین های امنیتی با اظهار نظر های مقامات انتظامی طی روزهای اخیر از رسمیت بیشتری برخوردار شده و کار به جایی رسیده که برای ارباب مردم علناً اعلام کرده اند که قرار است با فیلمبرداری از طریق دوربین های مخفی از بد حجابان برای این افراد پرونده قضایی تشکیل دهند.

این موضوع را فرمانده انتظامی تهران بزرگ اعلام کرده است. ساجدی نیا از تز فیلمبرداری از بد حجابها با عنوان رویکرد جدید پلیس امنیت نام برده و گفته تمام اقدامات مستند می شود و فیلم و عکس در پرونده افراد بد حجاب قرار می گیرد که کسی نتواند اقداماتش را کتمان کند و اگر به محاکم قضایی نیز معرفی شد، سند وجود داشته باشد.

وی در تکمیل اظهاراتش افزوده: این دوربین ها در اختیار ماموران قرار گرفته و از بدحجابان تصویربرداری می شود و در مواردی که امکان برخورد در محل وجود ندارد با یک نامه به پلیس امنیت اخلاقی احضار می شوند.

این اظهار نظر رسمی یک مقام انتظامی حکایت از آن دارد که پلیس با توسل به امنیتی کردن قضایا در صدد کنترل اوضاع بر آمده و قصد دارد جامعه را در معرض یک نارضایتی گسترده قرار دهد این در حالی است که مقامات انتظامی حتی به ارائه نظر سنجی های مردمی در خصوص میزان رضایت از مبارزه با بد حجابی نیز مبادرت کرده و نتیجه آن را رضایت بخش می دانند. با این حال پلیس نمی گوید که آیا همه آحاد جامعه و جوانان از چنین برخوردهای سرکوبگرانه ای در موضوع حجاب راضی اند یا خیر.



پرونده سازی تشدید می شود؛ تجاوز رسمی به حریم خصوصی

امیررضا پرحلم



جرس:

شما در برابر دوربین قرار دارید! این هشدار است که پلیس به جوانان، دانشجویان و مردم داده است تا آنها حساب کار خود را بکنند. احضار به پلیس به اتهام بد حجابی پدیده جدیدی است که پلیس امنیت اخلاقی آن را در دستور کار خود قرار داده و وعده داده که با بد حجابها برخورد شده و برای آنها پرونده قضایی درست خواهد کرد.

سابقه ورود پلیس به مقوله امر به معروف تنها در دوران حکومت طالبان مسبوق به سابقه بوده و اکنون با ورود پلیس جمهوری اسلامی به عرصه مقابله با جوانان بر سر بد حجابی آن هم با فیلمبرداری و احضار به نیروی انتظامی، حکومت ایران در رده دوم بعد از طالبان قرار گرفته است. در معابر، چهارراهها و اماکن عمومی دوربین های پلیس تحرک و جابجایی همه جانداران را زیر نظر دارند. همه چیز به ظاهر آرام است و هیچکس اعتراض نمی کند. اما این تنها ظاهر قضیه است. دامنه نارضایتی ها فراتر از تصورات است و حکومت به جای آنکه دلها را تلطیف کند و نارضایتی ها را کاهش دهد به طرز اعجاب آوری به نارضایتی ها دامن می زند.

امنیتی شدن فضای کشور و مکانهای فرهنگی دیگر موضوع تازه ای نیست. شاید تا قبل از این دولت، اگر کارمندی در محل کارش زیر نظر دوربین های حراست کار می کرد آن را توهین به شخصیت خود می دانست اما امروز انگار همه چیز عادی شده است.

همه چیز آرام آرام به پیش می رود، نصب دوربین برای کنترل مردم بتدریج در حوزه های دیگر توسعه می یابد و این گونه است که امنیتی ها پیشروی کرده و اکنون خود را به فضای دانشگاه و خوابگاهها رساندند.

نصب دوربین از کجا آغاز شد؟

رخته عوامل امنیتی به محیط اجتماع بعد از روی کار آمدن احمدی نژاد شروع شد.

ماجرا با نصب دوربین آغاز می شود سپس تا مرحله پرونده سازی پیش می رود. دوربین ها بعضاً مخفی نیست و در معرض دید علنی اعضای یک مجموعه قرار دارد.

در سال 85 و یک سال پس از روی کار آمدن دولت نهم یک خبرگزاری وابسته به سازمان ملی جوانان آغاز بکار کرد که برای نخستین بار در یک مجموعه فرهنگی و اطلاع رسانی دولتی دوربینهای متصل به حراست و دفتر مدیر عامل در آن کار گذاشته شده بود.

بیشتر کارکنان پس از مشاهده این وضعیت بلافاصله استعفا دادند اما این اعتراض دسته جمعی مانع از آن نشد که دوربین ها جمع آوری شود. کار به جایی رسید که بعد ها تعدادی از کارکنان این مجموعه از تشکیل اتاق بازجویی در طبقه سوم این خبرگزاری خبر دادند.

قضایا به اینجا ختم نشد و به تدریج در برخی نهادهای وابسته به دولت کنترل های امنیتی ابعاد تازه تری یافت و به امری عادی تبدیل شد. تجاوز به حریم خصوصی افراد در چهار سال و نیم گذشته و پرونده سازی به منظور محروم کردن افراد از مزایای اجتماعی بدعتی بود که برخلاف قانون انجام می گرفت.

بی قانونی در این عرصه به قدری بالا گرفته بود که میر حسین موسوی در سخنرانی های انتخاباتی سال گذشته به کرات با اشاره به فرمان 8 ماده ای امام دخالته در حریم خصوصی مردم از طریق کنترل های غیر قانونی و پرونده سازی را گناه و عملی نامشروع برشمرد و جالب تر آنکه رییس دولت نهم در مناظره انتخاباتی با میر حسین موسوی با نشان دادن یک پرونده مجعول از سوابق زهر رهنورد تلویحا به مردم نشان داد که پرونده سازی در خون این دولت جریان دارد و مورد تأیید دولت است.

یک سال جنبش سبز در گفت و گوی جرس با کروی

مسیح علی نژاد



جرس:

در آستانه یکمین سال انتخابات پر اما و اگر دهمین دوره ریاست جمهوری ایران قرار گرفته ایم. انتخاباتی که اگرچه اهداف آن محقق نشد و پیروزی محمود احمدی نژاد به قیمت کشته شدن صدها تن از شهروندان و زندانی شدن هزاران تن از معترضان همراه بوده است اما دستاورد بزرگی به نام جنبش سبز داشت که اینک در آستانه دومین سال خود قرار گرفته است.

میرحسین موسوی، شیخ مهدی کروی و محسن رضایی، سه نامزد باقیمانده انتخابات سال ۱۳۸۸، از جمله کسانی بودند که از همان ساعات اولیه شمارش آراء و اخراج نمایندگان شان از حوزه های رای گیری، به نحوه شمارش آراء و نتیجه اعلام شده توسط وزارت کشور معترض بودند. در این میان محسن رضایی پس از سخنان رهبر جمهوری اسلامی و تایید نتیجه انتخابات از سوی وی، در برابر اعلام ریاست جمهوری احمدی نژاد تسلیم شد، اما موسوی و کروی در تمام این یک سال همچنان بر مواضع پیشین خود پای فشردند و احمدی نژاد را رییس جمهور قانونی کشور ندانستند.

در طی این یک سال، مواضع و دیدگاه های موسوی و کروی، دو نامزد معترض که در راس جنبش اعتراضی مردم ایران قرار داشتند، تنها از طریق بیانیه ها، سخنرانی ها، دیدارها و مصاحبه هایشان با وب سایت های فیلتر شده اصلاح طلبان در داخل و برخی خبرنگاران رسانه های خارجی بیان شده است. تا کنون هیچ یک از این نامزدهای انتخاباتی با رسانه های فارسی زبان خارج از کشور بنا به هر دلیلی به گفتگو ننشسته اند.

درخواست مصاحبه با هر چهار نامزد دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در آستانه سالگرد انتخابات بیست و دوم خرداد، مطرح شده است که تاکنون شیخ مهدی کروی که همواره شجاعانه به اعلام مواضع خود در مواجهه با پرسش های خبرنگاران اقدام نمود، به این درخواست پاسخ مثبت داده است.

مهدی کروی، رئیس سابق مجلس شورای اسلامی ایران و دبیرکل حزب اعتماد ملی که حزب او توسط نهادهای امنیتی پلمپ شده است در این مصاحبه به پرسش های جرس پیرامون آنچه در این یک سال بر جنبش سبز گذشت، چشم انداز، بیم ها، امیدها و همچنین انتقادهایی که به شیوه رهبری این جنبش وجود دارد، پاسخ گفته است:

آقای کروی یک سال از خرداد پر از حادثه و حماسه سال ۱۳۸۸ گذشت. اما خرداد اساسا ماه تاریخی در ایران محسوب می شود، حماسه دو خرداد، مقاومت دلبرانه سوم خرداد و پس از آن نهضت پانزده خرداد و بعد انتخابات شبهه برانگیز و پر مسئله بیست و دوم خرداد که آغازی بود برای شکل گیری جنبش سبز مردم. آیا اساسا می شود، یک ارتباط منطقی بین این رخدادها در نظر گرفت؟

منشاء و پایه ریزی این انقلاب 15 خرداد است که به تعبیر بنیانگذار نظام، مبدا انقلاب است و فراموش ناشدنی. خرداد ماه حادثه هاست. ولی چیزی که برای ما مهمتر است این است که این حوادث باید بررسی شود. به طور مثال حتی باید انتخابات ریاست جمهوری نهم یعنی سال 84 هم بررسی شود. انتخاباتی که ما اصلاحاتی ها در آن سال دولت، دستمان بود و بنا به دلایلی که نمی خواهم از آن صحبت کنم همه چیز را از دست دادیم و نتیجه این شد که هم اکنون کشور به دست این افراد و جریان بیفتد و این عواقب و مصیبت های سخت برای مردم و مملکت پیش آید.

شما می گوید از سال هشتاد و چهار که احمدی نژاد و هاشمی به مرحله دوم انتخابات رفتند مسائلی رخ داد که اصلاح طلبان همه چیزشان را از دست دادند، اما سال گذشته و پیش از انتخابات وقتی برای یک مصاحبه خدمت شما رسیدم و از شما سوال کرده بودم بر اساس فرضیه «انقلاب فرزندان را می خورد»، شما جزء خورده شدگان هستید یا خورندگان، شما آن موقع با لیخند پاسخ دادید: «من نه جزء خورده شدگان هستم و نه هرگز حاضر می شوم یکی از فرزندان این انقلاب خورده شود»، آیا الان هم همان نظر را دارید یا آن زمان چنین تصویری داشتید که علی رغم انتخابات پر اما و اگر هشتاد و چهار می شود به عقب نشینی نیروهای افراطی امیدوار بود؟

پس از رحلت امام خمینی ما پیش بینی می کردیم که به تدریج از طرف برخی افراد منزوی شویم. اما این شرایط را پیش بینی نمی کردیم. البته این شرایط نه تنها برای ما بلکه بر بسیاری از مردم کشور نیز سخت می گذرد. علیرغم اینکه آمادگی این را داشتیم و داریم اما شاهدیم که این شرایط (خورده شدن فرزندان انقلاب) برای اکثر قریب به اتفاق نسل اول انقلاب رخ داده است آن هم به خاطر فردی که هم اکنون سکان اجرایی کشور را در دست گرفته است. از طرفی اگر این فرد را مردم منصوب کرده بودند غمی نداشتیم و خیالمان راحت بود که این شخص وجاهت مردمی و قانونی دارد.

در دومین سال جنبش فکر می کنید کجا ها را اشتباه کردید و کجا ها نقطه قوت و پیروزی جنبش بوده است؟

من از رفتار، گفتار و کردارم در این سال کاملا راضی و خوشنودم. اگر به تعبیر آنها تندروی کردم، بازتاب برخورد و رفتار خودشان بوده که باعث این تندروی ها شد. من هیچ گاه از آرمان های انقلابی ام جدا نشده ام که دچار افراط و تفریط شوم. من در این یکسال بر اساس وظیفه ام در قبال مردمی که حقشان پایمال شده بود رفتار کردم. من در یکی از مناظرات انتخاباتی در سال گذشته گفتم که برای جهاد آمده ام و آماده پرداخت هرگونه هزینه در این راه هستم. شبی که کاندیدا شدم می دانستم راه دشوار و پر پیچ و خمی را می رویم ولی من بنابر ضرورت و برای آنکه نیروهای حزبی پراکنده نشوند باید در انتخابات شرکت می کردم.

دیگران چه؟ هر یک از شما، موسوی و خاتمی منفردا بیانیه می دهید و یا سخنرانی می کنید، آیا در دومین سال جنبش انتظار بیانیه دو یا سه نفره داشته باشیم؟

پاسخ: من معتقدم هر یک از افراد باید کار خود را انجام دهد و البته انجام می دهد و باید فعالیت فردی را حفظ کنیم و ادامه دهیم. لیکن در مواردی که نیاز به انتشار بیانیه های مشترک باشد باید این امر صورت گیرد. البته من برای مورد خاصی پیشنهادی دادم و استقبال شد اما متأسفانه عملی نشد و خودم به تنهایی اقدام کردم.

با این توصیف ضرورتی برای تشکیل هسته رهبری جنبش نمی بینید؟ استراتژی شما برای رهبری جنبش چیست؟

اولا این یک جنبش مردمی ست و رهبر آن مردمند و این جریان به سمتی می رود که مردم می خواهند. نیض کار دست مردم است. قطعا اگر این جریان رهبری بجز مردم داشته باشد، جریان مخالف وی را به سرعت حذف می کند. هنگامی که من و آقای موسوی کمیته ای را متشکل از چهار نفر- آقای بهشتی و آقای مقدم از طرف مهندس موسوی و آقای الویری و امینی از طرف من جهت پیگیری و کمک به حال آسیب دیدگان حوادث پس از انتخابات ایجاد کردیم، سه نفر از این چهار نفر را به سرعت بازداشت کرده و روانه زندان کردند و کارهایی که باید انجام می شد به زمین ماند. در چنین شرایطی تنها رهبری که می تواند جریان را هدایت کند، توده مردم است.

همه روزنامه های منتقد را توقیف کردند، احزاب سیاسی را پلمپ کرده اند، به عنوان دبیر کل یک حزب سیاسی چه آینده ای برای جنبش می بینید؟ با سلطه و غلبه ی تمام عیار نظامی و امنیتی در جامعه، جنبش سبز از چه منقدهایی می تواند حضور و زندگی اش را نشان بدهد؟

بخش اول این سوال به سوال قبلی مربوط است. این آقایان تحمل یک دفتر حزبی را نداشتند. تحمل روزنامه حزبی را نداشتند. تحمل اینکه کسی به دیدار من در دفترم بیاید را نداشتند. تحمل چند روزنامه و اندک مجله به "قول آنان غیر خودی" را هم نداشتند. آنقدر این جریان حاکم سخیف و ترسو شده است که از کسانی که به دیدار من می آیند تعهد کتبی می گیرند که دیگر نباید به دیدار کروی بروید. حتی مجله ای هفتگی را هم نمی توانند تحمل کنند. حضور ما را

۵ خرداد ماه ۱۳۸۹

فروهرها نیز توسط این افراد به قتل رسیدند. چه بسا اگر جلوی آن جریان گرفته نمی شد بسیاری از افراد دیگر هم به دست اینها کشته می شدند. لیکن باید جلوی این تند روی ها را گرفت. در زمان شاه جمهوری نبود. در جمهوری اسلامی همه افراد یکسانند. در قانون حتی رهبر هم مانند تمام مردم است. اما هم اکنون کارهایی ناپخته در حال شروع شدن است.

می گوئید در قانون حتی رهبر هم همانند همه مردم است، پس در مجلس خبرگان رهبری دارند چه کاری انجام می دهند؟ آیا به غیر از مداحی کاری برای ملت و وظیفه تعریف شده خود در قانون اساسی انجام می دهند؟ چرا مجلس خبرگان و مدیریت آن در برابر بخشی از مجلس که منتقد رهبری بوده اند وقتی با تهدیدات و حتی حملات لباس شخصی ها مواجه شده اند سکوت کرد؟

زمان امام خبرگان دارای یک مسیر و مکانیزی بود که همانطور که در مجلس خبرگان اول. چهره های ممتاز، شخصیت های درجه اول، مجتهد های مطلق حضور داشتند، همین خبرگان پس از رحلت امام، آیت الله خامنه ای را برگزیدند. سال بعد به دلیل تنگ نظری، برای اینکه از ورود برخی افراد به مجلس خبرگان جلوگیری کنند، مرجع تایید کننده صلاحیت کاندیداهای خبرگان رهبری را از مدرسین حوزه های علمیه گرفتند و تحویل شورای نگهبانی دادند که خود آنها منصوب رهبری بودند. شورای نگهبانی که ناظرینش از فیلتر آقایان جنتی و امثال او بگذرند دیگر معلوم است سرانجامش چه می شود. قوی ترین اصل قانون اساسی همین اصل 108 است که به واسطه رفتارهای این افراد هم اکنون جزو ضعیف ترین اصول قانون اساسی است. بحث افراد و زمان نیست، بلکه بحث جایگاه واقعی یک نهاد است. چند وقت قبل من نامه ای هم در همین خصوص یعنی وظایف خبرگان به آقای هاشمی نوشتم

در یک جمله بگوئید احوالتان چگونه بود در هر کدام از این شب های بحرانی راهپیمایی های مردم که نام می برم:

بیست و پنجم خرداد: از موج جمعیت و حضور فوق العاده مردم خوشحال بودم. ولی وقتی شب شنیدم که تعدادی در این مراسم کشته شده اند باورم نمی شد که در جمهوری اسلامی چنین برخوردی با مردم صورت گیرد و بسیار متأثر شدم.

سی خرداد: در آن روز از کشتاری که شد به شدت ناراحت شدم.

روز قفس: خوشحال شدم از اینکه مردم در راهپیمایی این روز حضور گسترده ای داشتند.

سیزده آبان: من آن روز را به راهپیمایی رفتم ولی جایی جلویمان را بستند و گاز فلفل به سوی ما پرتاب کردند و در اثر موادی که سوی ما پرتاب می شد یکی از محافظین من مجروح شد. وقتی به خانه برگشتم شنیدم که تعدادی کشته و دستگیر شده اند که تداوم این برخورد شدید برایم قابل باور نبود و با خود فکر می کردم که چرا با مردم این گونه برخورد می شود.

روز عاشورا: از همان صبح نگران بودم. البته آن روز به روضه رفتم ولی در همان جا وقتی شنیدم گفته می شود که یکی را از روی پل پرتاب کرده اند و ماشین نیروی انتظامی از روی برخی از مردم رد شده است بسیار متأثر شدم. اخبار لحظه به لحظه تأثر برانگیز تر می شد. البته من آن روز بیشتر از این جهت از اتفاقاتی که افتاده بود متأثر شدم که چرا در روز عاشورا که یک روز مذهبی است و همه در سوگ شهادت امام حسین (ع) می نشینند و باید همواره حرمت این روز نگه داشته شود، دارند مردم را می کشند.

بیست و دوم بهمن: آن روز خودم را برای هر حادثه ای آماده کرده بودم. وقتی به میان جمعیت رفتم حمله شدیدی به ما شد. گاز فلفل زدند به طوری تا ساعتی نمی توانستم چشمهایم را باز کنم و تا یک هفته از ناحیه چشم و مشکلات تنفسی رنج می بردم. وقتی به خانه برگشتم شنیدم که درگیری شده و تعدادی بازداشت شده اند و خیر دادند که علی پسر هم بازداشت شده. اتفاقاتی که روی داده بود بسیار ناراحت کننده بود. وقتی علی آزاد شد و از حادثه ای که برای او روی داده بود آگاه شدم بسیار متأثر شدم و باورم نمی شد که با فرزندان این مرز و بوم با چنین خشونت برخورد می شود.

آقای کروبی! شما به دیدار بسیاری از زندانیان سیاسی سرشناس می روید و

در جلسات عمومی و رسمی تحمل نمی کنند و افرادی را اجبر می کنند تا آن مراسم را بهم بزنند و یا به ما حمله کنند.

در پاسخ به بخش دوم سؤالتان باید بگویم همینکه جنبش برای هر مراسم و رویدادی اعلام حضور می کند این یعنی مبارزه و ادامه راه. اینکه جنبش تغییر را می خواهد این یعنی زندگی و حضور. از طرف دیگر ما نیز باید بر روی حرفی که می زنیم باشیم و به آن عمل کنیم و آماده پرداخت هزینه های آن نیز باشیم. همینکه می بینیم جریان حاکم چه برنامه ریزی هایی را از هم اکنون برای سالگرد رحلت امام در دست تهیه دارد، و یا تدابیر امنیتی شدید در مراسم ها و نمایشگاه ها نشان از زنده بودن جنبش دارد. اینکه برخی سالگردها را نگذاشتند برگزار شود نشان دهنده زنده بودن جنبش است. کما اینکه از حضور من در مراسم برای شهادت حضرت زهرا (ع) ممانعت بعمل آوردند. نیروهای مسلح فراوان، چماق و چاقو و آجر و غیره به قدر کافی فراهم کرده بودند تا از حضور من ممانعت بعمل بیاورند. همه این رفتارها یعنی اینکه ما حضور داریم و جنبش پایدار است و پایدار خواهد ماند.

خب تا کجا به بیانیته صادر کردن و عمل نکردن به الزامات مبارزه می خواهید ادامه دهید؟

حرکت ما یک حرکت مدنیست. حرکت و جنبش ما یک حرکت خشونت آمیز و مسلحانه نیست. در کدام بیانیته من سخنی را گفته ام و عمل نکرده ام؟ مگر نه اینکه هر کجا که توانستم در میان مردم حضور پیدا کردم؟ فرزندانم را ممنوع الخروج کردند. دو مرتبه به منزل من حمله کردند. دفتر شخصی ام، حزب و روزنامه حزبی ام را تعطیل کردند. نشریه ایراندخت که متعلق به موسسه همسرم بود را توقیف کردند. در قزوین قصد ترور من را داشتند. به یکی از فرزندانم حمله و وی را در بازداشتگاه به شدت مجروح کردند. به خود و محافظینم در راهپیمایی های مختلف حمله کردند. آیا به نظر شما اینها عمل نبوده است؟ تمام نزدیکانم را بازداشت کردند. اما این جریان حاکم باید بداند که مهدی کروی آماده پرداخت هرگونه هزینه ای در این راه است.

یک از خواسته هایی که همواره در همین بیانیته ها مطرح می شود برگزاری انتخابات آزاد است، امیدی هست که روزی انتخاباتی که برای مجلس یا برای دولت انجام می شود بر پایه نظامهای حزبی انجام شود؟ اساسا فکر می کنید در ایران مفهوم «حزب» آینده ای دارد؟ مقصودم از حزب سیاسی، حزبی است که توانایی اعمال قدرت بر اساس انتخاب مردمی در سطح حکومت داشته باشد؟ باید به دنبال این کار باشیم. این کار دو مانع سخت پیش روی خود دارد. اول حاکمیت است که تمایل ندارد و دوم خود گروه های سیاسی هستند که عادت به انجام کارهای تشکیلاتی ندارند و بارها گفته ام که یا حزب ستیزند و یا حزب گریز! در ایران حزبی رفتار کردن بسیار سخت است و نیاز به زمان دارد تا ما رفتار حزبی و نحوه برخورد با یک حزب را یاد بگیریم.

عنوان قایق نظام در ادبیات جنبش سبز به نام شما ثبت شد، در حالی که دیگران معتقدند این شما هستید که دارید از کشتی نظام خارج می شوید. بلاخره این کشتی یا قایق نظام جمهوری اسلامی به کجا می رود؟

این قایق همان قایق است. ظرفیتش هم به اندازه همان قایق است و ظرفیت 75 میلیون را ندارد. این قایق تحمل کمترین توفان و بادی را هم ندارد. امیدواریم به زودی این قایق را به کشتی که گنجایش سوار کردن و پذیرش تمامی مردم ایران را داشته باشد تبدیل کنند.

شما در رژیم قبل زندان بوده اید. انصافا وضع زندانها و دادگستری ایران بهتر یا بدتر شده است؟

رژیم گذشته مشکلش فساد بود. هم اکنون انقلاب شده و نیروهای تازه نفس انقلابی بر روی کار آمده است. اما به دلیل اینکه این انقلاب تبدیل به قایق شده است و حالت انحصاری پیدا کرده است و افرادی که در این قایق هستند صرفا حکومت را برای خودشان و منافع خودشان می خواهند، برای اینکه مردم را راه ندهند، شروع به برخورد کردند. یک عده قلیلی مدیریت کشور را در دست گرفته اند و به دلیل اینکه توانایی و قدرت اداره کشور را ندارند، سعی در اعمال فشار بر مردم دارند و فشارها را بیشتر می کنند. وضعیت بدتر شده است. در آن زمان هیچ کس درب منزل هیچ یک از انقلابیون تجمع نمی کردند و یا رفتارهایی که با برخی از زندانیان مانند آقای نوری زاد داشتند و دارند آغاز انحراف بیشتری است. این جریان حاکم به دلیل اینکه پایگاه مردمی ندارد می خواهد روز به روز با اعمال فشار بر مردم برای خود وجهت پیدا کنند. همان جریان قتل های زنجیره ای. به تدریج گسترش پیدا کرده به طوری که افراد مبارزی چون

شعارهای خود به برخی موارد توجه کنند. متأسفانه گاهی برخی تندروی هایی که در خارج از کشور صورت می گیرد فشارش بر داخلی ها وارد می شود و متأسفانه حکومت از این ابزار در جهت فشار بر نیروهای داخل استفاده می کند. ایرانیان خارج از کشور هم اکنون به عنوان رساننده صدای مردم داخل کشور به ملت ها و کشورهای دیگر عمل می کنند و امیدوارم شعارهای داخل و خارج از کشور نیز به سمتی پیش رود که با هم همسانی داشته باشد. از طرفی باید مراقب نفوذی ها هم باشیم. گاهی افرادی نفوذی با دادن شعارهای بسیار تند، موجب دادن دست آویزی به جریان حاکم در سرکوب جنبش مردمی می شوند. این حرکت همچنان ادامه دارد و مردم داخل و خارج به تدریج با هم هماهنگ خواهند شد و البته باید بدانیم که این پیروزی نیاز به زمان دارد.

بخش هایی از این آزاداندیشان در جنبش سبز از تاریخ انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ می پرسند و منصفانه می خواهند بدانند که چرا از همان آغاز انقلاب، برخی از خودکامگی های فردی و سرکوبگری سوپرستانه در سخن رهبران انقلابی باز تولید شد. شما در افشاگری جنایات پس از انتخابات دهم مردانه پا به میدان نهادید و حقیقت را فدای مصلحت نکردید، پیش تر نیز منادی غیرقانونی بودن برخی تضییقات همچون نظارت استصوابی شورای نگهبان بودید، اما این ها همه آن ستمی نیست که سودای انقلاب برای ساختن بهشت آرماتی در زمین بر سر ایران آورد. از شما درباره دهه های نخست انقلاب خواهند پرسید. از رهبری امام خمینی و حواشی آن خواهند پرسید. در پاسخ به این پرسش اگر منصفانه و آزاد اندیشانه برخورد کنید بخشی از همراهان جنبش از شما رنجیده می شوند (همان اندیشه باخترگانی که هنوز قادر به گسستن بندهای شخصیت پرستی و پرهیز از نقد خویش نیستند) و اگر منصفانه برخورد نکنید و مصلحت بینی کنید و به مزه سازی گفتن امام خمینی و رویه های دهه نخست انقلاب بپردازید، بخش دیگری از جنبش سبز ناامید می شوند (اینان دستکم دو گروه اند، گروهی که کینه گذشته را بر دل دارند و جز سیاهی در آن دوران چیزی نمی بینند و شاید تاب سخن منصفانه و بازگویی هنر گذشته در کنار عیب آن را هم نداشته باشند، و گروهی که می کوشند تا منصف باشند و در جهت روشنگری و رهایی از بند پیش داوری ها گام بردارند). میان داری در چنین شرایط سختی فقط از عهده رهبران شجاع بر می آید. با این توضیح بلند می خواهم بپرسم دهه نخست انقلاب و رهبری امام را چگونه ارزیابی می کنید و چه میزان از ریشه های مشکلات ایران امروز را در رفتار و افکار سیاسی آن دوران بازیابی می کنید؟

باید مشکلات را بررسی کنیم که ببینیم چه بخشی از مشکلات ما مربوط به قدیم است و چه بخشی از آن جدیداً شروع شده است. دهه اول انقلاب مقاومت، فداکاری ایثارگری و غیره بود. من فکر می کنم مشکلات جدی ای که هم اکنون با آن روبرو هستیم پس از فوت امام پیش آمد. مثال های زیادی در این انحرافات می شود گفت. به طور مثال همیشه جلسات خبرگان رهبری در محل مجلس قدیم برگزار می شد. اما در اولین دوره پس از فوت امام بر خلاف روال همیشه جلسه را در محل حسینیه رهبری برگزار کردند. یا یک دفعه در میان دوره انتخابات دیدیم شورای نگهبان بسیاری از چهره های سیاسی و مذهبی را با نام نظارت استصوابی رد صلاحیت کرد. انقلابی که امام بنایش را گذاشت، عده ای آن را از مسیرش خارج کرده اند. از رحلت امام به بعد ثقل ها آغاز شد. در همین انتخابات ریاست جمهوری سال قبل که البته انتخابات نبود بلکه انتصابات بود، حدود آراء از قبل تعیین شده بود و آراء هم به شکل جالب توجهی سهمیه بندی شده بود.

باید در باب این موضوع بیشتر بررسی کرد.

به هر حال خیلی ها منتقد دیدگاه شما هستند، فکرمی کنید مهم ترین نقطه مشترک شما با نسلی که به نظر می رسد با شما و نسل شما، اختلاف سلیقه و عقیده و حتی تفاوت ظاهر زیادی دارند چیست که حالا همه در حلقه جنبش گرد هم جمع شده اند و حتی با شما به عنوان یک روحانی احساس خویشاوندی می کنند؟

طلب آزادی، احقاق حقوق شهروندی، عزت و عظمت ایران.

با تشکر از شما و وقتی که در اختیار جرس گذاشتید.

از خانواده آنان دلجویی می کنید. به عنوان مثال، شما با خانواده آقای جعفر پناهی، محمد نوری زاد و دیگر زندانیانی که اعتصاب غذا کرده اند، از نزدیک دیدار کرده اید، در مورد مجید توکلی که نه سیاستمدار است و نه هنرمند، در مورد دانشجویان ناشناس و در مورد بسیاری از زندانیانی که گمنام مانده اند، چه برنامه ای دارید؟

متأسفانه وضعیت زندانیان کمتر شناخته شده، بسیار نگران کننده است، همانطور که پیش از این هم گفتم، بیشتر برای همین منظور کمیته ای برای پیگیری وضعیت زندانیان تشکیل داده بودیم، تا سرف آور است که همین را هم تحمل نکرده اند و اعضای کمیته ای که قرار بود به داد زندانیان برسد را هم زندانی کرده اند. همواره نگران زندانیانی هستم که خانواده های آنها در شرایط دشواری قرار دارند، با خانواده آقای توکلی فعال دانشجویی هم صحبت کرده ام، حق یک دانشجو که در چارچوب قانون نقد می کند این نیست که با زندان جوباش را بدهند، با خانواده برخی از زندانیان شهرستان ها تلفنی حرف زده ام، حق مردم نیست که با آنها چنین رفتارهایی شود ولی یقین دارم رنجی که خانواده ها و مادران زندانیان گمنام می کشند، آنها را شایسته تکریم می کند.

شما در بیانیه های خود برای اثبات خشونت طلب بودن رفتارهای صورت گرفته با مردم عادی، به عکس ها و فیلم هایی اشاره کردید که حاصل احساس مسولیت مردم و شهروندان بوده است. این عکس ها و هزاران عکس و فیلم های دیگر هرگز اجازه پخش در رسانه ملی را نیافتند و حاصل دسترنج شهروندان معمولی بود که توسط دوربین موبایل ها ثبت شده و در سایت ها و وبلاگ ها و شبکه های مجازی مانند فیسبوک و توئیتر قرار گرفت. شما اصلاً آن فیلم ها را دیده اید یا با خبر شده اید از موج ایجاد شده در فضای مجازی که در اعتراض به محدودیتی که برای محافظان شما به وجود آورده بودند، جوانان داوطلبانه کمپین راه انداختند و نوشتند که حاضر هستند محافظ شیخ مهدی کروبوی یا میرحسین موسوی باشند؟ در مجموع می خواهم نظراتان را در مورد جنبشی که توسط شهروند روزنامه نگاران در زمینه اصلاح رسانی از خشونت های خیابانی و همدلی های نمادین به راه افتاده است بدانم.

بله و متأثر و شرمگین می شدم از اینکه این گونه برخوردهای خشونت آمیز در جمهوری اسلامی صورت می گیرد، چرا که در زمان حکومت فاسد شاه با مردم این گونه برخورد نمی شد. بارها در نامه هایی که نوشتم در این باره تذکر داده ام. البته در آن زمان فیلم هایی هم از کسانی که شکنجه شده بودند تهیه کردیم که در آن زمان قبل از آنکه این بچه ها جلوی دوربین حرفی بزنند من به آنها تاکید می کردم که برای خوشایند ما حرفی نزنند بلکه همواره خدا را در نظر بگیرند و بدانند که دادگاهی هست که در محضر او هیچ چیزی پنهان نمی ماند و هر فردی مسئول و جوابگوی اعمال خود است. وقتی بدن سیاه و کبود آنها را می دیدم بسیار دلم می سوخت و متأثر می شدم که با مردم آن هم برای اعتراض به نتیجه یک انتخابات چنین برخورد شده است. نه می خواستیم سند سازی کنیم و نه اینکه آنها را به جایی تحویل دهیم، از این فیلم ها دو نسخه تهیه می کردیم که یک نسخه آن را به دستگاهی که قرار بود به موضوع رسیدگی کند می دادیم و نسخه دیگر را برای خودمان نگه می داشتیم تا چنانچه در آینده آنها تحت فشار قرار گرفتند تا حرفهایشان را تکذیب ما حرف های آنها را داشته باشیم. البته این ایجاد وحشت چندان هم بی مورد نبود چرا که بعدها برخی از آنها را آنقدر تحت فشار قرار دادند تا حرف هایشان را تکذیب کنند که تعدادی هم به خاطر این فشارها مجبور شدند تا از کشور خارج شوند و عده ای هم با احساس ناامنی که بر زندگی شان حاکم شد، به ناچار از پیگیری قضیه منصرف شدند.

و اما در مورد اتفاقاتی که هم برای محافظان به وجود آوردند، طبیعی است وقتی شنیدم برخی از جوانان چنین پیشنهادی داده بودند خوشحال شدم ولی من هیچ گاه نمی خواستم به کسی زحمت بدهم و هر جا می خواستم بروم با فرزندان خودم می رفتم. از طرفی من تشکر و سپاس خودم را از این فرزندان و جوانان عزیز به خاطر همه تلاش هایشان برای سربلندی کشور دارم و از خدا می خواهم خوشبختی و سلامتی همیشه در مسیر زندگی، همراه شان باشد.

سوال بعدی من در مورد جنبش اعتراضی شکل گرفته شده توسط ایرانیان خارج از کشور است، رهبران جنبش سبز برای ساماندهی نیروهای داخل و خارج کشور هیچ برنامه ای ندارند؟ چرا سرمایه عظیم همه ایرانیان را در این مبارزه وارد نمی کنید؟

در داخل کشور جنبشی به راه افتاد. ایرانیان خارج از کشور هم به تبع آن از این جنبش حمایت کردند. تلاش ها و اقدامات ایرانیان خارج از کشور قابل تقدیر است اما گاهی باید شرایط داخل را هم باید در نظر بگیرند. من در اینجا از ایرانیان خارج از کشور می خواهم که در بیان درخواست ها، توقعات و

فشار بر دانشجویان ادامه دارد

دانشگاه شیراز: خندیدن ممنوع!

حسین محمدی



روز آنلاین

سایت های خبری اعلام کرده اند که براساس آیین نامه انضباطی تدوین شده در دانشگاه علوم پزشکی شیراز، خندیدن با صدای بلند و بحث و شوخی در محوطه این دانشگاه ممنوع شده است. تدوین چنین آیین نامه ای نخستین بار است که در سطح دانشگاه های کشور اتفاق می افتد. این آیین نامه در 7 فصل و 23 بند به دانشجویان این دانشگاه ابلاغ شده است.

در این آیین نامه علاوه بر مواردی مانند الزام به پوشیدن لباس های آستین بلند و گشاد و ممنوعیت استفاده از تی شرت برای آقایان و مانتو با رنگ تند برای خانم ها به موارد دیگری همچون بلند نبودن ناخن ها، استحمام منظم، کوتاه بودن موی آقایان و عدم استفاده از کفش با پاشنه بلندتر از ۳ سانتی متر و نوک تیز اشاره شده است.

همچنین در فصل ۶ این آیین نامه با عنوان "رفتار"، مواردی ذکر شده که از جمله آن می توان ممنوعیت بحث و شوخی و خندیدن با صدای بلند در آسانسور، کافی شاپ و ... را نام برد.

در فصل پایانی آیین نامه دانشجویان تهدید شده اند در صورت تکرار تخلف به کمیته انضباطی ارجاع داده می شوند. پیگیری های "روز" نشان می دهد که اگر چه این آیین نامه به تازگی دانشجویان ابلاغ شده، اما تاریخ تدوین و ابلاغ آن حداقل مربوط به سه ماه قبل است. مدیریت دانشگاه در این مدت، عملاً این آیین نامه را با توجه به اعتراضات دانشجویان اجرا نکرده است.

در عین حال براساس دیگر خبرهای رسیده به "روز"، به دنبال دیدار ریاست این دانشگاه با دانشجویان، عده ای از دانشجویان بسیجی نسبت به وضعیت نامناسب این دانشگاه اعتراض کردند. این افراد که عده ای غیردانشجو نیز در میان آن ها دیده می شد، با پخش شب نامه و سر دادن شعار خواستار آن شده اند که مسوولان این دانشگاه، آیین نامه فوق الذکر را اجرا کنند.

این افراد با اعتراض به نوع پوشش دانشجویان، خواسته اند با مواردی هم چون "استعمال سیگار، اختلاط های نامناسب و غیرضروری" و موارد این چنینی برخورد شود و مسوولان افرادی را که کمیته انضباطی معرفی کنند. گفته می شود پس از اعتراض این افراد، برخی نهادهای بیرون دانشگاه بر مسوولان فشار آورده اند تا آیین نامه فوق الذکر را اجرایی کنند.

دانشگاه بوعلی: اخراج یک دانشجوی زندانی

آن گونه که مسوولان دانشگاه بوعلی سینای همدان اعلام کرده اند، محمد صیادی، از دانشجویان در بند این دانشگاه، از دانشگاه اخراج شده است. حکم اخراج دبیر سیاسی سابق انجمن اسلامی دانشگاه بوعلی، در حالی صادر شده که وی مشغول گذراندن محکومیت 36 ماهه زندان خود است. برخی منابع دانشجویی اعلام کرده اند که مسوولان دانشگاه بوعلی سینای همدان، ضمن انتشار غیر رسمی این خبر در سطح دانشگاه، در حال سپری کردن مراحل اداری اخراج این دانشجوی در بندند.

یکی از فعالان دانشجویی دانشگاه بوعلی می گوید که در دو ترم آخر قبل از دستگیری محمد صیادی مسوولان دانشگاه تلاش خود را برای پرونده سازی آموزشی بر علیه این فعال دانشجویی با درج نمرات 0.25 در کارنامه اش و در

نتیجه مشروطی وی آغاز کرده بودند. ادامه این پرونده سازی ها موجبات اخراج وی را در شرایطی که او در زندان به سر می برد فراهم آورده است.

ادامه بازداشت دانشجوی المپادی

عبدالله یوسفزادگان، دارنده مدال طلای المپاد ادبی، هم چنان در بند 209 زندان اوین در بازداشت به سر می برد. این دانشجوی ممتاز مقطع کارشناسی ارشد رشته حقوق دانشگاه علامه، بیش از هفتاد روز است که بازداشت شده و در دو هفته اخیر از حق ملاقات و تماس تلفنی با خانواده خویش نیز محروم گشته است. علی رغم مراجعات مکرر خانواده یوسفزادگان به مسئولان و امنیتی و قضایی در مشهد و تهران، هنوز اطلاع دقیقی از علت بازداشت این دانشجوی نخبه و تداوم بازداشت انفرادی وی به دست نیامده و خانواده وی همچنان در بلاتکلیفی کامل به سر می برند.

پیش از این ۱۸۵ دانشجوی المپادی با امضای نامه ای خطاب به ریاست قوه قضاییه خواستار آزادی فوری عبدالله یوسفزادگان شده بودند.

دانشگاه علم و صنعت: نخستین سالگرد درگذشت کیانوش آسا

عده ای از دانشجویان دانشگاه علم و صنعت، با صدور بیانیه ای به مناسبت اولین سالگرد درگذشت "کیانوش آسا"، ضمن گرامی داشتن یاد و خاطره وی، اعلام کردند که روز یازدهم خرداد ماه در محوطه دانشگاه تجمع خواهند کرد.

در بیانیه این دانشجویان آمده است: "سالروز کودتای 22 خرداد نزدیک می شود؛ سالگرد عروج کیانوش ها، روزهایی که یادآور خاطراتی است شیرین و تلخ. سالی پر حادثه با 22، 25 و 30 خرداد، روز قدس، 13 آبان، 16 آذر، روز عاشورا، 22 بهمن و ... را پشت سر گذاشتیم. اکنون سال 1389 سال صبر و استقامت برای رسیدن به خواسته ها و مطالبات است."

این بیانیه با اشاره به فشارهای وارده به دانشجویان دانشگاه علم و صنعت، چنین ادامه می دهد: "علم و صنعت هم این روزها با تمام وجود و در کنار باقی ملت، درد را حس می کند: اخراج 4 تن از یاران دبستانی (پویا شریفی، حمیدرضا صحرايي، علي اسدالهي و سجاد درويش)، بازداشت و زندانی کردن فعالین، احضار و تهدید دانشجویان و اخیراً فشار به اساتید دگراندیش. از یک طرف صحبت از کرسی های آزاداندیشی میشود و از طرف دیگر شاهد عکس جریان آزاداندیشی در دانشگاهها هستیم. حمله اوباش به دانشجویان در علم و صنعت در 8 دی ماه، کدام نشان از آزاداندیشی دارد؟ گفته ها با آنچه عمل می شود همخوانی ندارد و برنامه حذف و کنار گذاشتن اساتید دگراندیش از سوی حاکمیت با دقت پی گیری می شود. انجمن های اسلامی دانشگاهها تعطیل میشوند، دانشجویان دگراندیش اخراج و تسویه میشوند و هرگونه اظهار نظر خلاف میل حاکمیت، شدیدترین برخوردها را در پی دارد."

دانشجویان سبز دانشگاه علم و صنعت با اشاره به رخ دادهای اخیر، اعلام کرده اند: "ما دانشجویان سبز دانشگاه علم و صنعت نه تنها در شهادت مظلومانه کیانوش آسا، که در سوگ تمام خون های ریخته شده عزاداریم. ما اعدام های دسته جمعی و عدم شفافیت روند دادرسی و محاکمات را محکوم می کنیم و ریختن خون بی گناهان به منظور تسویه حساب های سیاسی را تاسف بار می دانیم. چگونه شد که قوه قضاییه از عاملان جنایت های کوی دانشگاه، کهریزک، 30 خرداد و روز عاشورا و ... گذشت؟؟ این چه مصلحتی بود که پرونده های فساد گسترده و رانت خواری در سپاه و دولت به راحتی باز نشده، بسته شدند؟! وقتی قوه قضائیه از طرفداری مظلومان، به سمت طرفداری از صاحبان قدرت و مکننت بلغزد، مشکل است که بتوان جلوی داوری مردم را در مورد ظالمانه بودن احکام قضایی گرفت."

این بیانیه چنین پایان می یابد: "ما دانشجویان سبز دانشگاه علم و صنعت، یک بار دیگر در روز 11 خرداد 1389 به یاد کیانوش آسا لباس سیاه به تن میکنیم و راس ساعت 12 در برابر دانشکده مهندسی شیمی گرد هم می آیم و با حرکت به سمت پارک شهید آسا، زندگی کیانوش ها را فریاد می زنیم. شعار مرگ نخواهیم داد و حضور سبز خود را به رخ آن ها خواهیم کشید که خون کیانوش ها را خرج دوام خود کردند. این بار نیز مانند دفعات قبل، سبز بودنمان را فریاد می زنیم و با حذف حرکات احساسی و شعارهای خشن، یاد می گیریم که گلوله را با گل پاسخ دهیم. ما می دانیم تا روزی که زورمندان کم خرد، که دارای غرور و توهم هستند و قدرت خود را در محرومیت و تحقیر انسان میدانند و از سیاست، جز سرکوب، دخالت، تحمیل، تحقیر و تطمیع چیزی نمی دانند، باید جشن پیروزی کلمه بر شمشیر را به تأخیر انداخت؛ اما حرکت خرامان و شکوهمند تاریخ بشری به سوی آزادی و آزادی است."

مشکل پدیداری من در اسلام آرامش دوستدار



جوانه زدن و شکفتن نیروی اندیشیدن در ما تازه آغاز کار خواهد بود، آغاز پرداختن به آنچه پهنه و ژرفایش را هزار سال پیش فردوسی به ما نشان داده است. این دانسته و گفته‌ی فردوسی از هر دانسته و گفته‌ای که در تاریخ فرهنگ ما برآمده پر زورتر و عمیق‌تر و به همین معنا و سبب نیز خطیرتر و خطرناکتر است، برای اینکه سرگذشت کلیت فرهنگی ماست. سرگذشت به معنای آنچه در گهواره‌ی ایرانی از نهاد اسلام بر ما گذشته و در این پایان امروزی‌مان همچنان باز می‌زیبد. این کار یعنی رو در روی دینیت ایرانی و بینش دینی اسلام ایستادن، یعنی با توحید، نبوت، قرآن و وعد و وعید که در واقع تریب دایره‌ی اسلامی‌ست روبرو شدن. و این وحدت چهارگانه در کلش ناظر بر چیست؟ بر آدمی و جهانش، و این آدمی کیست؟ آن است که خود را من می‌نامد. بنابراین مشکل و غامض اصیل در منظوری‌ست که به گونه‌های مختلف در واژه‌ی بسیار ساده‌ی من نهفته است. من نه قصد این را دارم و نه می‌توانستم در اینجا به غامضی که من نام دارد موضوعاً بپردازم. اما ناچارم نگاهی از دور بر آن بیفکنم تا مشکل من را در جهان اسلامی اندکی بشناسیم، تا ببینیم چگونه است که در جهان دینی و خصوصاً در نوع اسلامی‌اش تفکر ممتنع می‌گردد. من در واقع به نحوی هستی آدمی است. از این دید می‌توان چنین گفت که منظور از هستی مجموعه‌ی نیروها و کششهایی‌ست که فقط در یگانگی خود به آدمها تفرد و تشخیص می‌دهند، یعنی آنها را فرد و شخص می‌کنند. تفرد یعنی احوال جورواجور خود را در یگانگی خویشتن یافتن و بدین‌گونه از دیگری متمایز شدن. مثلاً وقتی یک افغانی خود را افغانی احساس می‌کند نه ترک یا ایرانی، این من اوست، یا گونه‌ای از هستی من اوست که چنین احساسی را از آن او می‌سازد. وقتی یک عاشق احوال عاشقانه‌ی خود را از آن خود می‌شناسد، یک مادر خود را در احساس مادری خویش باز می‌یابد، یک مؤمن خود را مرکز استغراق و انجذاب ایمانی‌اش احساس می‌کند، یا یک عارف وصال الهی را در نابودگی تشخیص خود می‌داند و همه‌ی این نامبرندگان در گونه‌ی هستی خود عاشق، مادر، مؤمن و عارفند و جز این‌گونه که هستند نمی‌توانند باشند، با من آنها سر و کار داریم. این گونه ملاحظه و اندیشه کردن در من در وهله‌ی اول به وسیع‌ترین معنایش ممارست فلسفی می‌خواهد و از دور شبیه این است که آدم بخواهد در رفتارهای روزمره‌اش خود را بپاید تا به چگونگی ارتباط و معنای کلی و واحد آنها پی برد. من به این معنا وحدت و مرکز ثقل گونه‌ی هستی هر آدم است در برابر کثرت و تغییر جهان او و هر آدمی پیوسته در این وحدت و مرکز ثقل هست و پایدار است. از چند مثال بالا این نیز برمی‌آید که من هر آدم در گونه‌ی رابطه با جز خودش هست، یعنی هستی‌اش بر چنین رابطه‌ی مبتنی‌ست. افغانی با آنچه او را افغانی می‌کند، عاشق با آنچه او را عاشق می‌کند، مادر با آنچه او را مادر می‌کند. و این «آنچه» را ما اصطلاحاً دنیای من می‌نامیم. بنابراین می‌توان گفت: گونه‌ی رابطه‌ی هر آدم با دنیا یا جهان خودش یا گونه‌ی دریافتش از آن، هستی او را چون من ممکن و متعین می‌سازد و در عین حال از پیش پایمی یگانه‌کننده‌ی احوال و تصورات گوناگون اوست. در حدی که این من خود و جهانش را بشناسد مسئله‌ای‌ست که در تفکر فلسفی دوره‌ی نوین اروپا نخست برای دکارت مطرح می‌شود و با این آغاز، اما در بعدی دیگر و پیچیده‌تر، بفرنج اساسی تفکر ایده‌الیسم آلمانی در پی کانت و در تعارض با او می‌گردد، یعنی برای فیخته، شلینگ و هگل. اینکه دکارت و سپس ایده‌الیسم آلمان در این زمینه چه اندیشیده‌اند در این جا موردی ندارد و در ملاحظاتی ما نیز نمی‌توانست وارد باشد. اما به هر حال این را می‌توان دانست که در محتوا و گونه‌ی هستی من، یعنی در بفرنج بزرگ آدمی در مواجهه‌اش با جهان و نیز در راه حل این بفرنج خصوصاً ایده‌الیسم آلمان می‌اندیشد و این اندیشیدن را در فکر

هگل به غایت اعتلاش می‌رساند. (۱). ما فقط به این جنبه توجه داریم که من چون عامل یا پایگاه یگانگی حالها و تصورات و افکار هر آدم ناظر بر امور است. به این معنا باید گفت که آدمیت هر آدم به من اوست مگر کسانی که دچار اختلال شدید روانی و چندگانگی تشخیص هستند. گفتیم در حدی که این یگانگی شخصی به صورت من در هر آدمی وجود دارد، با هر آدمی در آن گرد می‌آید، رابطه‌ی من با جز خودش که جهان او باشد به گونه‌ای اخص تعیین می‌یابد. مثال جزئی‌اش نوع رابطه‌ی‌ست که رییس یک اداره با اداره‌اش دارد و اعمش رابطه‌ای که هر آدم با امور روزمره دارد. مثال کلی‌ترش اینکه هر مسیحی مؤمن از طریق عیسی در من خود فرزند خداست، چنانکه هر مسلمان مؤمن به وحی و امر محمدی عبد خدا. در این گونه هستی‌ست که من مسیحی و من مسلمان به سبب نوع اخص رابطه‌شان با خدا، بمنزله‌ی جز من، نافی یکدیگر می‌شوند.

اکنون که با مشکل محتوا و گونه‌ی هستی آنچه من می‌نامیم از دور آشنا شدیم، می‌توانیم به من اسلامی بپردازیم. اگر بنا را بر این بگذاریم که آدم باید در آزادی و نظم پرورش یابد، نه در جبر و قهر، باید دید که من اسلامی چنین امکانی به او می‌دهد یا نه. و اگر نمی‌دهد این من چگونه ساخته و پرداخته می‌شود. تا کنون بارها نشان داده‌ایم که اسلام هرگز قادر به دادن چنین امکانی نیست، برای اینکه ذاتاً عاری از آن است: اسلام یعنی تسلیم محض به خدایی که نخست و همیشه در ارکان چهارگانه‌ی توحید، نبوت محمدی، قرآن و وعد و وعیدش مطلقاً مرید است. مرید مطلق آن است که در اراده‌اش خود رأی باشد نه هرگز وابسته و مشروط: هر چه هست و به هر گونه که هست همیشه از پیش وابسته و مشروط اراده‌ی اوست. قهار نام کلامی و عرفانی چنین خدایی‌ست. هرگونه تصور مقابله با چنین خدایی باید برای من اسلامی امری محال باشد. اگر چنین است پس من که حتا امکان چنین تصویری را با مسلمان‌شدنش از دست می‌دهد یا به سبب مسلمان‌بودنش به دست نمی‌آورد، چگونه می‌تواند در برابر این خدا قرار گیرد؟ به هیچ‌گونه، یا فقط در تسلیم اسلامی، یعنی در بی من بودن. اسوالد اشپنگلر که بینش ایرانی و اسلامی را نیز اصطلاحاً جادویی یا مغاریبی می‌نامد - و منظورش آن‌گونه بینشی‌ست که برایش کل جهان به مشیت الهی میان آغاز و پایانی معین و محتوم جریان دارد و زندگی آدمی در رباط سحرآمیز این آغاز و پایان همچون برزخی می‌گذرد - مباحث من اسلامی و آزادی را به درستی دیده و به همین معنا و منظور گفته است: «اسلام یعنی محال بودن من بعنوان نیروی آزاد در برابر خدا (تأکید از من). هر کوششی که بخواهد به قصد و نظری خود ساخته در برابر خدا بایستد معصیت است.» (۲). اما محال بودن یا نیستی من فقط در صورتی معنا دارد که آزادی را بنیاد هستی من بدانیم. من اسلامی در نسبت با من آزاد محال می‌شود، نه در محکومیت اسلامی‌اش که هستی آن است. منتها این محکومیت و عبودیت در برابر سطوت خدای اسلامی از هیچ هم بیچتر و نیست‌تر می‌گردد. مسلمانی در برابر هستی خدا یعنی نابودگی مطلق. اشد مجازات، حداقل محکومیت هر عرض اندامی در برابر این خداست. مثلاً موجب قتل مرتد در اسلام، کیفر منطقی آدم اسلام‌آورده‌ای‌ست که من خود را در این تسلیم از دست می‌دهد و سپس با سرکشی در برابر این تسلیم می‌خواهد آن را بازیابد و آزاد سازد. مرتد، یعنی آن که از دین و خدای اسلامی روی برمی‌تابد و به دین و خدایی دیگر می‌گردد یا به هیچ دین و خدای دیگر نمی‌گردد، به این جهت در «منطق اسلامی» واجب‌القتل است که با آزاد ساختن من خود از چنگ دینیت اسلامی آن را از نو به هستی در می‌آورد و با هست‌کردنش خدای اسلامی را که موجب نابودی من او بوده است، نیست می‌کند. این هست کردن من و نیست کردن خدای اسلامی، رفتار درونی مرتد را از دو سو متعین می‌کند: در اثبات من بازیافته‌اش، و در نفی خدایی که من او را تا کنون تحلیل برده است. من اسلامی در همه‌ی سوی‌های درونی و برونی خود محکوم خدا و رسول اوست. چنین «موجودی»، چون آزاد نیست، نه فقط در نهاد خود ممنوع‌التفکر است، بلکه اساساً تفکر نمی‌شناسد و به سبب وحشتی که از این ناشناخته دارد بدان کینه می‌ورزد. تفکر در واقع ثبات وجودی او را در مأمن خدا و رسولش که از او جز اطاعت انتظاری ندارند تهدید می‌کند، خواب دینی‌اش را که در تسلیم اسلامی به او هویت و ایمنی می‌دهد پریشان می‌سازد، بندهایی را که وی وجوداً بدانها و در آنها آویخته است می‌گسلد، تکیه‌گاهش را از او می‌گیرد، زیر پایش را خالی می‌کند و موجب سقوط او در خودش می‌گردد، خودی که هرگز قادر به نگهداری او نیست، برای آنکه این خود همیشه به نیروی دیگری نگهداشته شده است. چنین منی هرگز از آزادی برنیامده تا بتواند خود را بدان و در آن برآورد و نگهدارد. برای اینکه آزادی بتواند من را میسر کند، برای اینکه من بتواند خود را آزاد سازد و آزادی را بسازد، آزادی باید با فکر آغاز شود و فکر با آزادی. این آزادی که از آن سخن می‌گوییم، پیش از آنکه آزادی فردی، اجتماعی و سیاسی باشد، در اصل آزادی خصوصی و شخصی فکر است. نشانه‌ی این آزادی همیشه

قانون، نقد و... حرف می‌زنیم. مثلاً ۱۵۰ سال پیش، آخوندزاده در کتابش از نقد سخن گفت. ولی تا به امروز اندیشه‌ی انتقادی و نقد در مفهوم بنیادینش در فرهنگ تاریخی ما جا نیفتاده است. ممکن است ما صدها نوشته در این زمینه داشته باشیم اما بنیاد تفکر انتقادی، حتی در نظام آموزش و پرورش و سیستم دانشگاهی ما جایی ندارد. ما از ۱۵۰ سال پیش از آزادی سخن می‌گوئیم ولی بنیادها و نهادهای آزادی در جامعه‌ی ما غایب است. شما اگر به غرب بنگرید، می‌بینید که اگر امروز کسی در غرب از آزادی سخن می‌گوید، آزادی حضور مادی دارد و بنیادهایش در جامعه‌ی غربی تضمین شده است. اما ما در غیبت آزادی از آن سخن می‌گوئیم. این مشکل تاریخی ماست. شما به جامعه‌ی امروز ایران و به خواست‌های آن نگاه کنید، بنیادی‌ترین خواست‌هایی که ما امروز در پی‌اش هستیم، چندان تفاوتی با خواست‌هایی که پدران و مادرانمان در زمان مشروطه، بدنبالش بودند، ندارد. استمرار همین خواست‌ها نشان دهنده‌ی این است که ما نتوانسته‌ایم خیلی از این خواست‌ها را بنیادی کنیم. این طبیعی است، چراکه ما از تمدن و فرهنگ دیگری بودیم و غربیان از یک فرهنگ و تمدن دیگر. باز آوردن این مفاهیم به جامعه‌ی ما و شناختن آنها کار و زحمت می‌خواهد. ساخت بنیان‌های این مفاهیم در جامعه‌ی ما به تلاش‌های مستمر و مهم‌تر از آن به خواست و آگاهی ملی نیاز دارد.

اگر ما بتوانیم این مسائل را در جامعه مطرح کنیم، توانسته‌ایم مقدمات اندیشیدن را فراهم کنیم. چراکه تا مسئله‌ی مورد اندیشه و فکر قرار نگیرد، پنهان و ناشناخته می‌ماند. ولی وقتی که مسائل اندیشیده می‌شود و بر سر آنها تفکر می‌شود و به بحث در می‌آید کم‌کم وجدان جامعه را برانگیخته و ادار می‌کند که بر سر مسائلش بیندیشد و ببیند این مشکلات را چگونه باید حل کند.

لقمان - مهمترین بحثی که شما در "مشروطه‌ی ایرانی" مطرح کرده‌اید، نقش روشنفکران مشروطیت در تقلیل مفاهیم مدرن و بدفهمی تاریخی آنهاست. به نظر شما چرا روشنفکران آن دوره به تعبیر شما وارد فرایند "تقلیل‌گرایی" یا به گفته‌ی چنگیز پهلوان "پروژه‌ی گریته برداری" شدند؟

آجودانی - تقلیل‌گرایی یا گریته برداری دو چیز متفاوت است. روشنفکران ایرانی از یک جهت چون در بستر فرهنگی دیگر بالیده بودند، نمی‌توانستند مفاهیم غربی را آنچنان که در تجربه‌ی فرهنگ غربی فهمیده می‌شد، درک کنند. بنابراین در ذهن آنان، خود به خود آن مفاهیم تقلیل پیدا می‌کرد و این مفاهیم با آنکه کجدار و مریض، مبهم یا نادرست فهمیده می‌شد، آن فهمی هم که با این ذهنیت حاصل می‌شد، هنگامی که می‌خواست در جامعه‌ی ایرانی مطرح شود، دچار مشکل بود. چراکه دو استبداد جلوی این تفکر مدرن، جان سختی می‌کرد: یکی استبداد سیاسی و بندتر از آن دیگری، استبداد دینی. این دو استبداد دست بدست هم، باعث می‌شدند که هنگامی که روشنفکر ایرانی می‌خواست حتی مطالبی را که تا حدی فهمیده به جامعه‌ی ایران منتقل کند، آگاهانه آن را به لباس دیگری درآورد و یک مرحله‌ی دیگر، این مفهوم را تقلیل دهد. مثلاً "میرزا ملکم خان" درباره‌ی آزادی بیان - مفهومی بنیادی و دارای ریشه‌های تاریخی‌ی بسیار گسترده در فرهنگ غرب - می‌گوید: این همان امر به معروف و نهی از منکر است.

ببینید، این موضوعات را ما باید بفهمیم که اگر تاریخ را آنچنان که اتفاق افتاد، ببینیم و آن را اخلاقی نگاه نکنیم و حرکت ما در این راستا باشد که تحلیل کنیم، مسئله‌ی ما چیز دیگری خواهد شد. آنگاه پی خواهیم برد که روشنفکران ما مفاهیم را تقلیل دادند. آنی می‌پرسیم چرا تقلیل دادند؟ و آنوقت اساسی‌ترین مسائل ما چهره می‌نماید. تقلیل دادند، چون دو استبداد دینی و سیاسی به مانند سدّ سکندر در برابر این اندیشه‌ها ایستاده بودند و ما برای این ایستادگی سنت دینی و سیاسی در برابر مدرنیته و مدرنیزاسیون، صدها شاهد آشکار داریم.

لقمان - اصلاً آیا گفتمانی که بر پایه‌ی مفاهیم دوره‌ی روشنگری اروپا - بی‌هیچ دخل و تصرفی - شکل می‌گرفت، می‌توانست جایگاهی در جامعه‌ی ایران (با آن محدودیت‌های تاریخی و اجتماعی) داشته باشد؟

آجودانی - اصلاً بحث من بر سر همین است. هنگامی که نمی‌توانست جایگاهی در جامعه‌ی ایران داشته باشد، باید به دنبال دلایل آن بگردیم.

لقمان - پس شما بر این نکته تاکید می‌کنید که آنان ناچار بودند و راه دیگری نداشتند؟

آجودانی - ناچار بودن دو مرحله است. یک ناچاری، ناچاری فرهنگیست. چراکه آنان در بستر فرهنگ دیگری بالیده بودند و اصلاً نمی‌توانستند آن مفاهیم را آنچنان که در بستر فرهنگ غربی شکل گرفته، درک کنند. این خودش یک

دینامیسم درونی پرسش است که به نیرویش من می‌تواند با هر مانع و رادعی درافتد و آن را در هم شکنند، نخست درحوزه‌ی خصوصی و شخصی فکر. آزادی که با و در پرسش پدیدار می‌گردد، آنچنان ضرورت درونی اندیشیدن است که اندیشیدن تنها راه ضروری برای رسیدن به آزادی درونی. فقط اندیشیدن است که من را به آزادی درونی می‌رساند. بنابراین من وقتی آزاد است که بتواند بیندیشد، و بعکس. در این معنا من اسلامی نفی مطلق آزادی و اندیشیدن با هم است.

*
۱- "من" در واقع موضوعی منحصر به ایده‌الیسم آلمانی نبوده، اما در چارچوب فلسفه "رسمی" یا دانشگاهی، نمایندگان ایده‌الیسم آلمانی در پی دکارت و کانت و تعارض با آنها از من محوری می‌سازند که نه تنها شناسنده بلکه در شناسندگی‌اش سازنده "جز من" (بخوانید: جهان) بوده است. اینگونه دید که به سبب چیرگی علوم طبیعی در همان میانه‌ی سده‌ی هژدهم اعتبارش را از دست داده بود، بی‌آنکه بتواند ایده‌الیست‌های آلمانی را از خواب‌های فلسفی‌شان بپراند، امروزه قطعاً به هر صورتی بی‌اعتبار است و فقط ارزش تاریخی دارد. اما در اندیشیدن نادانستگاهی یا غیرمکتبی حتی پیش از دکارت نیز بوده‌اند کسانی که "من" برای آنان به گونه‌ای کاملاً دیگر که هنوز ارزش خود را از دست نداده بغرنجی محوری بوده. مثلاً برای مورالیست‌های فرانسوی - در رأسشان برای میشل دو مونتینی Montaigne، یا از آنپس در سده‌ی نوزدهم برای نیچه که "من" به معنای ایده‌الیسم آلمانی را توهم محض می‌داند، یا برای فروید که "من" برایش نیرویی روانیست در کشمکش دایم میان خواست‌های جانوری به معنای طبیعی‌ان و مرزها و منع‌های پیرامونی در جامعه. بر اینها طبیعتاً می‌توان افزود دریافت فلسفه‌ی زبان و زبان‌شناسی را از من، که خود دیدی جداگانه است. اشاره به ایده‌الیسم آلمانی در متن هیچ علت دیگری جز این نداشته که این مکتب فلسفی به جهان من بیشتر و کانونی‌تر پرداخته است.

تاریخ ایران، تاریخ استمرار است نه گسست!

گفت‌وگوی مسعود لقمان با ماشالله آجودانی



تاریخ ایران، تاریخ استمرار است نه گسست، گفت‌وگوی مسعود لقمان با ماشالله آجودانی (بخش دوم)، روزنامه‌ک

روشنفکران ما مفاهیم را تقلیل دادند. آنی می‌پرسیم چرا تقلیل دادند؟ و آنوقت اساسی‌ترین مسائل ما چهره می‌نماید. تقلیل دادند، چون دو استبداد دینی و سیاسی به مانند سدّ سکندر در برابر این اندیشه‌ها ایستاده بودند و ما برای این ایستادگی سنت استبداد دینی و سیاسی در برابر مدرنیته و مدرنیزاسیون، صدها سند و شاهد آشکار داریم

بازخوانی انتقادی تاریخ معاصر ایران

مسعود لقمان - همانگونه که شما بارها اشاره کرده‌اید، بیش از ۱۵۰ سال است که روشنفکران ایرانی در غیاب مفاهیم، از مفاهیم سخن می‌گویند. به نظر شما راه برون رفت روشنفکر ایرانی از این کلاف سردرگم چیست؟ و اصلاً کار روشنفکر در فضای کنونی ایران چه باید باشد؟

ماشالله آجودانی - من واقعاً نمی‌دانم راه برون رفت از وضعیت موجود چیست و نسخه‌ای نیز برای پیچیدن ندارم. ولی به باور من اگر راهی باشد، آن را باید عقل جمعی جامعه‌ی ما و موتور فکری آن، با کمک یکدیگر بدست آورد. یعنی ما باید بر سر این مسائل بیاندیشیم و به طور جدی پرسش کنیم. بخشی از این اندیشیدن از همین جا آغاز می‌شود که مسائل را بشناسیم و بر سر مشکلاتمان فکر کنیم و همیشه هم بدنبال این نباشیم که حتماً راه حل‌های فوری به دست آوریم. ما باید به این باور برسیم که اگر راه حلی‌هایی هم باشد، باید در نتیجه‌ی تلاش جمعی حاصل شود.

متأسفانه واقعیت این است که ما ۱۵۰ سال است که در غیاب مفاهیم از آزادی،

سنت‌مان بپردازیم، چراکه بسیاری از بدفهمی‌های ما درباره‌ی سنت‌مان در تجدّد ما رُخ داد. اگر بخواهید می‌توانیم نمونه‌های فراوانی از این بدفهمی‌ها را برای شما بیاورم.

لقمان - همین نگاه به تاریخ ایران به صورت دوبنی که از تجدّدمان نشأت گرفته و شما به طور مفصل در کتاب "هدایت، بوف کور و ناسیونالیسم" بدان پرداخته‌اید، خود گواهی بر این مدعاست.

لقمان - شما در آن کتاب با نقل از سخن معروف کروچه که می‌گوید: «هر تاریخی، تاریخی معاصر است. «می‌افزاید: «نقش مورخ در گزینش اسناد تاریخی، هر متن تاریخی را به روایتی معاصر و شخصی از تاریخ بدل می‌کند. «شما تا چه حد با این گزاره درباره‌ی تاریخ نویسی موافقت می‌کنید؟

آجودانی - هر تاریخی، تاریخ معاصر است، معنایش این نیست که این تاریخ، تاریخی جعلیست یا الزاماً روایتش نادرست و مخدوش است. بلکه معنایش این است که ما با نگاه معاصر به تاریخ می‌نگریم. ما همه فرزندان زمانه‌ی خود هستیم. در مکاتب زمانه‌ی خود درس خوانده‌ایم و از کتاب‌ها و اندیشه‌های زمانه‌ی خود برخوردار شده‌ایم. و معتقدم سخن کروچه درباره‌ی هر متن و تحلیل تاریخی‌ای که نوشته می‌شود، صحت دارد. خواست "کروچه" از این جمله، معنای محدودتری بود که البته بعدها در تاریخ نویسی غرب، معنای گسترده‌تری به خود گرفت. به طور کلی، من با این گزاره که هر تاریخی به روایتی، تاریخی معاصر است، موافقم. چراکه ما در متن معاصر به گذشته نگاه می‌کنیم. ما انسان‌هایی هستیم، محصول جهان معاصر. بنابراین نحوه‌ی دید، نگاه و اندیشه‌ی ما بر چگونگی نگاهمان به گذشته تأثیر دارد. برداشتی که ما از تاریخ ارائه می‌دهیم به یک مفهوم روشن و آشکار، متأثر از نگرش‌های معاصر است که ما در آن زیست می‌کنیم. تردید نکنید که هر متن تاریخی و نگاه به گذشته، تحت تأثیر مسائل معاصر است. مثلاً به پدیده‌ی "مفهوم‌شناسی" بنگرید. این علم که در تاریخ نویسی غرب، مبحث جدیدی است که به دنبال تبارشناسی مفاهیم و جست و جوی تاریخ مفاهیم است. مفهوم‌شناسی، چرخش معانی را در طول تاریخ می‌سنجد و بررسی می‌کند که مثلاً فلان مفهوم از کجا به کجا حرکت کرده است. و طبیعی است که تاریخ گذشته را با فهمی معاصر کندوکاو می‌کند.

لقمان - پژوهشگری که وارد حیطه‌ی تحقیق و تفحص درباره‌ی تاریخ ایران می‌شود، نه می‌تواند و نه باید از الگوهای غربی استفاده کند و از سوی دیگر نیز هیچ الگویی که بر اساس تأمل درباره‌ی تاریخ ایران مطرح شده باشد، در اختیار ندارد. پس دچار سردرگمی می‌شود. شما به عنوان یک تاریخ‌نگاری که بر سر مسائل ایران دور از الگوهای غالب پژوهشی کارهای ارزنده و درخور توجهی ارائه داده‌اید، این اوضاع را چگونه می‌بینید؟

آجودانی - مسئله‌ی ما همین جاست. در اینجا است که ما باید تلاش کنیم تا به عنوان یک ایرانی، مسائل خودمان را بررسی کنیم. البته این معنایش این نیست که از دستاوردهای دانش بشری دور بمانیم. تاریخ‌نگاری در ایران عمدتاً تحت تأثیر تاریخ‌نگاری غربیان و مباحث نظری که آنها در تاریخ‌نگاری مطرح کرده‌اند، بوده. این شیوه، پاسخگوی مسائل ما نیست. با این طرز نگاه ممکن است بخش‌هایی از جامعه‌ی ایرانی را شناخت، ولی نمی‌توان یک شناخت کم و بیش واقعی، کلی و تا حدی قابل قبول از تاریخ ایران ارائه داد. به همین سبب می‌اندیشیم کاش پژوهشگران ما به جای ایدئولوژی‌های وارداتی، از درون تاریخ ایران بر سر مسائل و مشکلات ما بیاندیشند. ما تفکر نکردیم اما در برابر، اندیشه‌ها و روش‌ها را گرفتیم و سعی کردیم بر پایه‌ی این اندیشه‌ها و روش‌ها، تاریخ ایران را تحلیل کنیم. این ما را به جایی نمی‌برد و از این طریق شناخت اساسی از تاریخ ما به دست نمی‌آید. ما باید تلاش کنیم تا مبنای تفکر ایرانی را در جامعه مان ایجاد کنیم و بنای اندیشیدن نسبت به تاریخ و فرهنگمان را بگذاریم تا روش‌های تازه‌ای را برای حل مشکلات تاریخی مان بدست آوریم. به عنوان نمونه شما اگر به "مشروطه‌ی ایرانی" نگاه کنید، می‌بینید که هیچ دیدگاه غربی بر آن حاکم نیست و برای نخستین بار یک ایرانی، خودش سعی کرده باشیوه‌ای خاص و با استفاده از یک متدولوژی که متکی بر یک زبان تاریخیست، رها از چارچوب‌های ایدئولوژیک، تاریخ را بازخوانی کند و این روش بازخواندن منابع با درک زبان تاریخی، خود به خود کمک کرد تا برای ما بسیاری از مفاهیم و پدیده‌های اجتماعی روشن شود. بنابراین ما باید از دستاوردهای فرهنگ غربی بهره بگیریم ولی به عنوان یک ایرانی باید خودمان تلاش کنیم تا بر سر تاریخ ایران، به عنوان یک ایرانی بیاندیشیم. من ۲۰ سال است که در جامعه‌ی انگلیس زندگی می‌کنم و پاره‌ای از منابع تاریخی و فرهنگی آنان را خوانده‌ام ولی باور بفرمائید، به هیچ وجه این صلاحیت را در خود نمی‌بینم که بتوانم درباره‌ی یک

مرحله‌ی تقلیل مفاهیم است. مرحله‌ی بعدی این است که آن مفاهیمی را که مبهم یا کم و زیاد و دست و پا شکسته فهمیدند، هنگامی که خواستند آن مفاهیم را برای جامعه مطرح کنند با دو استنباد مواجه شدند و به ناچار، آگاهانه و عمدی تقلیل دادند. من بحثم در مشروطه‌ی ایرانی بر همین اساس است که روشنفکران ایرانی از سرناچاری به تقلیل مفاهیم روی می‌آورند. این معنایش این نیست که ما این را نبینیم و بگوئیم چون روشنفکر ناگزیر می‌شد که چنین کاری بکند و پس چون ناچار بوده، بنابراین مشکلی نداریم. مشکل سر جای خود وجود دارد. چرا ناگزیر شده؟ باید ببینیم علت این چرایی چیست. آنگاه اگر فهمیم که دو سدّ سکندر به نام استبداد دینی و استبداد سیاسی مانع این پیشرفت هاست، شما باید نگاهتان را به طرف آن دو استبداد برگردانید. بنابراین در اینجا اصلاً بحث اخلاقی‌ای مطرح نیست.

با این نوع تقلیل‌ها، ما صورت مسائل را پاک می‌کردیم و با سرهم بندی، مسائل را بهم ربط می‌دادیم. همانگونه که در مشروطه‌ی ایرانی نوشته‌ام: «تطبیق دادن نظام و اصول مشروطیت با اصول و قوانین شرع و اصولاً ضرورت چنین کاری، سال‌ها پیش از اعلان مشروطیت، گریبان روشنفکران مشروطه‌خواه را از هر دو جناح، جناح آخوندی و غیر آخوندی گرفته بود. پس تلاش بزرگی آغاز شده بود که نشان دهد که آنچه در مشروطیت مطرح است نه تنها با اصول شرع و روح اسلام مخالفتی ندارد، بلکه اساس مشروطیت از درون اسلام و قواعد و ضوابط آن سربرکشیده است. خواننده‌ی نکته‌ی باب‌النبته توجه خواهد داشت که در آن دوره‌ی استبداد و در جامعه اسلامی آن زمان، مطرح کردن مسائل مربوط به مشروطیت، بدون در نظر گرفتن الزامات و امکانات حکومت استبدادی و جامعه‌ی اسلامی اگر نه غیرممکن، لاقلاً کار ساده‌ای نبود. به همین جهت بسیاری از مشروطه‌خواهان لائیک و غیر مذهبی هم ظاهراً از سر حُسن نیت و برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود و جانداختن هر چه سریعتر نظام پارلمانی مشروطیت، دست به نوعی "این‌همانی" یعنی مطابقت دادن اصول مشروطیت با اصول و قوانین شرع زدند.

با این همه، حسن نیت آنان و ضرورت‌های تاریخی یاد شده، نباید ما را از عواقب خطرناک چنین کاری که منجر به تقلیل دادن و حتی بدفهمی آن اصول می‌شد، غافل کند. امروز اگر مورخ تاریخ مشروطه تأثیر حاصل اجتماعی و سیاسی این نوع تقلیل دادن‌ها و کج فهمی‌ها و حتی قربانی کردن‌های غیراصولی اساسی‌ترین اصول مشروطیت را در آن دوره و در سیر حوادث و سرنوشت تاریخ ما، در نقد و تحلیل خود به جدّ مورد نظر و تجدید نظر قرار ندهد و به بررسی نگیرد، به درک درست تاریخ این دوره کمکی نکرده است.» (مشروطه ایرانی، صفحه ۳۰)

پس این برای من روشن است که آنها گرفتاری و مشکل دارند و این مطالب را نمی‌توانند در جامعه طرح کنند. پس آگاهانه مجبور به تقلیل می‌شوند. همانطور که گفتیم ما باید عوامل این تقلیل را دریابیم. ما اگر نتوانیم عوامل این تقلیل را نقد کنیم یا حاصل این تقلیل‌های اجباری را نفهمیم که چه مشکلاتی در جامعه ایجاد کرده‌اند، کار تاریخی‌ای انجام نداده‌ایم.

لقمان - یکی از موضوعاتی که شما وارد فضای روشنفکری ایران کرده‌اید، پرداختن به نقد تجدّد پیش از نقد سنت است. این تجدّد چه ویژگی‌هایی دارد که شما نقد آن را مقدم بر نقد سنت می‌دانید؟

آجودانی - همین بحثی که هم اکنون میان من و شما در جریان است، نشان می‌دهد که ما در دوران تجدّدمان از درون تجدّد غربی به نقد سنت‌مان نشستیم. در غرب این اتفاق به گونه‌ای دیگر رخ داد. یعنی از درون سنت جامعه‌ی غربی، کم‌کم تحولاتی رُخ داد که به نقد سنت‌مان پرداختند و راه را برای تجدّدشان گشودند. تجدّد برای غربیان امری درونیست چراکه از سنت‌شان بیرون آمده ولی در مورد ما این اتفاق به گونه‌ای دیگر رخ داد. ما ملتی بودیم که در یک جامعه‌ی سنتی دست و پا می‌زدیم که ناگاه مفاهیمی از بیرون بر ما بارید و ما نیز سعی کردیم از درون این مفاهیم جدید، سنت‌مان را نقد کنیم. تفاوت در اینجا است که ما از درون تجدّدمان خواستیم سنت‌مان را نقد کنیم و چون از درون ایدئولوژی‌های تجدّدی که بر ما وارد می‌شد، به نقد سنت نشستیم، دچار بدفهمی‌های بسیاری درباره‌ی سنت‌مان شدیم و نتوانستیم آن را درست بفهمیم. به باور من هنوز که هنوز است ما گرفتار این مصیبتیم و بسیاری از این بدفهمی‌هایی که درباره‌ی سنت‌مان داریم در همین تجدّدمان اتفاق افتاده است. گاه سنت را به اوج شکوه رساندیم و گاه به قهقرای مثلث. اینجا است که من می‌گویم باید این نگاه تکه تکه پاره به تاریخ ایران را مورد نقد قرار داد و باید تجدّد را نقد کرد تا راه به نقد سنت باز شود. فراموش نکنید که منظور من این نیست که سنت را نباید نقد کرد، بلکه حرف اساسی من این است که بدون نقد تجدّدمان، نمی‌توانیم به نقد اساسی

دوره از تاریخ این کشور اظهار نظر کنم.

لقمان - در "مشروطه ی ایرانی" شاهد یک ذهنیت دکارتی هستیم که تداوم اندیشه را در بستر تاریخ، مد نظر دارد و با این ذهنیت است که جنبش ۱۹۰۶ را به انقلاب ۱۹۷۹ پیوند می زند و این ذهنیت بسیار متأثر از تجربه های امروزی جامعه ی ایرانی است. چرا شما پایه ی تحلیل در مشروطه ی ایرانی را بر تداوم تاریخ معاصر ایران نهاده اید نه بر گسست تاریخی این دوره؟

آجدادی - آنچه در مشروطه ی ایرانی آمده بیانگر واقعیت های تاریخی ایران است و ربطی به دکارت ندارد. به باور من حتی طرح این مباحث آنهم به صورت آشفته و یکسو نگرانه در ایران گمراه کننده است. این مباحث در مغرب زمین، دارای مفاهیم بسط یافته و مشخصی است و دیدگاه های متفاوتی نیز در پیرامون آن وجود دارد. به عنوان مثال، خیلی ها در غرب معتقدند که مدرنیته مفهوم جدیدی نیست و برخاسته از میراث تفکرات مسیحی و یونانی است و حتی در مورد اندیشه های "کارل مارکس" نیز اشاره می کنند که غایت نگرانی ای که در اندیشه های مارکس در باره ی تاریخ و پیدایی جامعه ی بی طبقه ی کمونیستی مطرح شده با رستاخیز یا روز نجات جامعه ی جهانی در مسیحیت یکسان است. درباره ی آنچه شما پرسیدید، "کارل لویت" آلمانی (karl lowih) کتابی به نام "Meaning in History" به زبان انگلیسی منتشر کرده که بحث محوری او در این کتاب این است که تمام مباحث دوران جدید و مدنیت نوین برخاسته از فرهنگ مسیحی و یونانی است. او می گوید: تفکر مدرنیته بازتاب و استمرار آن چیزی است که در نهاد اصلی دیانت مسیحی وجود دارد. در تقابل اندیشه های کارل لویت که از استمرار تاریخ غرب سخن می گفت، افرادی آمدند و با نقد نظریات او، مسئله ی گسست تاریخی را مطرح کردند. آنان بیان کردند که مدرنیته یک پدیده ی خودبنیاد و اصیلی است که ربطی به معیارهای مسیحی و دیانتی تمدن غرب -انگونه که لویت ادعا می کند- ندارد و حاصل تحولات جدید جوامع بشری است. نمونه ی بارز این نوع نگرش، نگاه بلومبرگ (

Blumenberg) است، در کتاب معروف او با نام "مشروعیت عصر مدرن"، "The Legitimacy of the Modern" بعضی ها این بحث گسست را حتی درباره ی دوره ی متأخر مدرن، نسبت به دوره ی متقدم مدرن یا اوایل مدرنیته مطرح کرده اند. مثلاً مورخی به نام "Geoffrey Barraclough" نویسنده ی کتاب "An Introduction to the Contemporary History" مقدمه ای بر تاریخ معاصر) معتقد است که تاریخ تجدد معاصر غرب، مشخصات خاص خودش را دارد که آن را از سایر دوره های تاریخ تجدد غرب جدا می کند. یعنی او هم نگاهش متکی بر گسست است.

ببینید این بحث ها در ربط با تاریخ غرب، موضوعیت پیدا می کند. درباره ی سرزمین کهنسالای چون ایران با ان پیشینه ی تاریخی شگفت انگیز و پربارش که هنوز این گذشته ی تاریخی در گوشه های ذهن و ضمیر انسان ایرانی حضور دارد و بر معیارهای ذهنی، نحوه ی اندیشه و زندگی او تأثیر دارد، نمی توان به آسانی از گسست تاریخی سخن گفت.

طرفداران نظریه ی گسست در تاریخ ایران از دو گسست عمده ی تاریخی یاد می کنند، یکی آمدن اسلام به ایران و دیگری آمدن تجدد. هنگامی که اسلام به ایران آمد و پیروزی به دست آورد، با تغییر دین ایرانیان، بنیان آداب و رسوم و روابط انسان ایرانی را با دنیای پیرامونش دگرگون کرد. اما این، یک گسست کامل نبود، چراکه بلافاصله پس از استقرار اسلام، می بینیم که سنت دیوان، یعنی اداره ی دولت در ایران باستان دوباره در ایران اسلامی بازتولید شد، چراکه مسلمانان و خلفا مجبور شدند که این شیوه ی دیوانی را تقلید کنند و دوباره دفتر و دیوان به دست ایرانیان بازگشت. حتی در مسائل نظری نیز ایرانیان با تکیه بر اندیشه های ایران باستان نظریه ی پرداز دوران جدید شدند. این سخنی نیست که من امروز بخواهم برای شما بگویم. مثلاً "شیخ اشراق (سهروردی)" در یکی از نوشته های صریحاً بر یک نکته انگشت می گذارد و می گوید: چهار عارف ایرانی به نام های ابوالعباس قصاب آملی، بابزید بسطامی، خرقانی و حلاج میراث داران حکمت خسروانی ایران باستان اند در ایران اسلامی. یعنی سهروردی در آن

دوره، استمرار حکمت خسروانی ایران باستان را در استمرار اندیشه ی عرفانی در ایران پس از اسلام، بازشناسی و بازبایی می کند. بنابراین در دوره ی پس از اسلام بازتولید حکمت خسروانی ایران باستان در اندیشه ی عرفانی ایران پس از اسلام و دیگری اداره ی نظم سیاسی جامعه و ساختار دیوان که مشخصاً به معنای دولت به معنای سنتی به کار می رفت در ساختار دیوانی پس از اسلام، هر دو بازتابی اند از فرهنگ ایران باستان. پس به باور من در تاریخ ایران که بیشتر، تحولاتش درونی و دراز مدت است، ما شاهد استمرار فرهنگ گذشته هستیم. شاهد دیگر استقلال و ماندگاری زبان فارسی است در حوزه جهان اسلام. اگر دوره ی تجدد را نیز بررسی کنیم، می بینیم با اینکه تمام مفاهیم و بنیان های

نظری جدید از غرب وارد ایران شده، باز ما جای پای سنت را در جامعه ی ایران می بینیم. برای نمونه به پیدایی مفهوم ملت در معنای جدید آن نگاه کنید. ملت در مفهوم غربی از دولت جدا نیست. چراکه در مغرب زمین این دو مفهوم با هم شکل گرفته اند. اما برای ما که در فرهنگ اسلامی بعد از اسلامان، بین ملت (به معنای شریعت و پیروان شریعت اسلام) و دولت (به معنای سلطنت) اختلاف اساسی و عمیقی وجود داشته و این دو خود را دشمن یکدیگر و مخالف هم می دیدند، هنگامی که می خواهیم معنای جدید ملت را در ایران بازآفرینی کنیم، این دشمنی و ستیزه بین ملت - شریعت و پیروان شریعت - با سلطنت در معنای جدید ملت نیز بازسازی می شود. یعنی دوباره مفهوم جدیدی از ملت ارائه می دهیم که در این مفهوم نیز ملت می خواهد علیه دولت بایستد. منظور من این است که حتی در تجدد ما که آشکارا بسیاری از مفاهیم از غرب وارد جامعه ی ما شده، باز ذهنیت ایرانی این مفاهیم را بر اساس سنت های خودش تغییر شکل می دهد.

خلاصه اینکه نمی توان درباره ی کشورهای تاریخی با سنت کهنسال از گسست به معنای واقعی کلمه یاد کرد. هر جا که اتفاق مهمی در تاریخ ایران افتاده ما باز استمرار این تاریخ کهنسال را می بینیم. بیشتر متون تاریخی که پس از اسلام نوشته شده دربردارنده ی استمرار مفهومی از ایران چه به معنای فرهنگی آن و چه در معنای سیاسی اش است که این مفهوم بازآفرینی می شود و در این متون حضور مسلط دارد. به این دلایل است که می گویم در تاریخ ایران نمی توانیم الگوهای غربی را بگیریم و آن را به تاریخ و فرهنگ ایران بسط دهیم. چنین برخوردی به اعتقاد من شیوه ی برخورد اصولی با تاریخ ایران نیست. ما باید به تاریخمان از درون نگاه کنیم، نه با دیدگاه های نظری ای که متعلق به تاریخ غرب و تاریخ مدنیت دیگری است.

لقمان - اما اگر به فلسفه ی زرتشت و اسلام و برداشت این دو از خدا و جهان بنگریم، می بینیم این دو اندیشه چندان نزدیکی باهم ندارند. آیا آنچه شما بر پایه ی استمرار تاریخی گفتید تنها به الیت ها و نخبگان جامعه محدود نمی شود؟ آیا این امر قابل تعمیم به مردم عادی نیز هست؟

آجدادی - هنگامی که اسلام وارد ایران شد، همانگونه که شما اشاره کردید یک دیانت جدایی است که روابط اجتماعی ما و اصلاً نگاه ما را به انسان دگرگون کرد. با این همه در سیر تاریخ این گسست کاملاً بنیادین نیست. چراکه اسلام با اسلام شبه جزیره ی عربستان متفاوت است. حتی تشیعی که ما از میان مذاهب مختلف اسلامی از آن حمایت می کنیم، در بنیان های نظری با ساختار ذهنیت ایرانی هماهنگی بیشتری دارد. درست است که گسستی با ورود اسلام به ایران ایجاد شد، ولی این گسست به معنای این نیست که مبانی اساسی فرهنگ ما به کل و از بیخ و بنیاد تغییر کرده. این را از یاد نبرید که ما در همه ی دوره ی اسلامی، باز ایرانی باقی ماندیم. با زبان فارسی از زبان عربی و با مذهب تشیعی از جامعه ی سنی خود را جدا کردیم. بنابراین این استمرار را در اشکال مختلف می توان دید. مسئله ی اسلام و تجدد، گسست واضحی است اما اگر از درون به این گسست ها نگاه کنیم باز می بینیم که جامعه ی ایران به علت داشتن تاریخ و فرهنگ دیرپا و غنی ای که پشت سرش بود، عناصر اصلی فرهنگش را به نوعی دیگر بازتولید کرد. به این موضوع نباید نگاه ارزشی داشت، خیلی وقت ها ممکن است این امر به ضرر ما تمام شده باشد. مثلاً نگاه کنید به همین سیر مفهوم ملت در دوران تجددمان. در این عصر تجدد ۱۷۰-۸۰ سالی که در آن زیست می کنیم نیز نوعی استمرار مشاهده می شود. چراکه ما هنوز در جایی ایستاده ایم که جامعه ی ما در پی رسیدن به خواست های دوران مشروطه است. ما در ایران امروز، همچنان خواهان دولت ملی هستیم. دولت ملی ای که ملت ایران را نمایندگی کند و ملت ایران در سرنوشت سیاسی خود نقش داشته باشد. ما هنوز به دنبال آزادی های سیاسی و اجتماعی و آزادی مطبوعات، دادگستری مستقل و ... هستیم، اینها همه بیانگر یک استمرار در تاریخ ماست. بنابراین این تجربه ی مدرنیته همچنان با ماست.

گفت و شنودی با جوانانی از درون داریوش همایون

پرسش‌های زیر را گروهی از دوستان جوان ساکن ایران تهیه و تنظیم کرده‌اند.
* ایستادگی آقایان موسوی و کروبی در کنار بدنه‌ی جنبش سبز؛ سخنان اخیر آقای موسوی در رابطه با گسترش مطالبات جنبش سبز، حمایت از چندصدایی این حرکت و تاکید بر این که: «قانون اساسی وحی منزل نیست و در آینده مردم به تناسب وضعیت خود و تغییراتی که در جهان رخ می‌دهد، حق تغییرش را دارند.» سخنان آقای کروبی در باره‌ی زنده و پویا بودن جنبش سبز ایران؛ درخواست آقایان موسوی و کروبی برای دریافت مجوز و برپایی تظاهرات در سالگرد ۲۲ خرداد؛ شور تازه‌ای در فضای جنبش سبز در داخل کشور ایجاد کرده است و شماری از هواداران و شبکه‌های اجتماعی حامی جنبش سبز آمادگی خود را برای برگزاری مراسمی در این روز اعلام کرده‌اند و رسانه‌های دولتی نیز از خیزش موج دوم «فتنه» خبر داده‌اند. به این ترتیب فضای سیاسی و اجتماعی کشور علائمی مبنی بر بروز یک التهاب و تنش سیاسی-نظامی را از خود نشان می‌دهد.

ما تقریباً تردید نداریم که بیست و دوم خرداد فضای کشور بسته‌تر و نظامی‌تر از بیست و دوم بهمن خواهد شد.

در چنین شرایطی آیا جنبش سبز می‌باید نیرومندتر به میدان آمدن خود را در گزینه یا گزینه‌هایی خارج از سلاح خیابان - که می‌تواند مانند بیست و دوم بهمن امسال توان برابری با کنترل رژیم داشته باشد- بیابد؟ استراتژی جنبش سبز در چنین مرحله‌ای چه می‌تواند باشد؟

داریوش همایون - می‌باید دید که جنبش سبز در شرایط تهدید آمیز کنونی چه می‌تواند بکند؟ با تهیه‌هایی که رژیم دیده است و هزینه‌های بی‌حسابی که می‌کند نمی‌توان انتظار معجزه داشت. همین اندازه که جنبش سبز به هر ترتیب نشان دهد که زنده است و ضربات حکومت را تاب آورده پیروزی بزرگی خواهد بود. اعلام‌های سران راه سبز امید و دلگرمی دادن‌ها به مردمی که تیغ تیز رژیم را بر گردن خود احساس می‌کنند در همین جهت است. جنبش از پای درآمدنی نیست.

درست است که همه چیز را نمی‌باید در تظاهرات خیابانی خلاصه کرد ولی رها کردن خیابان در چنان روزی شکستی خواهد بود و همه نشانه‌ها خبر از عزم استوار کوشندگان جنبش سبز می‌دهد. مردم در روز 22 خرداد و به قول رسانه‌های دولتی، خیزش موج دوم فتنه، آنچه بتوانند خواهند کرد. اگر هم 23 خرداد 1388 تکرار کردنی نباشد که نیست، نمی‌باید دلسرد شد. آن روز جنبش مردمی در اندازه‌های خود بزرگ بود و قدرت‌ش را از صفوف میلیونی گرفت. امروز جنبش سبز در ژرفای خود بزرگست و قدرت‌ش را از آرمان و جهان بینی و راه حل جایگزین سرتاسر این رژیم و فرهنگی که پشت سر آنست می‌گیرد.

یک سال پیش چنین خط‌نمایی میان ایران دیروز و ایران فردا کشیده شده بود. سی ساله جمهوری اسلامی و صد ساله پیش از آن میدان یک پیکار همه سویه فرهنگی بود که در نبرد‌های بی‌شمار در همه جبهه‌ها جنگیده شد. این پیکار هنوز به پایان نرسیده است و در این مراحل پایانی سخت‌تر از همیشه است ولی به لطف جنبش سبز هم، در مسیر درست افتاده است و هم مقاومت ناپذیرتر شده. جنبش می‌تواند به خود ببالد که سرانجام جامعه‌ای سرگردان میان یک فرهنگ مرگ‌اندیش ولی غرق در پلیدی یک زندگانی حیوانی، و یک فرهنگ سرزنده‌ی نو جو را دارد به راهی می‌اندازد که دیگران پنج سده است برای مانند‌های ما کوبیده‌اند. هیچ دوره‌ای مانند این یک ساله حقیقت رژیم اسلامی را به توده‌های مردم نشان نداده است. دار و دسته‌خامنه‌ای و احمدی‌نژاد در برابر چالش سبز ناگزیر شدند هر ظاهر سازی را کنار بگذارند. (یک تصویر باریک بینانه، اگرچه اندکی کاریکاتور وار روحیه و فرهنگ غالب این تیپ انسانی را که با جمهوری اسلامی بر آمده است در "حاجی آقا"ی صادق هدایت می‌توان یافت؛ می‌باید این داستان فراموش شده را باز انتشار داد).

* اعدام پنج هموطن جوان کرد در آستانه‌ی ماه خرداد، مانند اعدام دو هموطن جوان در آستانه‌ی بیست و دوم بهمن، با تایید برخی مقامات دولتی و اعتراض کلیه‌ی احزاب و گروه‌های سیاسی، فرهنگی، حقوق بشری ایران و جهان رو به روشد. آقای موسوی نیز مانند بار پیش اعدام این هموطنان را محکوم کردند و دادستان تهران ضمن دفاع از احکام اعدام، حمایت آقای موسوی از اعدام‌شدگان را "جرم" خواند.

آقای موسوی می‌گویند: «باید قدرت سازندگی ما از تخریب دشمن پیشی

بگیرد.» در جنبش سبز بحث تصاحب قدرت، فرع بر هدف اصلی است؛ هدف جنبش سبز، متحول کردن جامعه و رسیدن به جامعه‌ای مطلوب و در خور ایرانیان است. ما به فکر مصالح و منافع ملی هستیم. باید ایجاد جامعه‌ی مدنی به هم پیوسته با استفاده از تمامی امکانات موجود در کشور را پی گرفت.» ما نه اسلحه داریم و نه می‌خواهیم اسلحه داشته باشیم. ما نه شمشیر داریم و نه می‌خواهیم شمشیر داشته باشیم. کار تروریستی را نیز محکوم می‌کنیم. ما با کلام به میدان آمده‌ایم. با این جمله‌ی "رای من کجاست؟"

برخی تحلیلگران سیاسی خارج از کشور معتقدند آقای موسوی بیشتر به یک راهگشا یا سخنگوی اخلاقی- فلسفی می‌مانند تا یک راهبر سیاسی؛ می‌گویند سیاست در نهایت برای دستیابی به قدرت است و آقای موسوی و راه سبز امید بیشتر به یک مخالف و معترض مطالبه محور همانند بدنه‌ی جنبش سبز می‌مانند تا یک راهبر سیاستگر.

شما فکر می‌کنید یا انتظار دارید راه سبز امید چگونه از جامعه‌ی مخالف و معترض در آید و به مسنولیت تاریخی خود برای جایگزینی آنچه در حکومت اسلامی می‌گذرد بپردازد؟

د.ه. این کلیشه‌ی سیاست برای دستیابی به قدرت است، برآزنده همین جمهوری اسلامی است. مگر برای این دار و دسته سیاست جز قدرت معنی دیگری دارد؟ هدف سیاست به قول ارسطو که نخستین بار به موضوع پرداخت و هنوز بهتر از او نمی‌توان نشان داد، زندگی در فضیلت است، به زبان امروزی، ساختن جامعه‌ی چنانکه مردمان نه به یاری معایب بلکه فضیلت‌های خود زندگی کنند. اگر موسوی در سلوک خود به آن گفتاورد‌ها رسیده است می‌باید بار دیگر کلاه‌ها را برای جنبش سبز از سر برداشت. سلوک موسوی سلوک جامعه ایرانی است، آن بخش فزاینده جامعه که دارد این کشور را از گل زار فرهنگ و سیاسی که تنها به قدرت و ثروت، آن هم به صورت زور گویی و فساد می‌اندیشد، بدر می‌آورد. (اگر درست یادم باشد جنتی بود که در یک لحظه راست گویی، اعلام داشت "روحانیت به دو چیز علاقه دارد، حاکمیت و اقتصاد").

اما از این دگرگونی فرخنده در رهبر راه سبز امید، که کم کم می‌تواند راهبر جنبش سبز نیز بشود گذشته - راهبر که دوستان بجای رهبر بکار برده‌اند بسیار پر معنی و هوشمندانه است - یک ملاحظه عملی هم هست. موسوی ضرورت را به فضیلت در آورده است. او تا این رژیم هست نمی‌تواند به قدرت بیندیشد. سراسر دستگاه جمهوری اسلامی برای جلوگیری از دستیابی او به قدرت بسیج شده است. چه بهتر که به کار بهتری که از او بر می‌آید بپردازد. خامنه‌شید از ایران چند ماه پیش گویی به این روز‌ها نظر داشتند. اشاره‌ام به نوشته‌ای است در این باره که اگر احمدی نژاد انتخابات را نمی‌زدید و موسوی رئیس جمهوری شده بود ما کجا می‌بودیم: موسوی یک خاتمی دیگر شاید کمی بهتر، در خدمت رژیم می‌شد و جنبش سبزی در کار نمی‌بود.

راه سبز امید به ویژه این گونه که با جنبش همزیان تر می‌شود جایگزین جمهوری اسلامی و نه تنها ساختار قدرت آن شده است. فراموش نباید کرد که نفس جایگزینی، مطالبه است - خواستن و دنبال کردن آنچه بهتر از وضع موجود انگاشته می‌شود.

* لیست محکومین به اعدام نام 16 هموطن کرد دیگر در رخود دارد. آیا دولت جمهوری اسلامی می‌خواهد برای انحراف آذهان عمومی به مسائل قومی دامن بزند و ستیز مدنی کنونی را به سوی دیگر بکشاند؟

د.ه. این رژیم اگر از جنگ نمی‌ترسید برای انحراف افکار عمومی تا آنجا می‌رفت. تردید نیست که عمداً می‌کوشند کرد‌ها را برانگیزند و چنان به نا آرامی‌ها دامن بزنند که مردم به ساقفه میهن دوستی و دفاع از ایران به این جماعت دشمن ایران و ایرانی روی آورند. انگشت خونین رژیم بیهوده کرد‌ها را نشانده نگرفته است. کردان سی سال است از جوشش ناپستاده‌اند و در آنجا بر خلاف بلوچستان نمی‌توان سرکوبگری رژیم را به نام مبارزه با قاچاق جلوه داد. مردم کردستان یک مبارزه سیاسی تمام عیار را بر رژیم تحمیل کرده‌اند و اکنون بهای آن را با دلآوری استثنائی، بیشتر و بیشتر می‌پردازند.

حکومت اسلامی می‌خواست با اعدام پنج جوان کرد به یک تیر دو نشانه بزند و در آستانه نخستین سالگرد 22 خرداد مردم را در هر جا بترساند اما آن تیر پس آتش backfire کرده است. مرگ دلیرانه جوانانی که حاضر نشدند از خامنه‌ای بخشایش بخواهند به مردم بیشتر جرئت داده است. اعدامی دیگری، باز یک جوان کرد، اعلام کرد که می‌خواهد ششمین باشد. از این مهم‌تر آن آدمکشی

د. ه. تحریم اقتصادی و برنامه اتمی جمهوری اسلامی بزرگ ترین نمایشگاه عوامفریبی و سیاست بازی نیرو های مخالف در بیرون بوده است. عموم اظهار نظر ها آشکارا برای ثبت در پرونده است و بس. پاره ای نیز بقایای غرب ستیزی و امریکا ستیزی بی چون و چرای روشنفکران چپ به تعبیر اروپائی و لیبرال به تعریف امریکائی را در خود دارد که دهه ها به شیفتگی کمونیسم انجامید و سی سالی است پوشیده و نه چندان پوشیده به همدلی با تروریسم جهادی، همان اسلامی، رسیده است.

در این مسئله، ما - صرفنظر از احساسات و باور های خود - با سه گزینه روبروئیم و بس. یا پذیرفتن جمهوری اسلامی با بمب اتمی، یا حمله نظامی به ایران، و یا تحریم های اقتصادی کمرشکن. باز صرفنظر از آنچه ما خواهیم یا نخواهیم زیرا کسی از ما نمی پرسد، گزینه اول برای دست کم غرب، و روسیه نیز، منطقی است - نخواهند گذاشت. حالا حق دارند یا ندارند و چرا دیگران دارند و ما نمی باید داشته باشیم سخنانی است که برای دل خود می گوئیم. (به نظر می رسد شمار هر چه بیشتری از ایرانیان در می یابند که پوشش سلاح های اتمی تنها برای نیرومند و ماندگار کردن رژیم است). گزینش ما، اگر صرفاً نخواهیم اعلامیه ای داده یا مصاحبه ای کرده باشیم، میان بمب های بتن شکن و تحریم های کمرشکن است. من تحریم ها را ترجیح می دهم، نه برای آنکه رژیم را از هم بپاشاند بلکه درست برای آنکه کشور ما با گزینه دیگر از هم ننگسلد. از این گذشته بسیار احتمال دارد که تحریم جمهوری اسلامی را بر سر عقل بیاورد. هم اکنون نیز رژیم به دست و پا افتاده است و شاید پس از معامله بی پایه با ترکیه و برزیل وارد مذاکره جدی با طرف های اصلی شود. اما موضوع دود تصور نمی کنم برای مردمی که حاضرند سر خود را بدهند چندان تازگی داشته باشد. مدت هاست که چشمان هم میهنان ما اگر زیر پرده اشک نباشد پشت پرده دود است. یک "گزینه" دیگر که از همه پرونده پسند تر است پیشنهاد به غرب است که با کمک به مبارزه مردم ایران و تغییر رژیم مسئله را حل کنند (فوریت مشکل اتمی چندان است که از آن با اصطلاح تیک تیک ساعت یاد می کنند).

سخنان بیرونیان اگر دل رژیم اسلامی را به پشتیبانی حتما مخالفان، از موضع آشتی ناپذیر خود گرم نکند؛ و اگر با قرار دادن تحریم پیش از بمب، مسئولیت بحران و مخاطرات احتمالی را از جمهوری اسلامی (تحریم شده) به امریکا و غرب (تحریم کننده) نیندازد اهمیتی ندارد. اما اگر می خواهیم جلو آسیب را بگیریم می باید مردم را از واقعیت ها بیباگانیم نه آنکه به توهم ها دامن بزنیم.



دیوار های میان جنبش سبز با بخش دیگری از جامعه ایرانی را فرو ریخت. پس از روز کارگر که چرخشگاه دیگری در فرایند در آوردن جنبش سبز به یک مخالف جدی و جایگزین نظام سیاسی مذهبی بود اکنون مردم کردستان در پشتیبانی و همدردی ایرانیان دیگر یکدلی و صمیمیتی احساس می کنند که در گذشته هم بود و همیشه بود (انسان مگر می تواند ایرانی ناسیونالیست باشد و کردان یا آذری ها را با آن همه حق که به گردن ایران دارند دوست نداشته باشد؟) ولی ابراز نمی شد. یک دگرگونی استراتژیک - تا آنجا که به نقش کردان و بسیاری اقوام ایرانی دیگر در جنبش سبز ارتباط دارد - دارد روی می دهد که می باید دنبالش را در چهارچوبی گشاده تر از منافع و ملاحظات حزبی گرفت.

* شما در تازه ترین نوشته تان می گوئید: «نسل جوان تر جامعه ایرانی برای یافتن جانی در زیر آفتاب تلاش نمی کند - چنان که در هر جامعه دیگری هست. جوانان با همه بیشماری خود که تا دو سوم جمعیت را در بر می گیرد با خطر نیستی روبرویند. این نیستی برای گروهی تا همان سرنوشت سهرابها می کشد ولی برای آن ده ها میلیون به معنی خاموشی و رکود و ماندن در گنداب بسیجی - جمکرانی است؛ در سطح فیضیه برای توده و مکتب حقانی برای "سرامدان"، احمدی نژادها و رادانها و کردانها سرمشق های والائی، و سردار محصولی ها قله های دستاورد انسانی.

جوان ایرانی اگر به درستی آینده ای را که ساده زیستان احمدی نژادی به راهنمایی مصباح یزدی ها برایش تدارک دیده اند درنیابد و فراتر از کشاکش های ناگزیر روزانه را نبیند جنگ تمام عیاری را که بر او تحمیل کرده اند نخواهد برد. رژیم این جنگ را بسیار جدی گرفته است.»

بسیاری از ما جوانان ساکن ایران، دچار چنان گسست فرهنگی بنیادینی از سیستم حاکم بر ایران شده ایم که بحث ها و نوشته ها و گفتگوهایمان کاملاً از آنان جدا و در سطحی دیگر نگاه داشته ایم، یعنی امکان تبادل اندیشه، گفتگو، و حتی مبارزه ی فرهنگی با آنان نمانده است.

این از دست رفتن ارتباط و بی توجهی کامل به مخالف از سوی ما که بیشتر ناشی از عدم امکان تحمل حضور این رژیم به معنایی بسیار عمیق تر از مخالفت یا مبارزه ی سیاسی است، چگونه باید «فراتر از کشاکش های ناگزیر روزانه»، رود و جنگ جدی و تمام عیار رژیم را ببرد؟

د. ه. جوانان ایران در تجربه دیاسپورای ایرانی - بخش بسار بزرگ تر آن - انباز شده اند. ما نیز به بیزاری از این نوع انسانی، از این شیوه زندگی، از این نگاه به جهان رسیده ایم. چگونه می توان در چنین عصری که یک نمونه، یاخته زنده را در آزمایشگاه ترکیب کرده اند - نخستین گام در آفرینش سنتتیک - بی چندی از بیزاری به مانند های رحیم مشائی نا همان جنئی نگریست؟ ما نیز هیچ همانندی با آنها حس نمی کنیم ولی مبارزه و مخالفت "حتماً مبارزه فرهنگی با آنان (در عین اینکه نمی خواهیم خون از بینی شان بیاید) بر جای خود هست و نمی باید فرو گذاشته شود.

کشاکش های ناگزیر روزانه در اوضاع و احوال گاه ناممکن ایران نیز هست و بیستر هم خواهد شد ولی به ویژه جوانان در ایران نمی توانند منظره بزرگ تر را فراموش کنند. منظره بزرگ تر همانا "جنگ جدی و تمام عیار"ی است که رژیم بر آنان تحمیل کرده است و آگاهی نخستین و مهم ترین جبهه آن به شمار می رود. جوانان نمی باید نسل پس از خود را به ماشین نادانی و بی خبری رژیم تسلیم کنند. آن گسست فرهنگی می باید منتقل شود و جوانان بیش از هر گروه سنی دیگر می توانند بر نوجوانان تاثیر بگذارند. چنانکه موسوی گفت ما سلاحی جز آگاهی نداریم - همان آگاهی که خانم مهتاب از ایران در همان نخستین هفته ها نامش را بر جنبش سبز گذاشتند: انقلاب آگاهی.

* بی ثباتی اقتصادی و سیاسی حاصل از تحریم های اقتصادی سنگین و درازمدت همچنان که به از هم پاشیدن حکومت کمک می کند، می تواند به از هم گسیختن کشور نیز بینجامد.

جنبش سبز در یک پیکار متمدن ده ماهه توانسته است در برابر یک رژیم سرکوبگر بایستد، به خشونت آلوده نشود و اندیشه پایداری کشور ایران و سربلندی ملت ایران را برتر از خواست فروکشاندن حکومت بنشانند.

برخورد درست با مسئله تحریم اقتصادی - که روز به روز جدی تر می شود - چگونه باید باشد تا به چندپاره شدن جنبش نیجامد، آسیب های متوجه کشور را به کمترین ممکن برساند و همزمان از وضع موجود ناخواسته بیشترین بهره برداری را بر ضد رژیم بکند؟

گفت‌وگو با شهریار مندنی‌پور پیرامون «سانسور یک داستان عاشقانه‌ی ایرانی» و داستان کوتاه «نگو کثافت، بنویس ...»

ادبیات ایران با همه‌ی زخم‌هایش هنوز زنده است دفتر خاک



شهریار مندنی‌پور، متولد ۱۳۳۵ در شیراز از نویسندگان مطرح ایران است. هر اثری که تاکنون از مندنی‌پور منتشر شده، از برخی لحاظ، در زمان خودش یک حادثه‌ی ادبی بوده است. نخستین مجموعه داستانش، «سایه‌های غار» را که در سال ۱۳۶۸ منتشر کرد، زنده یاد گلشیری با شوق و ذوق این کتاب را در آن سال که کمتر کتاب قابل تأملی منتشر می‌شد به دوست و آشنا توصیه می‌کرد. «دل‌دل‌دلی» رمانی در دو جلد پیرامون جنگ از مهم‌ترین رمان‌هایی است که پس از انقلاب در ایران منتشر شده است.

شهریار مندنی‌پور مدتی سردبیری نشریه‌ی ادبی «عصر پنجشنبه» را نیز به عهده داشت. این نشریه اما مانند بسیاری از نشریات ادبی مستقل در محاق توقیف افتاد. مندنی‌پور در سال ۲۰۰۶ م بورسیه‌ای گرفت و به آمریکا رفت. سال گذشته مهم‌ترین رمان او «سانسور یک داستان عاشقانه‌ی ایرانی» در نیویورک با ترجمه‌ی سارا خلیلی توسط انتشارات کنایف در سیصد هزار نسخه منتشر شد. این رمان که به زبان‌های مختلف از جمله به ایتالیایی، کرده‌ای، آلمانی و هلندی ترجمه شده است، به رابطه‌ی عاشقانه یک دختر و پسر جوان به نام دارا و سارا می‌پردازد که به دلیل سختگیری‌های مترسورین ناکام می‌ماند. اما این همه‌ی داستان نیست: نویسنده‌ای که داستان سارا و دارا را روایت می‌کند با کارمند اداری ممیزی بر سر برخی کلمات «مورددار» مشکل پیدا می‌کند. در واقع این داستان، دو داستان است: یک داستان عاشقانه و داستان درگیری یک نویسنده‌ی ایرانی با ممیزش. دفتر خاک با آقای شهریار مندنی‌پور درباره‌ی این رمان و داستان کوتاهی از همین نویسنده که با نام «نگو کثافت بنویس» در نشریه‌ی باران منتشر شده بود و در دفتر خاک نیز در فرصتی دیگر منتشر خواهد شد، مصاحبه‌ای ادبی کرده است که اکنون از نظر خوانندگان می‌گذرد. به زودی فصلی از «سانسور یک داستان عاشقانه» در همین صفحات منتشر می‌شود. هم‌زمان در بخش «پرسه در متن» نیز دو نقد درباره‌ی این داستان منتشر می‌گردد.

شهریار مندنی‌پور به عنوان نویسنده‌ی مهمان در دانشگاه هاروارد تدریس می‌کند.

آقای مندنی‌پور! معمولاً از قتل‌های زنجیره‌ای که در یک جامعه اتفاق می‌افتد، می‌توانیم به وضع روحی آن جامعه پی ببریم. راولی داستان زیبایی که از شما تحت عنوان «نگو کثافت بنویس» به تازگی در نشریه‌ی باران (سوند) منتشر شده، و در سال‌های بعد از جنگ اتفاق می‌افتد یک قاتل زنجیره‌ای است. قتل‌های زنجیره‌ای معلول خیلی عوامل می‌توانند باشند ولی خب ویرانی‌های روانی جنگ، کم‌قدر شدن جان انسان‌ها و سرکوب ایدئولوژیک در آن نقش مهم‌تری دارند. سانسور را هم از یاد نبریم. ما ایرانی‌ها کمبود مدارا داریم. قتل یک دگر اندیش، قتل کسی که چون قاتل نمی‌اندیشد و زندگی نمی‌کند، یک طورهایی سانسور فیزیکی است، که یکی از ریشه‌هایش از کود سانسور قرن‌ها غذا می‌گیرد.

در جامعه‌های بسته شرایطی پیش می‌آید که انسان آدم‌ها تبدیل به شیء می‌شود. از نگاه یک رییس دولتی، یک سانسورچی، یک کارمند، یک مأمور اطلاعاتی، یک پلیس، سرباز، روحانی و ... در این شرایط دیگر وجود انسانی‌مان به چشم و حس نمی‌آیند. تبدیل می‌شود به مورد: مورد مورددار. وقتی تبدیل به شیء شدیم دیگر شکنندگی‌مان، له کردن‌مان، و حذف کردن‌مان خیلی برای آنها سخت نخواهد بود.

یعنی داستان شما مستند است؟

نه. من نمی‌خواستم یک داستان مثلاً مستند بنویسم. خواسته‌ام شخصیتی را بسازم که کسانی را می‌کشد و دارند مجبورش می‌کنند که اعتراف کند. می‌خواستم داستان این مرد را بنویسم و پارادوکس چنین ماجرای را، بی‌طرف و با تلاش درک وی. محور بازرجویی بر این سوال استوار است که چرا می‌کشتی و بر اساس چه ملاک‌هایی این افراد را انتخاب می‌کردی. یک مرد فرزانه که از مردم گله می‌کند چرا ربا می‌ورزید، در کوچه و خیابان داد می‌زند تا کی می‌خواهید دورویی را ادامه بدهید، یک معلم که برای به دست آوردن خرج خانواده‌اش شب‌ها در خانه‌اش نجاری می‌کند، یک قاضی شریف که دیدن خودسوزی یک زن ویرانش کرده و ...

راوی این داستان یک طورهایی برخلاف قاتلین قتل‌های زنجیره‌ای کار کرده (اگر چه حاصل کارش با قتل‌های زنجیره‌ای فرقی ندارد.) به هر حال در تمام داستان سعی می‌کند به شیوه‌ی خودش دلیلش را توضیح بدهد.

بله. دقیقاً به شیوه‌ی خودش کارش را پیش می‌برد. روزنامه‌ها به او لقب «افعی شب» داده‌اند و با بازجوهایش در یک کشش و کوشش مرگبار فرار دارد.

داستان در واقع در برگی بازرجویی او اتفاق می‌افتد. «افعی شب» برخی وقایع را روایت می‌کند و برخی حقایق را مسکوت می‌گذارد که بعد به شکل واگویی‌های درونی، آنها را با خواننده در میان بگذارد. در تازه‌ترین رمان‌تان «سانسور یک داستان عاشقانه‌ی ایرانی» هم چنین کشش و کوششی میان نویسنده و ممیز اداری کتاب اتفاق می‌افتد. در هر دو این داستان‌ها، راولی کلمه‌ای در کنار کلمه‌ی دیگر می‌گذارد و در نهایت جهان خودش را در یک جهان‌بینی ارسطویی - افلاطونی می‌آفریند. آیا شما واقعاً باور دارید که با تسلط بر کلمه و با تغییر دادن‌های جزئی در کار آفرینش می‌توانیم واقعیت‌های سخت را تحمل‌پذیر کنیم؟

ادبیات در واقع واقعیت سخت و تلخ را تحمل‌ناپذیر می‌کند. به نظر همیشه، برای هر کدام از ما، واقعیت باید تحمل‌ناپذیر باشد، در غیر این صورت هیچ تغییری در دنیای انسان رخ نمی‌دهد. اگر آزار واقعیت بر روحمان نباشد، اگر خار واقعیت دایم توی چشممان نباشد، تکانی به خودمان نمی‌دهیم، از پبله‌ی عاقبت‌طلبی در نمی‌آییم. نتیجه‌اش هم مثلاً می‌شود آن دیگ شایع و آشنای ایرانی که اگر برای ما نمی‌جوشد می‌خواهیم که سر سگ در آن بجوشد.

تحمل‌ناپذیر کردن واقعیت‌های غیرانسانی و زشت یکی از کار و بارهای ادبیات است. اما به گمانم با ساز و کار خودش یعنی ادبیت. با زیبایی ادبیت زشتی‌ها و پلشتی‌های زجر، اندوه انسانی، اسارت انسان به رخ کشیده می‌شوند و شادکامی و فخرهای انسانی هم. با این وجود نباید هم از ادبیات توقعی بیشتر از توانایی‌هایش داشته باشیم. نباید شعارهای ناممکن سانتیمانتال به آن بچسبانیم که مثلاً ادبیات می‌تواند جهان را تغییر بدهد. نه، ادبیات فقط یکی از قدرت‌های انسانی است برای تغییر واقعیت تاریک و حرکت به سوی حقیقت. همان حقیقتی که هر چه بیشتر از آن تعریف به دست بدهیم، گسترده‌تر و دورتر هم می‌شود.

با زیبایی یک داستان، با استواری آن بر سبک و هنر ادبیات، کلمات آن کلمات دروغ، ریا، مردم فریبی، اعدام، فقر، بی‌سوادی، غارت و ... را بی‌آبرو می‌کنند، به کلمات عشق و انسان و آزادی و درخت و پنجره و ... اعتماد به نفس برای بقاء می‌دهند و از همه‌ی این‌ها آشنادایی می‌کنند.

شما از ادبیات واقع‌گرا یا به اصطلاح رئالیستی صحبت می‌کنید؟

در زمین ادبیات، یا به عبارت دیگر در دنیای واقعیت داستانی رخ می‌دهد، نه در واقعیت عینی و نه در یک گزارش ستون حوادث و نه از نوع ریالیزم بدوی. واقعیت داستانی داستان نو منظورم است.

از مشخصات قاتل داستان‌تان برای‌مان بگوئید و تفاوت او با قاتلان و آمران قتل‌های زنجیره‌ای.

قاتل در داستان «نگو کثافت بنویس!» نه از نوع آن قاتلی است که در مشهد فاحشه‌های بی‌پناه را می‌کشد و نه از نوع «سعید امامی». او حتی افعی شب هم نیست. نگاه سادولوچانه‌ی روزنامه‌های زرد این لقب را به او داده‌اند. او دلایل پیچیده و خاص خودش را دارد. اگر داستان درست کار کرده باشد، شاید استعاره‌ی اینها هم بتواند باشد.

اصطلاح جهان‌بینی ارسطویی - افلاطونی را حداقل برای رمان «سانسور یک داستان عاشقانه ایرانی» بحث‌انگیز می‌دانم. در «کتاب ارواح شهرزاد» سعی کرده‌ام نظرم را درباره‌ی ادبیات بنویسم. این که ادبیات: در واقع تبدیل کردن جهان واقعی به کلمات است، آن هم نه فقط با تقلید از زبان روزمره که با تلاش برای ساختن زبان خاص خود و زبانی متمایز (با گوشه‌چشمی به نظریه‌ی تمایز و همچنین بحث عدم وصال نشانه‌ها به مصداق‌ها). در «سانسور یک داستان عاشقانه ایرانی» خواسته‌ام یک داستان عاشقانه و داستان سانسور شدن آن را بنویسم. همین. (به نظر من تا حالا در یک سری مقاله و در گفت و واگفت‌هایی

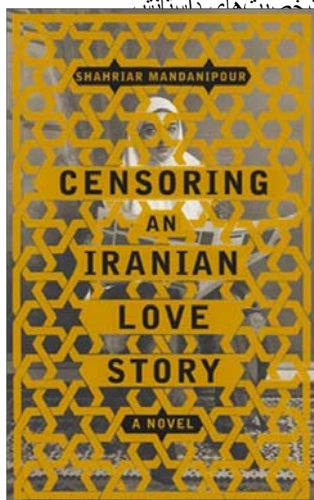
سانسور در هر حال و به هر شکلش ویرانکننده است. تکرار می‌کنم که آدم‌ها را مسخ می‌کند. نه فقط هنرمندان را که حتا افراد آن طرف خط را. این گونه افراد یک موقع چشمشان باز می‌شود و می‌بینند که گناه توفیق ده‌ها نشریه یا قتل و قتل‌هایی برگردنشان است و دیگر نمی‌توانند آن جان‌های گرفته شده را برگردانند. در مورد آن عده‌ای که گمان می‌کنند سانسور به شکوفایی ادبیات ایران کمک کرده، باید عرض کنم که اولاً فراموش نکنیم که این افراد در ایران در شرایط سختی زندگی می‌کنند و می‌نویسند. گاهی مجبور می‌شوند حرف‌هایی بزنند. بد نیست کسانی که در امن و امان خارج زندگی می‌کنند آن فشارها و سختی‌ها را هم در معادله‌های قضاوت‌شان دخیل بدانند. احتمالات بروز ضعف یا ایستادگی در شخصیت‌های انسانی وجود دارد. شاید اینها حرف‌ها را می‌زنند بلکه عشوهای آمده باشند تا کتابشان اجازه‌ی چاپ بگیرد، شاید نقطه ضعفی دست جنابان دارند، شاید زیر فشار مستقیم یا غیرمستقیم هستند. یا شاید به اشتباه حرفی پرانده‌اند. نمی‌دانم. بر افرادی که در کشور پیچیده، تاریک روشن و در ضمن آشفته‌ای نظیر ایران زندگی می‌کنند، نمی‌توان به آسانی داور کرد. این گونه ضد و نقیض‌گویی‌ها را هم باید جزو آسیب‌های دستگاه سانسور بدانیم. به امید روزی که کانون نویسندگان ایران جایی داشته باشد و قراری و جلساتی جمعی.

امیدواریم این آرزو ساده روزی تحقق پیدا کند. راوی چنانیتکار «نگو کثافت بنویس» زیبایی را ستایش می‌کند و بر کلام تسلط دارد، به قربانیاتش عشق می‌ورزد و مانند یک نویسنده‌ی چیره‌دست از هوش تخیل بهره‌مند است. این همه شباهت میان یک قاتل و نویسنده کمی ترسناک است.

نکته‌بینی قشنگ و تیزی است: نویسنده، سانسورچی و بازجو. درست است، هر سه هم با کلمات سر و کار دارند. یکی می‌آفریند، یکی تکه تکه‌اش می‌کند و آن یکی همان تکه‌پاره‌ها را قلب می‌کند و با مشت‌ی دروغ به هم می‌دوزد و تحمیل می‌کند. منتهی چون بازجوهای ایرانی رمان نمی‌خوانند تخیل‌شان ضعیف است و داستان‌های باورناپذیر و ضعیف سر هم می‌کنند. سانسورچی‌ها مجبورند رمان و داستان بخوانند، آن هم با دقت. برای همین در طول این سی ساله دیده‌ایم که تفکر بسته‌ی تعدادی از آنها بعد از مدتی کار سانسور کمی باز شده کمی هوشمند شده و با حتا شخصیت‌شان کمی تغییر کرده که از کار هم برکنار شده‌اند.

گمانم بر این است که یک نویسنده‌ی هوشمند با تخیل قوی و بلکه جهانی یک طورهایی می‌تواند بر سانسور و شاید هم بازجو چیره شود. گرچه ده‌ها زخم آشکار و پنهان بر روانش خواهد ماند. اگر فراست نویسنده‌ی اش، اگر روانکاو خویشتنش (خودآگاهی‌اش و داور بی‌رحمانه بر خویشتنش) و اگر تخیلش بر خود قوی باشند، می‌تواند از ناسور شدن این زخم‌ها جلوگیری کند. زخم سانسور درمان‌شدنی نیست، ولی شاید بتوان از عفونت و گسترش آن در روح جلوگیری کرد. نویسنده اگر نتواند این درمان را ادامه دهد دست آخر به شخصیتی حقیر تبدیل می‌شود.

بله شباهتی بین نویسنده و یک قاتل هوشمند هست. شاید بهتر باشد بگوییم که دو خط موازی هستند که در دو سوی مخالف امتداد می‌یابند. قاتل برای گرفتار شدن نقشه می‌کشد، پلات می‌زند، رابطه‌های فریبده‌ی علت و معلولی بین خود و مقتول برقرار می‌کند. در واقع تلاشش این است که داستان دروغین بی‌گناهی خود را باورپذیر کند. یا به قول کالریج «تعلیق ناباوری» ایجاد کند. یک طورهایی همان کارهایی را می‌کند که یک نویسنده با پلات، با تکنیک‌های باورآوری و پرداخت شخصیت‌ها، داستانش



هم در ایران و این ور آن ور، به سهم خودم، درباره سانسور نوشته و حرف زده‌ام و باز هم، پس دیگر می‌توانستم بنشینم و داستانم را بنویسم. زیرا، همی، به قول شما «کشش و کوشش‌ها» برای کلمات است. شاید شباهت «نگو کثافت بنویس!» و «سانسور یک داستان ...» در این باشد که در هر دو قاتلان زنجیره‌ای حضور دارند. یک سانسورچی هم یک قاتل زنجیره‌ای رسمی است که کلمات را مخفیانه یا آشکارا خفه می‌کند. با خفه شدن کلمات، نویسنده‌ی آن هم اگر خفقان نگیرد مسخ می‌شود.



شما از نویسندگانی هستید که همواره با سانسور درگیر بوده‌اید. تجدید چاپ «دل دلدادگی» پس از چاپ دوم متوقف شد. رمان «تن تنهایی» آماده‌ی چاپ است، اما هنوز منتشر نشده و ممکن است در این شرایط منتشر نشود. به رغم این تضعیقات موفق شدید که موضوع سانسور و خودسانسوری را که به خودی خود بازدارنده و ویرانگر است، به ادبیات داستانی مبدل کنید. یعنی ما واقعاً از شکست‌هامان می‌توانیم یک پیروزی بسازیم؟

دقیقاً می‌توانیم. به کوری چشم دشمنان زیبایی‌های انسان می‌توانیم. می‌توانیم نه فقط از شکست‌هایمان، که از رنج‌هایمان، زشتی‌هایمان و اسارت‌هایمان شادخواری و آزادی بیافرینیم. اگر غیر از این بود که مثلاً از دوره‌ی قیچی و سانسور «محرملی‌خان» در زمانه‌ی «رضا شاه» که دیگر ادبیات ایران باید خفه شده و هفت کفن پوسانده بود و فقط نادبیات دولتی مانده بود. ولی می‌بینیم که ادبیات ایران با همه‌ی زخم‌هایی که به تن دارد، هنوز نفس می‌کشد. روز به روز هم بر تعداد شاعران و نویسنده‌هایش اضافه می‌شود.

مطمئنم که رمان «تن تنهایی» در این شرایط اجازه چاپ نمی‌گیرد. در مورد دل‌دلدادگی هم مطمئن نیستم که به خاطر سانسور است یا اهمال نشر زیباب (علمی). جناب آقای علمی چهار سال پیش کتاباً به من قول داد که تا چند ماه بعد این کتاب را تجدید چاپ می‌کند. چهار سال گذشته ناشران خوب دیگری آماده‌اند این رمان را چاپ کنند. ولی زندانی شده است. چرا؟ نمی‌دانم. درباره‌ی رفتار این ناشر با این رمان داستان‌هایی دارم که روزی که طاقم طاق شد، می‌نویسم‌شان. نویسنده‌ی ایرانی که فقط از یک سو و دو سو تحقیر نمی‌شود. منتقد نیویورکر در نقد کتاب شما به این نکته اشاره می‌کند که «استعاره زائیده‌ی استبداد است». عده‌ای در ایران گمان می‌کنند سانسور به شکوفایی ادبیات یاری می‌رساند.

«جیمز وود» در نقد این کتاب جمله‌ی جالب‌تری دارد. می‌گوید:

Novelists fret over how to get their characters into and out of rooms, but what if their characters weren't allowed to be in those rooms in the first place?

اشاره‌ی او به نویسندگان غربی است که با کمترین محدودیت‌ها می‌نویسند. در ابتدای همین نقد هم می‌گوید (نقل به مضمون) که در زمانه‌ای که چالش سخت ما انتخاب بین لیوان قهوه‌ی بزرگ و متوسط است [در استار باکس] و ... ما از زندگی چه می‌دانیم، وقتی که سیر و سفر ما فقط در قاره‌ی بی‌مرز گوگل است ...

درباره‌ی استعاره زائیده‌ی استبداد هم، گمانم جمله‌اش را در بافت و دیسکورس نیویورکری و هارواردی‌اش باید خواند. تصور نمی‌کنم نظر منفی درباره‌ی استعاره داشته باشد. وگرنه هر داستانی اگر در آن به عمد هم از استعاره پرهیز شده باشد دست آخر کل آن (اگر ساز و کارش درست باشد) به یک استعاره‌ی بزرگ و فراگیر تبدیل می‌شود. همین طور هم گمان نمی‌کنم که دارد از سانسور تعریف می‌کند. نظرش این است که در کشورهای دیکتاتورزده ادبیات آن قدر جدی گرفته می‌شود که سانسور شود. به عبارت دیگر حرفش یا اندویش این است که در غرب ادبیات آن چنان که باید جدی گرفته نمی‌شود.

سانسور اما در مجموع پیامدهای مخرب دارد...

شما سانسور را فراتر از سلطه‌ی دولت می‌دانید. درست است؟

خیلی جاها گفته‌ام که به دو نوع سانسور معتقدم. سانسور دیوانی که همان دم و دستگاه بوروکراتیک دولتی است که رسماً و آگاهانه سانسور می‌کند. دومین: سانسور میدانی یا اجتماعی است. یعنی نوعی سانسور غیراداری، آشکار و پنهان که اجتماع تحصیل می‌کند: آدم‌های کله‌خشک، امل، متعصب، تحمیل اجباری رسم‌ها، قومپرستی‌های افراطی، بنیادگرایی دینی، نهادها و گروه‌های غیر دولتی و حتی هنرمندان بیگانه با مدارا و ... که هم خود حذف می‌کنند و هم غیرمستقیم به دستگاه‌های دولتی نشانی می‌دهند و فشار می‌آورند که حذف و حذف کنند. این‌گونه آدم‌ها همه جا هستند، در خانواده‌هایمان، در همسایگی‌مان، محل کارمان، در پیاده‌روها ... مثلاً شاید نویسنده‌ی خوب و گوشه‌گیرمان « یعقوب یادعلی » ابتدا گرفتار این نوع سانسور شده باشد که بعد متأسفانه حکم زندان هم گرفت. این دو نوع سانسور همدیگر را تغذیه می‌کنند، به هم الهام می‌سازند. به گمانم تا زمانی که ما ایرانی‌ها نتوانیم ریشه‌های تاریخی، جامعه‌شناختی ذهنی (روانی) و سنتی سانسور اجتماعی را دقیقاً واکاویم و آن را در ذهن خودمان و جامعه‌مان به بحث بکشانیم و به طریقی این عقده را جراحی نکنیم، سانسور دیوانی همه وقت و در هر شرایطی بر ما غلبه خواهد کرد.

از نظر فرهنگی و تاریخی چی؟ سانسور چقدر فرهنگ ما ریشه دوانده؟

سانسور همیشه در ایران وجود داشته. به کتیبه‌های شاهان بر سینه‌ی کوه‌ها نگاه کنید. من آنها را دوست دارم و برایشان احترام قائلم. اما این کتیبه‌ها فقط صداهای رسمی و تنها صدای یک شاهانند. از صداهای دیگر انسان‌هایی که در آن زمان‌ها زندگی می‌کردند، رنج می‌کشیدند، مجازات می‌شدند، و شادکامی‌های هم داشته‌اند نشانه‌ای و صدایی نداریم. بعدها هم هر حکومتی که سرکار آمده اسناد حاکمان قبل را نابود کرده و تاریخ را هم به میل خودش عوض کرده. از سانسور و عوض کردن اسم خیابان‌ها و کوچه‌ها هم گذشته‌اند.

در طی بیست سال گذشته دستگاه ممیزی چه تغییراتی کرده و چگونه نهادینه شده؟ سانسور در دهه‌ی اول انقلاب به چه شکل اعمال می‌شد و امروز به چه شکل اعمال می‌شود؟

سیر بوروکراتیک سانسور در سی سال اخیر را یک طورهایی داستانی، در « سانسور یک داستان عاشقانه ایرانی » نوشته‌ام. خلاصه می‌توانم بگویم که: اولین طوفان توقیف ده‌ها مجله و روزنامه در سال‌های اولیه‌ی بعد از انقلاب رخ داد ولی هنوز وضعیت سانسور کتاب قوام و رویه‌ی ثابتی نگرفته بود. تا آن‌جا که یاد دارم در اواخر دهه شصت، به طور کلی وضع به این صورت بود که ناشر دستنویس یا متن حروفچینی‌شده‌ی کتابی که قصد چاپش را داشت به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌برد و تلویحی یا مستقیم اجازه‌ی چاپ می‌گرفت. طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی هر گونه ممیزی ممنوع است. و در آن زمان هنوز انکب قباحتی ولو ظاهری وجود داشت. اولین کتاب من « سایه‌های غار » همین طورها مجوز گرفت. حالا که برگشتیم به گذشته یاد آمد. کتاب ماه‌ها در ارشاد مانده بود. به ناشر گفتم خودم می‌روم تهران دنبالش. در یکی از اتاق‌های وزارتخانه سرانجام رسیدم به کارمندی عصبی و بددهن. احترامی در کار نبود. طرف خیلی بی‌اعتناء بعد از چندین دقیقه جستجو گفت کتابت گم شده. پرسیدم آخر مگر می‌شود. داد زد که می‌شود. اینجا بمباران شده. دوران جنگ بود و یک بمب عراقی در فاصله‌ی دور از آن ساختمان کفکایی منفجر شده بود. بهانه بود. سرپوش ناچیز شمردن و تحقیر ادبیات بود. آن زمان دستنویس خیلی از کتاب‌ها در ارشاد گم گور می‌شد. اصرار زیاد من کار را خراب‌تر کرد. نزدیک بود که به فحش کشانده شوم. طوری رفتم می‌کرد که انگار معصیت و خطای بزرگی مرتکب شده‌ام که یک مجموعه داستان نوشته‌ام.

بعد رویه این شد که وزارت ارشاد به ناشران می‌گفت که ما کار شما را ممیزی نمی‌کنیم، از اید که بروید چاپ کنید ولی برای خروج کتاب از چاپخانه باید از ما مجوز بگیرید. طبیعی است که ناشران مستقل که حمایت گشاددستانه‌ی دولتی نداشتند، ناراضی بودند که چنین ریسکی را بپذیرند؛ که سرمایه‌ی اندکشان را صرف کتابی کنند که اگر مجوز خروج از چاپخانه نگیرد، باید در انبار آن بماند، هزینه‌ی انبارداری‌اش هم پرداخت شود تا سرانجام مقوا شود. این ترسند ناشران را هل می‌داد به سمتی که خودشان سانسورچی بشوند و از ترس بر باد رفتن سرمایه، کتاب به اصطلاح مشکوک چاپ نکنند. طعم تلخ این‌گونه سانسور را هم چشیده‌ام. زنده یاد هوشنگ گلشیری مجموعه داستانی از یاران جلسه‌های پنجشنبه‌ها گرد آورده بود و ناشری هم آن را چاپ کرد. من کتاب را هرگز ندیدم. کتاب مجوز خروج از چاپخانه نگرفت. ناشر بعد از بارها رفت و آمد به ارشاد آخر سر مجبور شد کتاب را مقوا کند تا اقلاً چند روزی از فروش مقوا نصیبش شود.

بله. اگر اشتباه نکنیم مجموعه داستان «خوابگرد» که چاپ شد، اما از چاپخانه بیرون نیامد، جز چند نسخه‌ی اندک که آنها هم دست به دست می‌گشتند...

در همین دوران بود رویارویی دیگرم با سانسور به خاطر کتاب هشتمین روز زمین. ناشر سه هزار نسخه چاپ کرده بود. زنگ زد که شهریار بلند شو بیا تهران، بیچاره شدم. 16 مورد ایراد گرفته‌اند. برای تعویض 16 جمله در سه هزار جلد باید صحافی همه‌ی نسخه‌های چاپی باز می‌شد، و گمانم، بابستی چهل و هشت هزار صفحه از کتاب بیرون کشیده می‌شد و عوض می‌شد و دوباره چاپ می‌شد. ایرادها بیشتر در مورد کلمات پستان و ران بودند. آن موقع می‌شد مأمور سانسور را ملاقات کرد و با او بحث کرد. داستان آن

روز در ارشاد را در همین رمان آخر نوشته‌ام. بدون هیچ تغییری طنز است. جوان و پرشور شروع کردم از اعضای بدن داستان‌هایم دفاع کردن. مثلاً در داستان «سرای پنجشنبه» صحنه‌ای بود که افسر وظیفه از کمر معلول برگشته از جنگ، به نامزدش نگاه می‌کرد و روایت می‌کرد که نگاهم از گردنش می‌سرد به برجستگی پستان‌هایش و از احساسی که به آنها ندارم چندشم می‌شود.

داد و فریاد می‌کردم که آقا این دارد می‌گوید چندشم می‌شود، آخر کجای این تحریک کننده است. یکی دو ساعت بحث کردیم و مواردی را پذیرفت. من برای چاپ کارهایم قانونی برای خودم داشتم. اگر تغییرات سانسور در حد تبدیل کردن پستان به سینه باشد، تغییر می‌ادم، وگرنه اگر می‌دیدم که تغییرات پیشنهادی به داستان لطمه می‌زند، از خیر چاپش می‌گذشتم.

موقع برگشت از ارشاد، نشست به ترک موتور قراضه‌ی ناشر مشهور و خوشنام تهران، در حالی که گل‌آبه‌ی باران از چرخ ماشین‌ها به سر و صورت‌مان پاشیده می‌شد به او گفتم: - طرف چهار تا پستان و سه تا ران بهمون بخشید.

و هیچ کدامان نخندیدیم. کمی دورتر بر سر در یک بیمارستان دیدیم یک پارچه‌نوشته بسیار بزرگ را که بر آن نوشته شده بود: سمنار سلطان پستان.

سال‌ها بعد آن آقای سانسورچی را در یک نشست عمومی ادبی دیدم. ریش پرفسوری گذاشته بود و پیپ می‌کشید. می‌شد نتیجه گرفت که داستان‌هایی که خوانده بود چندان بی‌تأثیر هم نبوده‌اند.

این رویه هم شاید به خاطر اعتراض ناشران یا ننگ مقوا شدن کتاب‌های زیادی عوض شد. قرار بر این شد که ناشران کتاب حروفچینی شده را به ارشاد بدهند تا خوانده شود و ایرادهايش گرفته شود. ارشاد هم در یک یا چند برگه بدون هیچ سربرگ و نام و نشانی، شماره‌ی صفحه و سطر جملات مورددار (به زعم سانسورچی) را ردیف می‌کرد که باید عوض شوند و بعضی از داستان‌ها را هم که غیر قابل چاپ اعلام می‌کرد. این رویه کم کم تکامل معکوسش را ادامه داده تا حالا.

دیگر ملاقات سانسورچی و بحث با او ممکن نیست. تا آن‌جا که می‌دانم، در این زمان، ناشر نسخه‌ی تایپی را می‌سپارد به یک منشی در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. بعدها باید ماه به ماه، سال به سال به آن جا برود و بر یک تابلو، لیستی را بخواند که آیا کتابی از او هم جزو کتاب‌های مجوز گرفته هست، که آیا کتابی از او اصلاحیه خورده و انگار سکوت لیست یعنی عدم مجوز. درست مانند خانواده‌های دستگیرشدگان یا کشته‌شدگان که به اوین یا پزشکی قانونی می‌روند و لیست‌ها را می‌خوانند که اسم فرزند برایشان در آنها هست یا نه. کتاب‌هایی که باید تصحیح بشوند مانند زندانیان هستند و کتاب‌هایی که چاپشان ممنوع شده مانند کشته شدگان.

آقای مندی‌پور! حالا البته یک اتفاق دیگر هم افتاده. چون درین سی سال بسیاری از سانسورچی‌ها از برکت سانسور ادیب شده‌اند یا احساس می‌کنند ادیب اند، ولی در حق آنها ظلم شده، تلاش می‌کنند با استفاده از نهادهای دولتی عدالت را برقرار کنند. یعنی نویسنده‌های واقعی را کنار بزنند و خودشان بر جای آنها قرار گیرند. درین میان پیش می‌آید که کتابی که برای مثال ترجمه شده در دهلیزهای اداره‌ی مخوف گم شود و کسی، از خویشان یا دوستان سانسورچی یا اصلاً خود او از روی آن بنویسد و به نام خود چاپ کند، بعد کتاب ناگهان بعد از مثلاً سه سال که دیگر بازاریش را از دست داده پیدایش شود، و ازین داستان‌ها بسیار است. و شما هم که حالا در آمریکا زندگی می‌کنید، جایی که یکی از شاعران ما و یکی از فعالان کانون نویسندگان خودش را کشت...

وقتی داشتم این مصاحبه را کار می‌کردم خبر خودکشی «منصور خاکسار» آمد. شاعر انسانی گرنامه‌ی، عاشق زندگی و آزادی که مشهور بود شانه‌هایش برای گریه‌ی همه دوستانش جا دارد. خودش سر بر شانه‌ی مرگ گذاشت و گریست. در مقابل چنین مرگ‌ها و از دست دادن‌هایی این حرف‌هایی که نوشته‌ام همه پوچ و مجنونانه و خیره‌سرانه‌اند.





چند شعر کوتاه محمد علی شکیبایی

۱

وقتی بهار نام تو را دزدید
آسمان دو ستاره کم داشت
ما به آن سمت رودخانه رسیدیم
آنان در جزیره ی یاد تو
تنها بودند.

ما در تنهایی ی آنان
تنهاتر شدیم.

وقتی بهار نام تو را دزدید
من در یک قدمی ی باران
چترم را گم کردم
پنجره چشمان اش را
به ما بخشید.

۲

هیکل باد بر آینه ریخت
آینه تب کرد
ماه در آینه سوخت.

۳

وقتی دلم شکست
انجیر های خانه به من گفتند:
ما
شب های بی ستاره کم داریم.

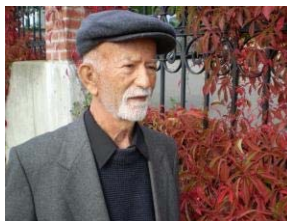
۴

از باغ پُر ستاره گذر کردیم
یک جفت کبوتر آبی
در انتظار افق بودند.
دیوار حوصله مان ترک برداشت
از لابلای ترک ها
خزان روئید.

از باغ پُر ستاره گذر کردیم
شادی
در دست هامان گم شد
فصلی گذشت
ما فصل های گمشده را
دوباره فراخواندیم.

۵

چهار ساعت است
که قطار نیمه شب تأخیر دارد
بر دیوار خاطرات ام دستی می کشم
یک قرن می گذرد.



در کوچه های شهر فتح اله شکیبایی

راستی در کوچه های شهر
آن زمان ها قیل و قال بود
در کتاب چهره ی هر باغ
شعر شوق شور و حالی بود.

هر درختی سایبانی داشت
هر پرنده بود در پرواز
شعر شاعر، آب جاری بود
در حریم جنگل آواز.

از گل هر خنده می چیدی
بوسه های مهربانی را
در سرشک دیده می دیدی
آیه های شادمانی را.

این زمان در کوچه های شهر
پیکر گلگون یاران است
وز دل آن نازنینان نیز
شط خونی در خیابان است.

همچو همراهان بی پروا
دشمن دیرینه ی ننگیم
در ره آزادی میهن
تا توانی هست، می جنگیم.

آسمان گر باشد ابرآلود
می رسد فردای نورانی
تا جهان باقی است، خواهد بود
کشور ایران و ایرانی.

ای دو چشمت همچنان گیرا
سینه مالان پیش می تازیم
تا که در رگ هایمان خون است
نقد جان بازیم و می نازیم.

گر شب ما را چراغی نیست
لاله ی جان، می کنم روشن
سر دهم آوای پیروزی
از حصار کوچه ی دشمن.

ای عروس شهر آزادی
بازتر کن چتر آغوشت
این زمان بر شانهِ ام بگذار
باغ رنگین بناگوشت.

ای سراپا موج اقیانوس
کشتی ی جان گر چه بشکسته است
ناخدا اما در این گرداب
بر سستیغ عشق، بنشسته است.